چشم انداز

... تا مرگ خمینیگری (ناصر پاکدامن) - از «کشف اسرار» تا «اسرار هزار ساله» (محمد تقی حاج بوشهری) - زندانها و اعدامها - عروسی برای مردگان (نسیم خاکسار) - زن ایرانی دهسال پس از انقلاب (شهلا شفیق) - "پول هندی" وعتبات (خوان ۰ ار ۰ ای ۰ کوله) - بازگشت به بورجو - وِرتزی (اسماعیل خوئی) - درآخرین تحلیل (محسن یلفانی) - فشفشه (داریوش کارگر) - رویای شیرین خودکشی (رضا علامه‌زاده) - "ارتحال جانگداز" (بهروز امدادی اصل) - زاینده رود (محمود نفیسی) - از "دفتر طرحهای روزانه" اردشیر محصص - کتابهای تازه ...

۶
تابستان ۱۳۶۸

www.iran-archive.com

چشم‌انداز

در این شماره :

... تا مرگ خمینیگری	ناصر پاکدامن	۱
از "کشف اسرار" تا "اسرار هزار ساله"	محمدتقی حاج‌بوشهری	۱۴
زندانها و اعدامها		۲۷
عروسی برای مردگان	نسیم خاکسار	۴۴
از "دفتر طرحهای روزانه"	اردشیر محصص	۵۱
زن ایرانی، دهسال پس از انقلاب	شهلا شفیق	۵۷
"پول هندی و عتبات" (۱۸۵۰ - ۱۷۸۰)	خوان ارو ای کوله	
(بخش دوم)	ترجمه ع. طوسی	۶۸
بازگشت به بورجو- وِرتزی	اسماعیل خوئی	۷۹
زاینده رود	محمود نفیسی	۸۶
در آخرین تحلیل	محسن یلفانی	۸۸
فشفشه	داریوش کارگر	۱۰۲
رؤیای شیرین خودکشی	رضا علامه‌زاده	۱۱۵
لبخند مرموز خواهر مونالیزا	سیولیشه	۱۲۰
"ارتحال جانگداز"	بهروز امدادی اصل	۱۲۱
کتابهای تازه	شیدا نبوی	۱۲۹
درسوگ یاران و دوستان		۱۳۲
صفحه آرایی	تیرداد کوهی	

www.iran-archive.com

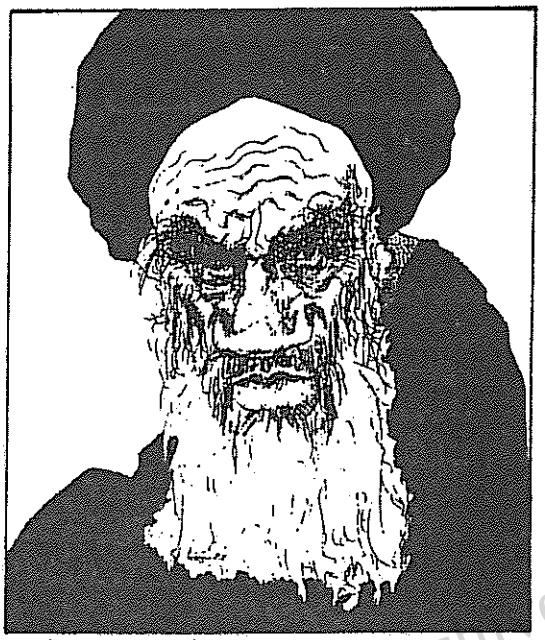

طرح از دیوید لیوایین

" امام بزرگوار!
مرگ شما به‌اندازه‌ٔ حیات شما
به اسلام خدمت می‌کند."
(رفسنجانی. درمراسم شب
هفت خمینی).

... تا مرگ خمینیگری

www.iran-archive.com

ایران پس از مرگ خمینی. بختك دیگر بر سینه‌ها و نفسها سنگینی نمی‌کند. اما مرگ خمینی پایان چیزی نیست همچنانکه دیروزهم رفتن یا آمدنش آغاز چیزی نبود: گردشی بود در مسیری یا چرخشی در راهی. اکنون هم چرخشی دیگر است بر راهی در نقطه‌ٔ پایان یك زندگی. و مسیر همچنان هست و راه ادامه دارد: ایران هنوز "جمهوری اسلامی ایران" نامیده می‌شود و این نام، هم مسخ نام همیشگی کشور ماست و هم نشانه‌ٔ تجاوز به آرمانهای جمهوریخواهانه‌ٔ انقلاب ایران. مخالفت ما با چنین مسیر و چنین راهی است. نشیب و فراز مسیر بر مخالفت اصولی ما اثری ندارد.

نقش شخصیت در تاریخ واقعیت مسلم و آشکاری است. خمینی بیشك چنین نقشی را در تاریخ سالهای پایانی قرن بیستم بازی کرد. بنیادگرایی او و بیانگر خشمها، اضطرابها و دغدغه‌های این یا آن گروه از مردمان مسلمان در این یا آن کشور جهان شد. خلقگرایی، به گفته‌ٔ صاحبنظری، ایدئولوژی دنیای سوم است. گفتار خلقگرایانه است که در اینجا، به‌اشکال و صور گوناگون، رواج می‌گیرد و همه‌جا خود را "حلال مشکلات" و "شاه کلید درگنجهای گهر" قلمداد می‌کند. دنیای سوم، دنیای برزخ است. دنیایی که دیروز سنتها و سکونها را پشت سر گذاشته و با امواج سهمگین دگرگونیها و تغییرات رودررو است. دنیای گسیختن از زمین و

ریختن درشهراست، دنیای سقوط فلاحت و صعود صنعت است. دراین دنیای بریدگیها، زمین زیرپای همگان می‌لرزد. خاطرهارانه آمدن فردادلشادکننده است ونه یاد دیروز، آرامبخش. همه چیزوهمه‌کس دردغدغه وقلق و دلهره واضطراب است. خلقگرایی باگفتارساده‌اندیشانهٔ خود، مرهم چنین دردی است. اینجاصحبت ازعدالت است و برابری طلبی، صحبت از "آنچه خود داشت" که چه خوب می‌توانست همه مشکلات راآسان کند اگر... و این اگر یعنی افسوس که مشتی متنعم وممتازوبرگزیده‌ویا قدرت وقدرتهای بیگانه نگذاشتندونمی‌گذارند. خلقگرایی که "برگزیده" و "بیگانه" را دشمن می‌داند، بیگانه‌ستیزاست وباهربرگزیده‌ای سر عنادوخصومت دارد. خلقگرایی مسحورزمین وکشت وکاشت وروستاست. باید به‌پاکی هوای کوهستان وزلال آب چشمه‌سارهاروی آورد. ازتمدن امروزبین ومظاهرآن فسادوتباهی برمی‌خیزد. مردمان راهشداردهیم. همه باهم ازخرد وکلان گردهم آئیم وتوطئه‌هاراآشکارکنیم. "اسرارمگو" را افشاء کنیم وعدل وبرابری وبرادری‌را جهانگیرسازیم. این مضامین، ساده وساده پنداروعوامانه‌است. اماگرفر و شکوه شخصیتی جذاب واستثنایی راپشتوانه‌داشت به سادگی به دلهامی‌نشیندوتوده‌را به جنبش می‌آورد. خلق وتوده وجماعت وخلایق وجمع، هیچ تعریف دقیق ومشخصی‌ندارد. هرکس که ازرهبراطاعت کند، خلق است. اطاعت‌تعبد‌آمیزوسرسپردگی متعصبانه رابطه‌آن رهبروابن خلایق است. خلایق آلت امیال رهبرنسد امارهبرهم اسیرامیال خلایق است. خلایق ازرهبرمی‌شنوند چون رهبرسخن اززبان ایشان می‌گویدورهبرسخنان دلنشین ایشان رامی‌گویدچون نمی‌خواهدکه برخلایق چیزی گران آید و صفوف وحدت خدشه دارگردد. رهبرمسحورخلق است وخلق هم مسحوررهبر، هریك به‌نوعی وهرکدام به‌علتی. درهرحال نتیجه رواج عوامفریبی است ورونق تحمیق. آن یك می‌گوید و این یك می‌شنود. این‌یك می‌خواهدوآن یك‌می‌گوید. رهبر، معبوداست وخلق‌هم‌عبدوعبید.

درهرزمان ودرهرجامعه کسانی چنین می‌پندارند که بادیگران متفاوتندوانجام وظیفه‌یا مسئولیت خاصی رادراین یاآن زمینه برعهده دارند. گاهی این دیگرانندکه رفتاروکردارو گفتارایشان رامتفاوت می‌بینند ودر این تفاوت، تشخص وامتیازی رامی‌یابند که می‌تواند زمینه‌ساز انجام کارهای بزرگ گردد. درهرحال چه دیگران، کسی‌را درخورانجام وظیفه‌ای بدانندوبه گرداو گردآیندوچه کسی خود چنین احساسی رابکند دانه بپاشدومردمداری و مریدگیری، دنباله کاریکی است. کسی رادربرابرداریم که می‌پندارد. انجام امرمهمی رابرعهده دارد: شعله‌ای است که باید بیفروزدویا آتشی است که باید خاموش کند. در یك کلام، احساس وظیفه می‌کندوخودراملزم می‌بیند. واین همانی است که درعرف علوم اجتماعی "رسالت" نام گرفته است. درجنبشهای اجتماعی با چنین کسانی روبرومی‌شویم که می‌خواهندجهان راازعدل و داد مالامال کنندوریشه بیداد و فساد را براندازند. متمهدیان که در رسیدن عصر طلایی رانویدمی‌دهند ازاین جمله‌اند. بنیادگرایان نیزکه به عصرطلایی درگذشته، زرین استناد می‌کنند، ازاینانند. خمینی، بنیادگرابودوالگوی آرمانی او، اسلام‌عزیز "هم‌اکنون موجود"بود. رسالت خمینی پیاده کردن این اسلام عزیز بود. کاری که‌به‌گفته خوداو، رسول اکرم هم ازانجامش بازمانده بود! آنکس که خودرابه

انجام رسالتی موظف بداند برای رسیدن به مقصود خود ازهیچ کارفروگذار نمی‌کند که در این راه همه چیزمجازومشروع است. مرد رسالت هیچ حدومرزی نمی‌شناسدکه خود، حد و مرز خوداست. وی نمونه، اعلای خودسری وخودکامگی است. اوست که نقطةالکاف کونین است وداثرمدار عالم وجود. عالم وعالمیان می‌باید برمدار اوبگردند. مرد رسالت پاسخ‌گوی کسی نیست که خود پاسخ به پرسشهادارد. همگان پاسخگوی اویند. جنبش خلقگرا دروجودچنین رهبر زمینی ـ آسمانی مجسم می‌شود.

خمینی چنین رهبری بود وخمینیگری روایتی دیگرشد ازخلقگرایی در میان مسلمانان این دهه‌های پایانی قرن بیستم. ازخصوصیات این خلقگرایی، صبغه، دینی آن است. خمینیگری در محیط تشیّع ایران شکل گرفت.

دراین محیط خمینی چهره‌ای ناشناخته نبود. طلبه، ناشناس کمره، با چند سالی سکونت وتحصیل علم‌در محیط بسته وتنگ‌وپربندو بارحوزه، علمیه، قم توانست سری در میان سرهادرآوردونامی ونشانی برای خودباشدتاآنجاکه خاندانهای بزرگ روحانیت شیعه ازوصلت با فرزندان اوسرباز نزنند. خمینی درزمره، نخبه، متنفذان قم، این مرکز مهم تشیّع گردید.

ازآغازکار، خمینی دررفتار و کردار وگفتار متفاوت ومتمایزبا دیگران بود. واین خصوصیات، در محیط بسته، حوزه، علمیه، نظرهاراجلب می‌کردوموجب تشخص اومی‌شد. استثنایی بودن وضع خمینی رادر تحصیلات وتربیت علمی اونیزمی‌توان دید: تخصص اصلی خمینی، برخلاف بزرگان شیعه، درفقه نبود. وی اهل عرفان بود، عرفان مدارس دینی و حوزه‌های علمیه که کم وبیش درامتدادآثار وافکارمحی‌الدین اعرابی وشیخ اشراق قرارمی‌گیرد، یعنی‌در هرحال درسمت وسوی‌وحدت وجود وهمه خدایی. این عرفان برسنت شیخ جنید استواربودکه طریقت وشریعت رامکمل یکدیگرمی‌دانست: طریقت که برمعنای باطن پیام واجب الوجودمبتنی است درخورنخبه، کسان است وهرکس راتاب وتوان فهم و درك و تحمل آن نیست. این شریعت وهمه، دستورات واوامرونواهی آن است که ازبرای عوام ـ الناس تدوین شده است. شریعت برمعنای ظاهر پیام واجب الوجودمبتنی است. خمینی عارف حلاج مسلك نیست که اسرارهویداکندوبرسردار رود، عارف جنید مسلك است که‌خود اهل طریقت است اما عوام رابه مراعات تام وتمام شریعت می‌خواند. در درون خود، اهل وحدت وجوداست و دربیرون، از مردم توحید می‌طلبد. درسویی همه خدایی و همه پرستی ودرسوی دیگر تکخدایی ویکتاپرستی. خمینی نه شریعت بود ونه طریقت، بلکه‌هم‌شریعت بود وهم طریقت. شریعت درجایی وبرای کسانی وطریقت‌در جای دیگروبرای کسانی‌دیگر. سراسر شریعت‌را می‌پذیرفت وگرامی می‌داشت وآن رانسخه، مداوای امراض بشر می‌دانست که می‌باید همچنان‌که هست، بی کم وکاست، حفظ ورعایت و عمل شود. اما خود اهل طریقت بود، در "لقاءالله" رساله می‌نوشت وصحبت از"اسماءالله" می‌کردو تزکیه نفس و ریاضت. و در این راه به عنوان "اخلاقیات" سخنهای ناگفته می‌گفت که ازمرزارتدادوکفر هم می‌گذشت. تشیّع مستقر درس اورابرمی‌چیدو بسیاری ازاهل شریعت وی وبستگانش را

www.iran-archive.com

نجس وناپاك می‌دانستند: " درمدرسه، فیضیه، فرزندخردسالم مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید کوزه راآب کشیدند. چراکه فلسفه می‌گفتم..." (خمینی: پیام تاریخی... ۳ /۱۲/ ۱۳۶۷. کیهان ۱۳۶۷/۱۲/۶).

ازامتزاج شریعت وطریقت، بینشی پدیدمی‌آیدکه هم عبادت کورکورانه‌رادارد وهم تعبد مرید ومرادی وهم تکلیف وسرسپردگی مومن معتقدرا. اینجااطاعت مومن به سرسپردگی مریداضافه می‌شود تایکی ازخودکامه‌ترین بینشهای سیاسی - اجتماعی راپدیدآورند: شهروندی درکارنیست همه مردمان مریدند ومومن ونقش آنها، تنهابیعت‌است وتائید وتقلید واطاعت کورکورانه. واین همه درکمال بندگی وخضوع و خشوع.

حاصل دیگراین تلفیق شریعت‌وطریقت، نخبه گرایی است. عوام ازدرك کنه مطالب عاجزند. بافهم وشعورایشان تنهامی‌توان در "پوسته" ماند. این خواصند که می‌توانند به معنای باطن دست یابندوبه "هسته" برسند. مقصوداصلی راایشانندکه درمی‌یابند. اهل ظاهر، عوام کالانعام، خریدارکالای شریعتند وبرگزیدگان وخواص، درخورمتاع طریقت. برعهده، اینان است که صلاح ونجاح مردمان راپاسدارباشندوازسقوط ایشان در ورطه، ارتداد وکفروهلاکت جلوگیری کنند وبه‌این منظور، همه، مسایل زندگی می‌باید به‌زعامت عارف - فقیه حل وفصل گرددو این حل وفصل براساس احکام شرع انور وبارعایت کامل کلیه‌دستورات آن صورت می‌گیرد. پس اهل دین بایدبه اجتماع واجتماعیات بپردازند: دیانت ازسیاست جدانیست ودخالت درسیاست، یعنی درچگونگی تمشیت‌امورجامعه، ازوظایف‌اصلی‌اهل دین است(درسخن خمینی به درستی روشن‌نیست که این وظیفه راتنهابرعهده‌عارف فقیه می‌داند یابرعهده، هرروحانی ومجتهدوفقیه. باید گفت که‌تکیه، فراوان اوبرنقش ووظیفه واهمیت روحانیت، درطی سالها، این تصورراادامن می‌زندکه انجام چنین وظایفی بر عهده، هرمجتهدوفقیهی است) امااهل دین باید به عنوان روحانی وازموضع اهل دین در سیاست دخالت کند ونه همچون کاشانی ویاحتی مدرس، روحانیت وحوزه رارها سازد تا سیاستمداری کند. روحانی باید روحانی بماند وازحوزه ودرحوزه وبنابروظیفه، دینی، در سیاست دخالت کندوبه مبارزه بافساد ومفسدیاجهاد درراه حق وحقیقت بپردازد. چرا که سراسرجهان راکفروارتدادفراگرفته است وبرروحانیت است که از پانشینند. بینش خمینی ازتلفیق همه، این خصایص گوناگون وچه بسامتضاد خصلتی دوگانه یافته بود: سنت شکن وسنت پرست. اوسنت پرستی سنت شکن بودومرتجعی دگرگونی طلب.

براساس معیارهای رایج نظام مستقر تشیّع وی تامرز ارتداد و کفررفته بود اما هم‌چنان درحوزه، علمیه، شیعیان مانده بودوزبان خشم واعتراض واضطراب متشرعان گردیده‌بود ودربرابر اصلاح طلبان مذهبی یاگسترش عرف وارزشهای عرفی، یکسره ازشرع وارزشهای شرعی دفاع میکرد. عرفان وی به انزوا وگوشه‌گیری نمی‌انجامید وبعکس با تلفیق با شریعت، پشتوانه‌ای برای دخالت دراجتماع وسیاست می‌شد. سنت پرستی او در تکیه بر تمامی‌مظاهرومراسم ودستورات مذهبی جلوه می‌کردوسنت شکنی او، درضرورت حضورفعال درصحنه، اجتماع. دردنیای بسته، روحانیت ودرنظام مستقر تشیّع، وی سنت رادگرگون

www.iran-archive.com

می‌خواست تاسیطره، دین را برسراسرجامعه مستولی سازد. سنتهای رایجی رامی‌شکست تاسنتهای دیرینه راا حیا، ومستقرکند. با رفتاری می‌بریدتاکهنه پنداری‌را حیات بخشد. دلبستگی بیچون وچرای اوبه‌همه، قواعدوشعائردینی وادعیه واوراد و اذکارمذهبی، اذهان مضطرب طلاب ومومنان‌را تسکین می‌دادورفتاروکردارمتفاوت او، امیدبه تغییروبهبود را زنده می‌کرد. آن تسکین واین امید درزمانه‌ای که گسترش زندگی عرفی، ارزشهای دنیوی وعقلانی را بیش ازپیش نیرومی‌بخشید جلوه، خمینی رابیشترمی‌کردوموجب تشخص اومی‌شد. خمینی دربرابرجهانی که بانادینی خود همه‌چیز را به پرسش کشیده بودازتمامیت دین ونهادهای دینی دفاع می‌کردوبرهرکوششی که تجدیدنظریامطابقتی رامی‌جست خط بطلان می‌کشید. این بنیادگرایی او، مرهم آرامش بخش دلهاوجانهاشد: درآن زمان که همه، الگوها درتردیدوبی اعتباری عیان گرفتارشده بودبزرگداشت گذشته‌هاوبازگشت به "آنچه خود داشت" می‌توانست مرهمی کارساز جلوه کند. معتقدانی درکناراوگرد می‌آمدند. اینان بیش ازآنکه پابندعرفان فقاهتی یا فقه عرفانی باشندوشاگردانه راه علمی استادرا ادامه دهند معتقدان‌و مریدانی هستند شیفته، رفتاروکرداروگفتارخمینی آنهم در آنجاکه به دفاع ازدین وجایگاه آن درجامعه می‌پردازد.

اماگفتارخمینی تنهادراین خلاصه نمی‌شود. اوگفتاری دوگانه دارد: ازسویی گفتاری درباره، اجتماع واجتماعیات وازسوی دیگرگفتاری درباره، فردونفس وانانیت. درگفتاراول سخن ازپرداختن به مسائل زمانه است. حل مسائل ومشکلات بشریت رااسلام واسلامیت و فقه اسلامی ممکن می‌کند. فقه یعنی" تئوری واقعی وکامل اداره، انسان واجتماع ازگهواره تاگور "(۱۳۶۷/۱۲/۳). امااین حلال مشکلات، درعمل به اشکال برمی‌خورد، چراکه "حب نفس" وجود دارد... اینجاست که گفتاردوم خمینی آغاز می‌گردد. گفتاری‌دیگر همه‌از اخلاقیات یعنی عرفانیات درضرورت پیکاربا این اژدرها که نفس است، آنهم برای تقرب جستن به نورانیات. امااقسوس که قوای‌کفرفراگیراست وشرو شرارت وفسادهمه‌جاراگرفته است. وازآغازخلقت هم چنین بوده است: خداوندگار، همچنان که درسوره، بقره آمده‌است ازسررحمت آدم ابوالبشررامی‌آفریند، "اسماءالله" راهم به اوبادمی‌دهدتا بشود اشرف مخلوقات. سپس ازفرشتگان می‌خواهدکه دربرابراین آفریده، جدید سرتعظیم فرودآورند. بالاخره همه ملائکه تن درمی‌دهندمگرابلیس که ازفرمان سرمی‌پیچدوکوس خودپرستی/ خود خواهی / خودبینی می‌زند: من ازآتشم واوازخاک. وبعدهم "خداراتهدیدمی‌کند به‌اینکه به عزّتت قسم... که اینهارانمی‌گذارم که‌اکثرشان به تو توجه‌کنند..." پس، ازهمان زمان ابلیس وسوسه می‌کند وبشررابه گمراهی می‌کشاندوآنهم اکثریت افرادبشررا: "درهر زمان ودرهرمکان، اکثریت افرادبشردردام شیطان بوده‌اند." و "بدانیدکه ارث شیطان خودبینی است. تمام فسادهایی که درعالم واقع می‌شود برسرهمین ارث شیطان است." پس جهان درچنگ شیطان وشیطانسزدگان است: اردوگاه خودخواهان وخودبینان واسیران نفس و وساوس نفسانی. اینان اهل زحمتند.

اهل رحمت، آنان که همچنان ازخداوندگارعالم اطاعت می‌کنند اندکنداماخداوندگار

هم ازیادشان نبرده‌است. هرزمان کسی را نبوتی، امامتی یا ولایتی می‌دهدتادرهای رحمت را برروی آدمیان گشاده دارند. آدمیان هم اگرمی‌خواهندبه رحمت برسند و یا در رحمت بمانندباید ازخودبگذرندوسراپااطاعت باشندازانبیاء واولیاء. فقط به یمن این اطاعت کورکورانه‌است که میتوان ازسقوط درورطه، هولناك شیطانی درامان بود. دنیای‌اهل‌رحمت، دنیای اطاعت است وجهاد. اطاعت ازفرستادگان وبرگزیدگان الهی، وبعدهم جهادبانفس و بااهل زحمت.

جهادبانفس، جهاداکبراست وازاطاعت شروع می‌شودوبا کف نفس وریاضت وتزکیه‌ادامه می‌یابد. هرپیروزی برنفس، تقرب جستنی است به انوارالهی وهردوری ازنفس، گامی است درطریق "لقاءالله": دیداربااوکه یکی هست وهیچ نیست جزاو...

پیروزمندان درجهاداکبرنه تنهاازخودگذشته‌اند بلکه به خدانیزپیوسته‌اند. اینان به حقایق اموروقوف دارند. اسماءالله رامی‌دانندو می‌دانند که" همه، جهان اسماءالله‌است" این برگزیدگان خوشبخت رموجود و سرّکلام رامی‌دانند. نه معنای‌الفاظ که معنای معنا رادردل دارند ،این برگزیدگان، عارفان بالله هستندوخداوندی رادرهمه چیزوهمه‌جامی‌بینند به فناءفی‌الله رسیده‌اند. اینجا، سخن ازتوحیدبیهوده‌است چراکه‌این‌دنیا، دنیای‌وحدت وجودوهمه خدایی است.

جهاداکبر درتوان برگزیدگان است که برگزیده، انوارالهی هستند. هرکسی راچنین‌سعادتی‌نصیب نمی‌شود وفقط آنکس می‌تواندازاین معرکه بانفس سربلندبیرون آیدکه نظرکرده باشد. درعوض، جهاداصغردرتوان همگان است. جهادعلیه باطل، علیه‌اهل‌زحمت واردوگاه ابلیس وبرای پیاده کردن اسلام ومسلمانی درزندگی هرروز وهرزمان. جنگ برای یك"هدف اساسی" یعنی "دفع تجاوز واثبات صلابت اسلام." تصورنکنیدکه جنگ ما، با جنگ ایران وعراق تمام شد. نه! جنگ با صدام تنهابخشی ازین جنگ بود: جنگ ما، جنگ حق‌وباطل بودوتمام شدنی نیست... واین جنگ ازآدم تا ختم زندگی وجود دارد"(پیام به روحانیون- ۱۳۶۷/۱۲/۳ کیهان، ۱۳۶۷/۱۲/۶). " جنگ جنگ تا رفع‌فتنه ازعالم." جهاد اصغربرای برانداختن کفروباطل است تاساختن مدینه، فاضله، اسلامی براساس الگویی که فقه فقیهان تاریزترین جزئیات پیش بینی کرده‌است ممکن گردد. سربازان این جهاداصغر، پیروان شریعتند که می‌خواهنددررحمت الهی بمانند. عوام‌الناسی که عاجزوناتوان ازدرك معنای ژرف آیات الهی، به معنای ظاهری پیام دینی پابندمی‌مانندامامهمواره‌وهرلحظه در خطر سقوط درژرفنای کفروارتدادند چراکه نیروهای شیطانی همه‌جاوهمواره درکمین مؤمنانند و آنکس که نخواهد ازجرگه، رحمت بیرون افتد باید گوش به فرمان‌بماندودراطاعت کامل عارف ـ فقیه روزگاربگذراند.

دوگانگی پیام خمینی، دوگانگی دنیای اورابه دنبال می‌آورد. سویی حق و سویی‌باطل. این سوظلمات وآن سونور. جهان، جهان نوروظلمت، کفرودین، رحمت وزحمت است. و میان این دواردوگاه جنگ است. اگراهل رحمت لحظه‌ای درغفلت بمانند جهان در ظلمت اهل زحمت فرومی‌رود. پس جنگ بی‌امان لازمه، این جهان دوگانه‌است. رسالت اهل‌رحمت

ریشه‌کن کردن اهل زحمت است. جهان بینی دوگانه، جهان بینی رسالت آمیز است. هدف ازپیش معلوم است ودرصحت ودرستی این هدف، حرف وسخنی نیست آنچه‌برعهده‌ء ماست کوشش درراه رسیدن به این هدف است اینکه به نتیجه برسیم یانه اهمیتی ندارد: ما فقط بایدوظیفه وتکالیف خودرا انجام دهیم: "مابرای ادای تکالیف جنگیده‌ایم ونتیجه فرع آن بوده‌است... همه‌ء ما مامور به ادای تکلیف ووظیفه‌ایم نه‌مامور به نتیجه" (پیشین).

دنیای دوگانه‌ء خمینی، دنیای جنگ است وخون وخونریزی. کشت وکشتار که هرکه بلما نیست طعمه‌ء تیغ ماست. فرمانده‌ء این جهاد، عارف ـ فقیه است. اوست که دشمن را می‌شناسدومی‌شناساند. ما، موظف به ادای تکلیفیم. همین وبس. دنیای اطاعت، سرکوب، سرباختگی وسربازی. پس چندان هم بیهوده نیست که حزب الله قریادبرمی‌آوردکه "ماهمه سربازتوئیم، خمینی! گوش به فرمان توئیم، خمینی!" جانا، سخن اززبان مامی‌گویی!

دنیای خمینی، بیگانه‌بامهروآکنده ازکین است. نه رحمی، نه تسامحی. همه چیز و همه‌جا نابردباری وناشکیبایی. به اشارتی، هرکس درمنجلاب کفرفرومی‌رود. واین‌اشارت از عارف ـ فقیه می‌آید. عرفان خمینی، عرفان بیرحمی وقساوت است. دردنیای او، ذرات وجودراعشق ومحبت سرمست نکرده‌است وکسی رابه نوشیدن باده‌ء ازلی نخوانده‌اند. در عرفان اوآرامش وسکون وخلسه‌ای نیست. همه‌جاکینه‌است. جهان خمینی، درمحاصره‌ء بدیهاست وبدیهابسیارانند. ساکنان این جهان، هریك، درگوشه‌ای به خودآزاری نشسته‌اند وریاضت کشان درمبارزه‌ء بی‌سرانجام نوروظلمت درگیرند. برفرازاین جهان، عارف ـ فقیه جای گرفته‌است و اوست که‌براین جهان، ولایت می‌کند. این ولایت هم‌ازمقوله‌ء نبوت و امامت است یعنی‌نوعی رسالت الهی است که مشیت خداوندگارپدیدآورنده‌ء آن است(حتی برخی ازعارفان مرتبه‌ء ولایت را ازمرتبه نبوت هم مهمترمی‌شناسند!) تاازسویی اهل‌زحمت راارشادکنندوازسوی دیگرهم اهل زحمت رابرانداز‌ند.

براین پایه‌ها، نظریه ولایت فقیه تدوین می‌شود. نظریه‌ای درباره‌ء منشاء قدرت و چگونگی اعمال قدرت درجامعه. تنهامنشاء قدرت، مشیت الهی است. پس‌همه چیزباید دراختیارمطلق قدرت دینی باشدوقدرت دینی نیزدراختیارمطلق مقام عالیرتبه‌ء جهان دین یعنی فقیه اعلم وارجح (بایداشاره کردکه دراینجاهم معلوم نیست که آیابه‌نظرخمینی هر مرجع‌تقلیدی شایستگی احرازمقام ولایت فقیه رادارد یا این امتیازفقط به آن دسته ازاهل عمامه منحصراست که به تلفیق شریعت وطریقت عقیده دارند؟).

جهاداکبروجهاداصغر، شریعت وطریقت، دیانت وسیاست، همه‌ء این دوگانگی‌های بینش خمینی درولی فقیه واطاعت کورکورانه ازاوست که وحدت وانسجام‌خودرا پیدامی‌کند. نظریه‌ء ولایت فقیه حاصل ترکیبی نامیمون است‌از فقه وعرفان. وآنجاکه عرفان با فقه در‌می‌آمیزدبینشی استبدادی وخودکامه پامی‌گیردکه ازین‌حیث گوی سبقت ازهمه بینشهای استبدادی می‌برد. ولایت فقیه دستورالعمل ایجادواداره‌ء مدینه‌ء فاضله‌ء اسلامی رابدست می‌دهد.

بدبختی بشریت ازدوری ودورافتادگی ازدین وارزشهای دینی، آنهم‌ازبهترین‌وکاملترین

www.iran-archive.com

ادیان یعنی اسلام ناشی می‌شود. راه رستگاری بشر به کار بستن همه دستورات اسلامی است. اینکه این دستورات کدامند و کجا و چگونه باید به کار بسته شوند برعهده ولی ـ فقیه است. اوست که همه‌چیز را تعیین می‌کند و تصمیم می‌گیرد. از او گفتن است و از همه دیگران اطاعت محض. به این ترتیب اسلامستان، فقه آباد یا فقیه شهر پدید می‌آید. ناکجاآباد ولایت فقیه یا مدینه فاضله خمینیگرایان که جامعه نیست و شهروند ندارد بلکه امت است مرکب از مؤمنانی یا خود آزار و در هراس از سقوط در ورطه ضلالت و کفر و یا مطیع و سربزیر و دنباله رو. و همه در حال دگرستیزی و پیکار با کفر جهانگیر.

در بستر یک جنبش خلقگرایانه، مضامین گوناگون و چه بسا ناهماهنگ اگر نه متضاد اندیشه و رفتار خمینی جذابیت و قابلیت نفوذ بیشتری به شخصیت اجتماعی ـ سیاسی او می‌دهد. هر کسی از ظن خود شد یار من... خلقگرایی در روایت ولایت خمینی، صبغه دینی دارد و در تحکیم سلطه، خود از همه اعتقادات و با ورها و خرافات آنجهانی و اینجهانی یاری می‌گیرد.

خمینی سنت پرست سنت شکن و مرتجع دگرگونی طلب، رهبر آرمانی این خلقگرایی است: اسلام در خطر است. فساد همه عالم را گرفته است. فریاد رس باید. خمینی فریاد رس است یا چنین می‌پندارد. یعنی احساس رسالت می‌کند: ولایت هم نوعی انجام وظیفه الهی است. ولایت فقیه ملخص بینش اجتماعی ـ سیاسی خلقگرایی خمینیگرایانه است که ایجاد نوعی دینسالاری استبدادی را هدف دارد: فقه آباد خمینی نقطه اوج خودکامگی و خودسری است. نفی همه ارزشهای بشری سنگ بنای این مدینه فاضله است.

نظریه ولایت فقیه، خواه و ناخواه، روحانیت را در برابر مسئولیتهای تازه‌ای قرار می‌داد: از این پس روحانیت تشیع با همه مدارج و مراتب شبه کاستی خود می‌باید رتق و فتق امور امت اسلامی را به عهده گیرد، در همه جا باشد و بر همه چیز و همه کس نظارت و قیمومت کند. چنین تصوری از نقش و وظیفه روحانیون در جامعه، یکسره بیسابقه بود و آشکارا از بدعت ـ گذاری خبر می‌داد. از جمله از این رو بود که روحانیت شیعه از آغاز استقبال چندانی از "ولایت فقیه" نکرد. برخی دخالت در کار سیاست را کار روحانیت نمی‌دانستند. برخی دیگر جدایی دین از دولت را می‌خواستند و با لاخره برخی نیز چون آیة‌الله زنجانی به نقد سیاسی این نظریه می‌پرداختند تا بگویند که این ولایت فقیه پیش از آنکه پایه در دین اسلام داشته باشد متاثر از بینشهای پیش از اسلام ایرانیان است چرا که ولایت فقیه چیزی جز روایت تازه‌ای از سلطنت کسرایان آن ایام نیست. سخنان انتقادآمیز باگذشت زمان بیشتر و بیشتر شد تا آنجا که در دو سه ساله اخیر هم مخالفان زبان به مخالفت آشکار گشودند و هم خمینی در نوشته‌ها و گفته‌های خود به انتقاد از فقیهان "متحجر و سنت پرست و کوردل و مرتجع" پرداخت ضمن اینکه همچنان تاکید کرد و تکرار کرد که فقه سنتی از هر عیب و نقیصه‌ای مبراست و به همین جهت ابداً نباید در اندیشه نوسازی و نوآوری در فقه و فقاهت بود! و با اینحال زمانی نمی‌گذشت که خود فتاوی تازه‌ای منتشر می‌کرد که ریشه چندانی در فقه سنتی و متداول نداشت و آشکارا از سنت شکنی خبر می‌داد اگر نه از بدعت گذاری. اما در این زمینه و اپسین مرحله تحول خمینی از هر جهت نامنتظر بود: ولی فقیه که عمری از محاسن و مزایای فقه گفتگو کرده بود و فقه را حامل بهترین

www.iran-archive.com

راه حلها برای مسائل بشریت دانسته بود به یکباره اعلام می‌کرد که سیاست و اقتصاد و مملکتداری حذاقت وصلاحیت خاص می‌خواهدوازاینهمه، فقیهان بی‌بهره‌اندوباآموختن‌فقه وتفحص درمتون کتب فقهی معمول ومتداول هم نمی‌توان صلاحیتهای لازم رابرای اداره امور "امت اسلامی" تحصیل کرد. به این ترتیب ولی فقیه، فقاهت رابه کناری می‌زندتااداره "فقه‌آباد" خودرابه‌اهل سیاست بسپارد. درولایت فقیه، ولایت ازفقاهت فاصله می‌گیرد واجتهاددرمسائل سیاسی واجتماعی شرط لازم احرازمقام رهبری‌امت اسلامی می‌گردد(خمینی منشوربرادری... درپاسخ به نامه حجتا لاسلام محمدعلی انصاری، ۱۳۶۷/۸/۱۰. کیهان ۱۳۶۷/۸/۱۶).

این "نوآوری" اساس ولایت فقیه رانفی می‌کندوبازگشتی است به همان موضع متداول و مرسوم علمای دین درمقابل قدرت سیاسی. درجهان اسلام، خلیفه بااینکه خلیفةالله بود امامظهرقدرت مذهبی نبود. درهرزمان چه امین بودوچه‌مامون وچه بنی‌امیه وچه‌بنی‌عباس، جهان سیاست جهان خلیفه بودوجهان دیانت، جهان علمای دین. درمیان شیعیان هم چنین بود: "روابط حسنه" روحانیان با سلاطین زمان خود براساس چنین تقسیم کاری استواربود. هیچ سوء تفاهمی درمیان نبود. تنظیم دنیابااینان بودوتنظیم آخرت باآن دیگران. این یک برای آن یک دعامی‌خواندوآن یک هم برای این یک قبه وبارگاه می‌ساخت و پابرهنه به زیارت می‌آمد.

اکنون درفقه‌آبادخمینی نیز دربرابراجتهاددینی، اجتهاد سیاسی قد علم می‌کند و ولایت فقیه دوشقه می‌شود عنصرفقهی به نفع‌عنصرغیرفقهی به‌کناری زده‌می‌شود. معنای "منشوربرادری" خمینی هم چیزی جزاین نیست: کاردین باشیخ لاسلام وامام جمعه‌است و کاردنیاباخلیفه وسلطان. ضمنا هردوهم خلیفةالله هستندوظل‌الله..." خدا،شاه، میهن شعارمن است"...

این نخستین بار نیست که آشکارمی‌شودکه‌فتوای‌شرع همه‌کاری نمی‌تواندبکند. واهل شرع به سازش ومصالحه‌جویی باواقعیات سرسخت اجتماعی می‌پردازند. هربرهه ازتاریخ دین اسلام آکنده است از "حیله‌فقهی" و "کلاه شرعی"،یعنی راه‌حلهایی "اسلامی" برای رودرروشدن باواقعیات غیراسلامی. کلاه شرعی درواقع‌کلاهی است که واقعیات برسراهل فقه وشریعت می‌گذارد. اکنون نیزدرزیرفشارمقتضیات روزمره، الگوی آرمانی فقه آباد خمینی بیش ازپیش دگرگون می‌شود. چراکه این مقتضیات روزمره‌اززیربته سردرنیاورده است وازضرورتهاومحدودیتهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی وسیاسی سرچشمه می‌گیرد. در دیروزتاریخ هم اینگونه مقتضیات بودکه داعیه‌ جهانمداری اهل شریعت را به بن بست کشانید درامروزایران هم، همین روننددردست وقوع است. به عبارت ساده‌ترالگوی‌اسلامی خمینی که بیش ازیک خیال پروری آرمانگرایانه چیزی نیست، با همه‌ خونها و زندانها و خونریزیها، سرنوشت بهتری ازدیگرخیال پروریهای نوع خودندارد. بارهاوبارها، خمینی درگفته‌هاونوشته‌های خود براین نکته‌تاکیدکردکه اسلام تاکنون هرگزبه‌عمل درنیامده‌است. به زعم او این شکست، نه ازنفس اسلام که‌ازقدرت نیروهای غیراسلامی سرچشمه‌گرفته‌است

www.iran-archive.com

امادرسخن او معلوم نیست چرا امروز، این نیروهای غیراسلامی باید دیگریارای مقاومت در برابراسلام رانداشته باشند؟ اهل شریعت، درهمه‌حال سودای آن داشته‌اندکه‌بردنیاوآخرت بندگان خداحکومت کنند وهم‌امورنیوی وهم امورآخروی‌راطبق‌میل ونظرومصلحت ومنفعت خودسروسامان دهند. اماگرهیچگاه به چنین مقصودی نائل نیامده‌اند درست به این علت بوده‌است که وجودعوامل، فضاهاونیروهای نادینی دراجتماع چنین‌کاری رامانع شده‌است. وهمواره واقعیات اجتماعی سرسخت ترازآن بوده که دربرابراین رویاهاتسلیم شود. ریشه‌ مصلحت جوئیهای خمینی رانیزبایددرهمین "مقاومت مقتضیات روزمره" جستجو کرد. اکنون دیگر حکومت ولایت فقیه، مطلقه می‌گرددکه اطاعتش برهمه‌کس‌واجب باشدودخالتش درهمه‌چیزممکن ومجاز. وسپس با "منشوربرادری"، این حکومت نه‌حکومت همه‌ اهل‌شرع، بلکه حکومت موافقان ومدافعان نظریه‌ ولایت فقیه می‌گردد. یعنی کسانی که براساس نظریه‌ ولایت فقیه، قدرت سیاسی خودراتوجیه واعمال می‌کنند. این کسان‌که‌په بسا به خون یکدیگرهم تشنه هستنددرهرحال هم نظریه‌ ولایت فقیه راهمچنان سپربلای خود می‌کنندوهم هشدارخمینی راکه "اگردیگران بیایندازماهیچ نخواهدماند" آویزه‌ گوش‌کرده‌اند ودریک چیزتوافق دارندکه همان"حفظ قدرت سیاسی" است وبه‌خاطرحفظ این قدرت، همه‌ پلیدیهاراپاک وهمه‌ ناشایستهاراشایست وبایست می‌شمارند. حکومت کنندگان در واقع جبهه‌ای تشکیل داده‌اند تازیرلوای "ولایت فقیه"، قدرت سیاسی راازآن خودنگهدارند. اماحفظ قدرت اگرتصمیمگیری واعمال قدرت رابه دنبال نداشته باشد حکایت‌ازضعف‌وزبونی اهل حکومت می‌کند. براین اساس است که‌می‌توان گفت که هیچ زمان حکومتیان ایران‌این چنین درمانده وناتوان نبوده‌اند. درایران امروز که ایران‌پس از انقلاب است، قدرت سیاسی بوسیله‌ ترکیبی ازجمهوریخواهان اسلامی اعمال می‌شودکه ائتلافی جبهه‌گونه را تشکیل داده‌اندوجبهه‌ای حکومت می‌کنند. جبهه‌ اینان، جبهه‌ اسلامیان‌ولایت‌فقیه‌است‌ ولایت بیچون وچرای خمینی. هرحکومت جبهه‌ای محکوم به تحمل تنشهای درونزای ناشی ازناهمگونی عناصرمرکبه‌ خوداست. در "حکومت ولایت فقیه" براین تنشهای درونزا، تنشهایی برونزاءناشی ازشرایط دوران انتقال قدرت نیزافزوده می‌شود. دوران انتقالی یعنی‌دوران تزلزل وبی‌ثباتی قدرت سیاسی. این‌دوران، همچون هردوران برزخی، زمانه‌ التهاب وبحران وسازش وتصفیه است. این التهابهاوبحرانها ازجنگ‌برای قدرت درمیانهٔ گروههای حاکم وکوشش هرکدام برای کسب وگسترش وتحکیم سلطه واقتدارخودحکایت می‌کند. درمیان نورسیدگان هنوزگروه یکدست ومتجانسی پدیدنیامده‌است که‌ازآزارحریفان و رقیبان درامان باشدوآسوده خیال برمسندقدرت تکیه زند. "جبهه" کژمی‌شود و مژ اما همچنان مانده است. چه‌کرده‌است؟

دهسال پس ازبه‌حکومت رسیدن اسلامیان درایران ودوسه‌ماهی پیش ازمرگ خود، خمینی باجرأت در "یک تحلیل منصفانه ازحوادث انقلاب وخصوصاًازحوادث دهسال پس ازپیروزی" می‌نویسدکه "انقلاب اسلامی ایران دراکثراهداف وزمینه‌هاموفق بوده‌است وبه‌یاری خداوند بزرگ درهیچ زمینه‌ای مغلوب وشکست خورده نیستیم. حتی درجنگ پیروزی ازآن ملت ما

گردید" (پیام به مراجع اسلام، روحانیون سراسرکشور، مدرسین وطلاب حوزه‌های علمیه و ائمه‌جمعه... ۱۳۶۷/۱۲/۳، کیهان ۱۳۶۷/۱۲/۶).

خودستایی ازخصایص همه حکومتهای خودکامه‌است. کلمات قصاری این چنین، بر لسان وبنان همه خونخواران ومستبدان جهان جاری است. خمینی نیزازاین قاعده، مستثنی نیست. امانظری برسبیل اجمال برایران امروزنشان می‌دهدکه این سخن خمینی ازبی‌پایه‌ترین سخنهای اوست.

بسیاری بلیه خمینی راباحمله مغول وتاتار یاباهجوم اعراب قیاس می‌کنند. درهرحال به جرات می‌توان گفت که درتاریخ سرزمین ما، کمترحکومت وحکومت کننده‌ای، این‌چنین ظلم وفسادوجوروغارت کرده‌است. ترازنامه این حکومت، خون وسیاهی وتباهی است. و این ترازنامه نوعی حکومتیانی است که اندکندوپایه‌های حکومت خودرالرزان می‌بینندو با شگردهایی چون"جنگ جنگ تاپیروزی"، خرابی می‌آفرینندتادرخرابه‌هاو ویرانه‌هاحکومت کنند.

اکنون ایران آریامهری ازمیان رفته‌است بی آنکه مشکلات ودشواریهای ایران آن روزاز میان برود: بسیاری ازمشکلات، به همراه دشواریهای دیگروچه بساتوانفرساتر، سراسر واقعیت جامعه‌رادربرگرفته‌است. دربرابرخودکامگی، فساد، خفقان وسرکوب اسلامیان امروزی رفتارشاهیان دیروزی کودکانه وناشیانه به نظرمی‌رسد.

اگرایران آریامهر ژاندارم منطقه بود، زرادخانه درست‌می‌کرد این یك صطوك قطاع‌الطریقی است که بازارسلاحهای جهان راگرم می‌دارد. آن روزهم صحبت ازفسادمی‌شدو"از کجاآورده‌ای" نام عمارت بلندی می‌گردید امروزفساد سراسرزندگی عمومی رابه‌خودگرفته است: بدون رشوه‌وارتشاء واخاذی، هیچ نفسی بالا نمی‌آیدود لالان ورشوه‌بگیران درهمه جا وهمه‌کارحاضروفعالند. ازقاچاق اسلحه‌گرفته تافروش موادمخدر، میدان ترکتازی وفعالیت اسلامیان وملایان است. این شیفتگان ارزشهای معنوی، دلباختگان واقعی مادیاتند و به خاطرپشیزی، نه‌تنها قیصریه، که چندین مسجدجامع راهم به آتش ونابودی می‌کشند. در جهان امروز، نام جمهوری اسلامی ایران، بانام رسوائیهاوفضاحتهای مالی وسیاسی همراه است. این حکومت که خودرادشمن صهیونیسم بین المللی می‌دارد ناگهان سرازقورخانه‌های اسرائیل درمی‌آورد وهمان زمان که پنجه درپنجه شیطان بزرگ دارد و اینجا وآنجا، خون آمریکایی درشیشه می‌کند، ازدادوستدهای خودنیزهیچ بازنمی‌ایستد. جمهوری اسلامی، یاربیداربین الملل ارتجاع وسرکوب وکشتاروفساداست. دنیای تملق، پشت هم اندازی و عتبه‌بوسی است: آریامهر "سایه خدا" بودواین یك "روح خدا "بامرگی ازمقوله "عروج" و "ارتحال".

اکنون تملق به مرحله تعبدوتقدس وتألیه رسیده‌است. در دوران آریامهر، اگر فقربود، قحطی نبودواگرنابرابری بسیاربود بیماری کمتربود. امروزفقر است وقحطی، بیماری و بیکاری ونابرابری. واین همه، روزافزون. ودرهرحال همراه باسرکوب آشکارونهان، درهمه حال قاطع وبی‌امان. در دوران آریامهر، برای برخی فردا تاریك بود. امروز، ازهم اکنون

همه‌چیزدرظلمات فرورفته‌است.

چنین است دست آوردهای دهسال حکومت جمهوری اسلامی ایران. آری، در سالهای پایانی قرن بیستم رژیم اسلامی آینده‌ای پرهراس وتاریك دربرابرایرانیان قرارداده‌است. "سال به سال دریغ ازپارسال" حکمت عامیانه‌ای است که برزبانها می‌گذردتاواقعیت تلخ ایران امروزرابیان کند. درچنین شرایطی مسائل ومشکلات روزافزون وگوناگون جبهه، ولایت فقیه خمینی رابه مصاف ورویارویی خوانده‌است. دیگرحفظ قدرت کافی نیست باید اعمال قدرت هم کرد. چراکه هرروز دشواریها همچنان برهم انباشته میشود. وحاکمان نه یارای سازندگی وترمیم کشوری جنگزده و ویران رادارندونه‌می‌توانند به مسائل حاداجتماعی واقتصادی وفرهنگی جامعه بپردازند. سردرگمی، بیحوصلگی، سرخوردگی وبیهودگی در همه، دلهاوبرهمه، زبانهاست. وازینجا تاخشم کور و فریاد وعصیان وانفجارراهی نیست. فضای جامعه حریق می‌طلبدودرخشکی برهوت دینداران، هرشراره‌ای آتش افروز می‌شود: بارهاوبارها درهمین ایام ودرکشورهای دیگر، مردمانی ازپی نان وآب، ازسرحرص وکینه به پاخاسته‌اند. وحکومت وحکومتیان درمانده مانده‌اند. فریادازگرانی وکمی وکمیابی، خشم ازبیدادها وبیعدالتیها وبیهودگیها، کینه‌ازاینهمه ریاودروغ وتزویر دردلهانمی‌ماند. از حدطنزوشوخی ومتلك ونکته‌گویی ودشنام ونفرین می‌گذردو ناگهان نهیبی،لهیب می‌شود مگرآتش به زندانها فتد. درایران امروز فضا، فضای انفجاراست. باید چاره‌ای ساخت و دراین راه وبیش ازبیش، دیگر، دست اندارکاران قدرت راتوافق جبهه‌ای کارساز نیست. اکنون درمیان حکومتیان واهل قدرت، کم نباید باشندکسانی که رسیدن مقتدری قادرراآرزو می‌کنند. درچنین شرایطی نظام سیاسی به اضمحلال وناتوانی دچارشده‌است ودراین شرایط است که‌تغییرات کودتاگرانه، گهواره، ولایت مستبدان‌خودکامه‌ازناپلئون تارضاخان می‌گردد.

اگر "جبهه، ولایت فقیه" همچنان درتعادلی ناپایداربه حیات خودادامه دهد، یعنی همچنان ازقدرت تصمیمگیری بی‌بهره بماند، تشدیدبحران اقتصادی ـ اجتماعی ـ فرهنگی می‌تواندبه صورت انفجاراجتماعی نمودارشود.

این انفجار، اگرهم دررسد، انفجاری است درسبك وسیاق قیام وشورش جوانان‌الجزایری و یابلوای نان زنان تونسی: یعنی بیانی برهنه وعریان وآتشین ازخشم وکینه‌ونفرت‌حکومت شوندگان ازحکومت کنندگان. این انفجار حاصل کارجنبش مخالف(اپوزیسیون) نیست.

این جنبش مخالف دربحران وناتوانی است. شایدبه‌اغراق توان گفت که‌تنها نقطه، قوت حاکمان امروزایران ضعف جنبش مخالف ایشان است. امروزدرصحنه، سیاسی ایران مخالفان فراوانندومخالفت بسیار است اماهنوزهیچ سازمانی نتوانسته است‌این مخالفت راسازمان وسامان دهدویاحتی گام به راهی گذاردکه سرانجام به چنین مقصودی بینجامد: نه درایران چنین جنبشی وجوددارد‌ونه دربیرون ازایران. هرچندکه‌رژیم، هم درایران‌بامبارزه مخالفان روبروست وهم دربیرون ازایران، درمیان گروه فراوان مهاجران و پناهندگان، حرکتهای مخالف به چشم می‌خورد. هنوز نه آن مبارزات چشم‌اندازروشنی دارد و نه این

تلاشها امیدی برمی‌انگیزد.

جنبش مخالف سیاسی، ازوجودمخالفان فراوان پدیدنمی‌آید. فراوانی مخالفان از انزوای قدرت حاکم حکایت می‌کند ونشانه‌ای از وجودبحران سیاسی است. آن زمان که‌این مخالفان درراه تحقق‌خواستهایی بسیج شدندوسازمان یافتند و به جذب و جوش درآمدند می‌توان ازجنبش مخالف سیاسی سخن گفت ودرفکرفردای تاریک حکومتیان بود.

از نشانه‌های‌بحران وناتوانی وعجز حرکتهای مخالف ازجمله پناه بردن به دنیای وهم وخیال ومعجزات است. این چنین است که درمیان مخالفان، ناگهان به‌رویدادی، به‌خطتی به‌امری یابه‌واقعیتی آثارونتایج اعجازآمیزنسبت داده می‌شودوآنگاه همه، ظهوراین "آثار اعجازآمیز"را بیصبرانه انتظارمی‌کشند. نوعی انتظارتا "دستی ازغیب برون آیدو...". به‌این ترتیب است که "پایان جنگ‌ایران و عراق"، "مرگ‌خمینی"، "جنگ‌جناحهای‌قدرت"، "بیسوادی وعدم قابلیت درمدیریت" رامبشرپایان کارحکومت حاکمان امروزین می‌دانیم. پس عنقریب است که....!

امانه "جنگ‌جناحهای قدرت" ونه "عدم کاردانی" حاکمان اسلامی گرهی ازکارمخالفان گشود ونه "دهسال جنگ و نوشیدن زهرابه، قطعنامه‌ای" جمهوری اسلامی رابه‌تلاشی کشاند ونه مرگ‌خمینی درانفجاری ناگهانی ازشادی وشعف، همراهانش رابه گورستان فرستاد.

ناگهان وناگهانی در تاریخ وجودندارد. رویدادهای تاریخ حاصل کشمکشها و کنشها و واکنشهای نیروهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی وفرهنگی است. هیچ قدرتی بخودی خود سقوط نمی‌کند ودرغیبت جنبشی ازمخالفان سیاسی، چه نظامهای خونخواروخونباری که‌در برابرشدیدترین بحرانهای اقتصادی، فرهنگی یا سیاسی هم‌دوام آورده‌اند. *

اکنون خمینی رفته‌است. سالهاباید تاکابوس اوازیادهازدوده شود. خمینیگری‌هم باید برود. بکوشیم تادررفتن این یک نقش وسهمی داشته باشیم. ایران فردا، ایران بی‌خمینی وخمینیگری رابسازیم.

ناصرپاکدامن

---

* برای بحث بیشتری درزمینه، گفتارسیاسی وفقه عرفانی خمینی نگاه کنیدبه دونوشته دیگر ازهمین قلم:

- ملاها و آدمها، الفبا، ۴، پائیز ۱۳۶۲، ص ۸ ومابعد
- حزب‌الله، رحمت، زحمت ومعرفت الله. فصلی درگلسرخ، دوره، جدید، جلد ۱، تابستان ۱۳۶۴، ص ۱۰۷ـ ۸۶

گزیده‌ای ازگفتارامام رادرهمین زمینه درکتاب زیرگردآورده‌اند:

امام‌خمینی: مبارزه بانفس یا جهادا‌کبر. قم. انتشارات آزادی. ۱۳۹۴ق. ۶۴ صفحه.

درباره، نظریه، ولایت فقیه ازجمله نگاه کنید به:

الف. پایا: ولایت مطلقه، فقیه. چشم‌انداز. ۴، بهار ۱۳۶۷، ص ۴۹ ـ ۱۵.

www.iran-archive.com

از «کشف‌اسرار»
تا «اسرارهزارساله»

محمد تقی حاج بوشهری

"بعضیها شاید خیال کنندکه مبدأقیام امام خمینی ازسال ۴۱ می‌باشد. ولی اینطور نیست واگربه کتاب کشف الاسرار مراجعه کنیدمی‌بینیدهمان حرفهایی راکه ایشان بعداز نهضت‌داشتنددرچهل سال قبل هم همان بود"(۱) این سخن آیت الله صدوقی است - سومین شهیدمحراب. همودرباره‌ٔ این کتاب میگوید: "کتاب مفیدوارزنده‌ای که موجب حیرت هرمطالعه‌کننده‌ای می‌باشد. وبایدبه تمام مردم مسلمان وخصوصاً اهل علم توصیه کردکه از مطالعه‌ٔ این‌کتاب شریف - کشف الاسرار - خودداری‌نکنندو لااقل روزی نیمساعت وقت خودشان رابرای مطالعه‌ٔ این کتاب قراربدهندکه همه‌چیزدرآن هست"(۲).

"کتاب کشف‌الاسرار رادرظرف مدت کوتاهی، فکرمی‌کنم ۴۸ روزه، نوشتند. کتابی‌که اگردیگران می‌خواستندبنویسندظرف یکسال ودوسال هم برایشان میسورنبود"(۳). "قلم ایشان قلمی است که می‌توان گفت اختصاص به خودایشان دارد"(۴).

مرحوم مشار درفهرست کتب چاپی فارسی خود مشخصات این کتاب رابه نحوی ذکرمی‌کندکه حکایت از دوچاپ مختلف می‌کند:

- کشف الاسرار. ردبراسرارهزارساله‌ٔ حکمی زاده. تهران. ۱۳۶۳ قمری. ۴۲۸صفحه.
- کشف الاسرار. رد بروهابیه. تهران ۱۳۶۳ قمری. ۴۲۸ صفحه.

درواقع‌نام کتاب باید کشف اسرارباشدچراکه ردیه‌ای است براسرارهزارساله. منتهی کشف‌الاسرار با سنت اهل علم بهترمی‌خواندوبه همین مناسبت هم راحت تربه زبان می‌آید. پس ازآنهمه کشف الفلان و کشف‌البهمان وحتما چندتایی هم کشف الاسرار، این یکی هم اگرکشف الاسرار نام گرفته‌باشدبعیدنمی‌نماید. درهرحال سخن سومین شهید محراب و نوشته‌ٔ مرحوم مشار حاجت به اصلاح دارد: نام کتاب کشف اسراراست. همین وبس.

امانکته‌ٔ مهمترآنکه همچنان که‌کتاب مشارگواهی می‌دهد دریکی ازچاپهاعنوان فرعی کتاب ردبراسرارهزارساله‌ٔ حکمی زاده‌است ودردیگری ردبروهابیه. وتاریخ انتشارهردوهم ۱۳۶۳ هـ.ق.(۱۳۲۳ شمسی) است و تعداد صفحات هردوچاپ هم یکسان است.

این نگارنده باوجودکوششهای مرسوم به نسخه‌ای ازچاپهای نخستین کشف اسرار دست

نیافت ودرچاپهای اخیرکتاب که درایام انقلاب درایران انتشاریافت عنوان کتاب یکسره کشف اسرار است وازهیچ یك ازآن دوعنوان فرعی خبری نیست(۵)۰ ونکته۰ سوم اینکه هرچند مرحوم مشارنام روح الله خمینی رابه عنوان مولف کتاب ذکرمی‌کندازقرارمعلوم در چاپهای نخستین، کتاب بدون نام مولف چاپ شده است۰ دوانی که در ۱۳۲۸ شمسی به قم آمده است می‌نویسد: " اندکی قبل ازاینکه بنده به قم بیایم درنجف اشرف شنیدم‌کتابی به وسیله۰ یکی ازاستادان بزرگ حوزه۰ قم به زبان فارسی به نام کشف اسرار به نجف اشرف رسیده که درتخطئه۰ عقایدوهابیهانوشته شده است۰ ما که ازطلاب نوجوان بودیم آن را گرفتیم وخواندیم ولی دیدیم که نام مولف نه درپشت جلدونه‌درخودکتاب دیده نمی‌شود و چون ازطلاب قمی پرسیدیم می‌گفتندحاج آقاروح الله خمینی آن رانوشته ونخواسته‌نام خود راذکرکند۰ چون این کتاب جواب یك فردمنحرف است که آقای خمینی نمی‌خواسته‌خودرا با اوهمطرازبداندوکسرشأن ایشان است که اورابزرگ کندوطرف هم خودراکسی بداند۰

بعدکه به‌قم آمدیم وتحقیق کردیم معلوم شدشخصی به نام حکمی زاده که پسرنااهل‌یکی ازعلمای مشهورقم بوده‌وازلباس روحانی‌درآمده، روی انحراف فکری یاتحت تاثیرتحریکات اجانب که آن موقع‌به واسطه۰ جنگ‌جهانی دوم ایران را اشغال داشتند کتابی کوچك به‌نام اسرارهزارساله نوشته ومنتشرساخته است۰ ولی در آن‌کتاب افکاروهابیهارامطرح‌ساخته ومانندهمپالکی خود احمدکسروی چیزهایی‌رابه‌هم بافته‌وبه‌عنوان نقاط ضعف مذهب شیعه اسرارهزارساله نامیده وبرای ضربه زدن به روحانیت منتشرساخته است"(۶)۰

نویسنده۰" اسرار هزارساله"

علی اکبر حکمی زاده درآئینه۰ دانشوران از "طلاب علوم دینیه۰ قم" معرفی می‌شودکه "نزد ناصرالدین قمی و شیخ یزدی مدرس و میرزاخلیل کمره‌ای و شیخ حسین علامه۰ قمی تحصیل کرده‌است"(۷)۰ علی اکبرحکمی‌زاده‌فرزندحکمی‌است یعنی‌حاج شیخ مهدی حکمی معروف به پائین شهری که رجال قم اورا "ازدانشمندان جلیل وحکمای پارسای قم"(۸) می‌دانند: فرزندآخوندملااکبرحکمی ومتولددرسال ۱۲۸۰ هـ۰ ق۰ شیخ مهدی پس ازتحصیل در نجف وتلمذدرمحضرمرحوم آخوندملامحمدکاظم خراسانی، درسال ۱۳۲۲ قمری‌به‌قم‌بازگشت و "موردتوجه عموم گردید۰" صاحب محضراست و "محضرایشان محل ترافع وحکومات شرعیه بوده است۰" وفات اودرسال ۱۳ هـ۰ ق۰/۲۰ـ ۱۳۱۹ خ درمحلات اتفاق افتاد۰ حاج شیخ مهدی پائین شهری از "اکابروشیوخ علماء قم" به شمار می‌آید۰ درنوروز ۱۳۰۱ درمنزل او است که حاج شیخ عبدالکریم حائری فرودمی‌آیدوازجمله‌به اصرارفراوان این میزبان است که حاج شیخ عبدالکریم مصمم‌می‌شود درقم بماندوحوزه۰ علمیه راسروسامان دهد۰ ازآن‌پس حکیم پائین شهری همکاروهمراه حاج شیخ عبدالکریم است۰ ازاین گذشته وی‌که‌مردی‌است "بسیارمتعصب وغیور" درقم " مجری احکام وحدودوقصاص وقضاء وغیره گردیده‌وشرابخوار و زانی راحدودیگران ازمرتکبین مناهی راتنبیه می‌نمود"(۹)۰ "درقدس وتقوی وزهدو ورع، علم وعمل، صفاو وفا کم نظیربود۰ معاصرین ایشان کراماتی برای اونقل می‌کنند۰ یکی از

آنها دست بابرکت وشفای ایشان بودکه غالباًبه هرمریض وصاحب دردی می‌رسیدشفامی‌یافت. مردم پائین شهرقم نوعاًعقرب گزیده وما رگزیده راخدمت ایشان می‌بردند انگشترویادست خودرابه موضع‌نیش ودردگذارده فوراً سم بیرون آمده وآن شخص مبتلا ازمرگ‌نجات پیدا می‌کرد"(۱۰). صاحب آثارالحجة نقل می‌کند که چگونه دست حکیم راننده، مارگزیده‌ای رادرمیان راه قم واصفهان شفابخشیده‌است. راوی دیگری ازآیت الله فیض (همان کسی که رزم آرا درشرکت درمجلس سوگواری اوبه قتل رسید) نقل‌می‌کندکه می‌گفته‌است مرادر راه عقرب زد. به خانه، آقاشیخ مهدی رفتم. دردتازانویم رسید. به آنجاکه رسیدم از حال رفتم. آقا شیخ مهدی آمد. دستش رابه پایم کشید. ازبالا به پائین. هرجادست می‌کشیددردپائین می‌رفت. تادستش به محل نیش رسید. آنجاراتیغ زدوخونی‌آمد. حالم‌خوب شد وآمدم خانه(۱۱).

نویسنده،"اسرارهزارساله" فرزندچنین پدری است. صاحب کرامات، ومجتهدی‌معتقد، متدین ومتعصب.

به گفته، آیت الله‌اراکی "آقای حاج شیخ مهدی پائین شهری مردبزرگواری‌بود. وقتی که حاج شیخ واردقم شد، به منزل او درمدرسه، رضویه واردشدند. این پسرراهم منبرش را دیده بودم. یك منبرعالی داشت. پدرش که درمدرسه، رضویه دهه، عاشوراروضه خوانی می‌کرد، همین پسرمنبرمی‌رفت. چه منبرهای عالی تحویل‌می‌داد! پناه‌ببریم‌ازعاقبت‌کار! آخرش این طورشدواین کتاب هزارساله رانوشت. آن وقت‌به‌آقای خمینی اثرکرد. ونشست و ردنوشت. همین کتاب کشف الاسرار[کذافی‌الاصل] رانوشت این ازعرق‌دیانتی‌اش بود"(۱۲).

اگرحکمی زاده به نوآوری دینی روی آورد آن هنگام استکه بایدازتزلزل مبانی‌عقیدتی مردمان درهراس افتادواگرچنین حکیم زاده‌ای ازاینهم پیشتررودوگستاخانه‌از"اسرارهزار ساله" صحبت کنددیگربایدمطمئن بودکه آخرالزمان نزدیك است!

حکمی زاده‌درآغازکار دچارتب خرافات زدایی ونوسازی دینی شد واز سویی انحطاط اخلاقی مردمان رامی‌بینندوعلت آن راجدایی ازدین می‌داندوازسوی دیگرمتدینان رابه خرده می‌گیردکه خرافه‌هارابه دورریزیدوبحث وجدلهای حیدری ـ نعمتی گونه را کنار گذارید. حکمی زاده نوشتن وگفتن چنین سخنانی راوظیفه، دینی خودمی‌شمارد. پس می‌گوید از اعتراض وانتقادوطعنه وناسزاباکی نیست.

حکمی زاده در ۱۳۱۲ کتاب کوچکی نیزانتشارمی‌دهدباعنوانی خودپرمعنا: "راه نجات ازآفات تمدن عصرجدید. درمفاسدتریاك وسایرمخدرات"(۱۳). درشماره، نخست همایون درباره، این کتاب می‌خوانیم: "راه نجات بزرگترین امراض اجتماعی عصرحاضریعنی‌فحشاء الکل وقمارودخانیات" راشرح می‌دهدوفوائددیانت رابیان می‌دارد. همانجاآمده است که "اگرشماچندساعتی وقت خودرامصرف خواندن کتاب راه نجات کنیدمی‌توانید یك عمر خود را ازبزرگترین خطرهانگهداری کنید." امادرمجله‌همایون است‌که‌نوگرایی‌وتجددخواهی‌حکمی زاده تجلی بیشتری می‌یابد.

www.iran-archive.com

همایون (مهر ۱۳۱۳ ـ تیر ۱۳۱۴)

مجله‌ء همایون در مهرماه ۱۳۱۳/ جمادی الثانی ۱۳۵۳ درشهرقم آغازبه‌انتشارکرد و ده شماره‌ء آن منتشرشد (شماره‌ء ۱۰، تیر ۱۳۱۴/ ربیع الاول ۱۳۵۴).

هرشماره‌ء مجله که‌در قطع‌رقعی منتشرمی‌شود ۳۲ صفحه است. مقالاتی‌کوتاه‌ومتنوع. در "مقاله‌ء افتتاحیه" شماره‌ء نخست می‌خوانیم که" با رخدایا، توفرمودی که "بایددرمیان شماگروهی‌باشندکه دیگران‌را به نیکی بخوانند." اینك این بارسنگین‌را به دوش گرفتیم. مارایاری کن‌تاآن راچنانکه دوست داری به منزل برسانیم... این‌نامه‌اکنون کوچك است ... امیداست که پس ازین برهمه‌چیزاوبیفزائیم. این نامه‌به قلم دانشمندان بزرگ‌نوشته می‌شود. این است که بهترین مقالات سودمندوشیرین رادراوخواهیددید" (۱۴). می‌نویسد "آنچه مارابه نامه‌نگاری برانگیخت همانست که درطلیعه‌ء این "نامه‌ء همایون: "نگاشتیم یعنی مامی‌خواهیم معنی دین راچنانکه هست بنگاریم... ونظربه‌ا ینکه پس از دینداری بزرگترین وسیله‌ء آسایش تندرستی است این است که درهرشماره قسمتی از دستورهای مهم صحی راخواهیم نگاشت درآخربرای رفع خستگی وکسالت خوانندگان بعضی مطالب شیرین‌رادرزیرعنوان " داستانهای شیرین"می‌نگاریم" (۱۵). درزیرعنوان‌مجله درصفحه روی جلد این شعررامی‌خوانیم:

همایون وفرخنده آن خامه‌ای — که ازخودبه گیتی نهد نامه‌ای.

اماهربارهم این آیه درسرلوح صفحه‌ء عنوان چاپ می‌شود" ولتکن منکم امة یدعون‌الی‌الخیر" همین آیه است که‌در سرمقاله‌ء شماره‌ء نخست می‌آید وچنین هم به فارسی برگردانده شده : "باید درمیا ن شماگروهی باشندکه دیگران‌را به نیکی بخوانند."

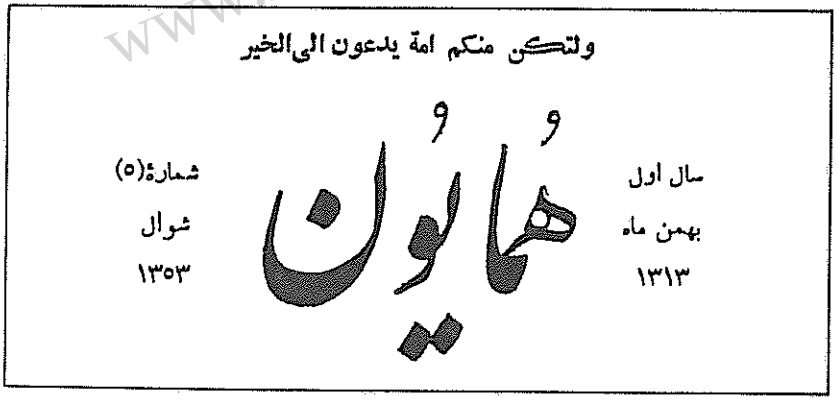

علی اکبرحکمی زاده خودرا ازاین گروه می‌داند: آنان که دیگران‌را به نیکی می‌خوانند: وی صاحب ومسئول مجله است. موسس ومدیرداخلی مجله‌هم محمدهمایون پوراست. از جمله‌ء همکاران شماره‌ء نخست همایون باید ازمیرزا محمدتقی اشراقی (که بعدهاپسرش به دامادی خمینی درآمد)، علوی طالقانی، محمد همایون و سیداحمدکسروی نام برد. معلوم

است که همایون با آوازه‌ء خرافه زدایی ودامنه‌ء نقد مذهبی کسروی ناآشنا نیست.

مقاله‌ء کسروی، تنهامقاله‌ء اودراین مجله است(۱۶). این مقاله ازمشکلات ایران سخن می‌گوید: "ایران برسرسه راه است..." یا بایدغربی شودویادرجهالت بماند و در نادانیها. ویابا لاخره راه خِردومردمی راپیش بگیرد: "راهی که راهنمای آن خِردوتوشه‌ء آن خداشناسی ومردمی می‌باشد." درپایان نوشته‌ء خود، کسروی می‌نویسد "این مجله از یك کانون علمی انتشار می‌یابد" و "ازروی آشنایی که مابه دارنده ونویسنده‌ء دانشمند این مجله داریم امیدواریم که گرانمایه‌ترین نیکی رابرای ایران انجام خواهد داد بویژه در زمینه‌ء مبارزه با خرافات وگمراهیهای دینی که این مجله بیش ازهمه‌ءتا یستگی چنان نبرد رادارد"(۱۷).

درپشت جلدشماره‌ء نخست هم شرحی درتمجیدازمجله‌ء پیمان که درآن زمان به‌مدیریت کسروی منتشرمی‌شدچاپ شده است: "هنگامی که ابرهای تیره بختی ازجانب اروپابرخاست ... دلدادگان اروپاندانسته به سوی سرچشمه‌ء بدبختی یعنی اروپائیگری رفتندودیگران را نیزبه پیروی خودخواندند غافل ازاینکه این راهی است که‌آخراونیستی وهلاکت‌است. در این میان یگانه راهنمایی که ازگمراهی آنان آگاه شده وهم دیگران‌راآگاه‌نمود دانشمند محترم آقای کسروی بودکه دوچراغ روشن یعنی کتاب آئین ومجله‌ء پیمان رابردست گرفته و به این وسیله شرقیان راآگاه می‌کندوبه سرمنزل مقصود می‌خواند. امروزبرعموم ملل شرق خصوصاً برهموطنان ما لازم است که آثارگرانبهای این استادبزرگ رابخوانندتابیش از این شیفته‌ء اوضاع اروپا نباشند..."

هاشمی‌در"تاریخ روزنامه‌ها ومجلات ایران" درباره‌ء همایون می‌نویسد که: "مندرجات مجله‌ء همایون بیشترمطالب دینی واخلاقی استکه به قلم نویسندگان کم مایه‌وگمنام‌نوشته شده ولذاانتشارمجله دوام زیادی پیدانکرده‌است"(۱۸). خواهیم دیدکه این‌نمی‌بایست علت اصلی تعطیل همایون باشدامانویسندگان آن نیزبرخی شهرت فراوان یافتندواگرازمدیر بگذریم ازهمکاران دیگرمجله سیدعلی اکبربرقعی و میرزاعبدالحسین ابن الدین. که هردوازآن پس وهریك به نوعی شهرت فراوانی کسب کردند. ابن الدین استاد دانشگاه تهران شدودردانشکده‌ء معقول ومنقول تدریس می‌کردودرسالهای بیست گفتارهای اخلاقی ـ مذهبی اوازرادیوپخش می‌شدوشنونده‌ء بسیارداشت ـ وازاین جهت می‌توان وی را با راشد مقایسه‌کرد. درشماره‌ء شش مقاله‌ای درباره‌ء وضعیت کنونی اسلام می‌نویسدودراین مقاله ازاثرمعروف شکیب ارسلان "دنیای اسلام درحال حاضر" یاد می‌کندو بر ضرورت حرکت اصلاحی دراسلام تاکیدمی‌ورزد.

مقالات سیدعلی اکبربرقعی کمتربه مسائل مشخص دینی ومذهبی می‌پردازد. درشمارهٔ دوم درباره‌ء "ادبیات" می‌نویسد. درشماره‌ء ۵ درباره‌ء "طلسمهای سه‌گانه: عادت، وهم، طبیعت" مقاله می‌نویسدودرشماره‌ء ۷ درباره‌ء "چشمه‌های زندگی". درمقاله‌ء شماره‌ء ۵ برقعی "ازحضرت اشرف آقای حکمت، کفیل محترم معارف که خدایش یار ونگهدارباد" یادمی‌کند(۱۹) ودوشماره‌ء بعد، در"چشمه‌های زندگی" بازهم پیشترمی‌رود واز "شهریارایران

اعلیحضرت پهلوی که روزگارش دراز باد "سخن می‌گوید که "برای خوی بلنددلیری ورادمردی و وطن پرستی نامی فرخنده ازخویش به یادگارگذارد" (۲۰).

"پیشرفتهای عصرطلایی" هم ازقلم نویسندگان دورنمی‌ماند: درمقاله‌ای درباره هزاره فردوسی، از "همت بلندشاهنشاه گیتی شکوه اعلیحضرت ارواحنافداه" یادمی‌شودوازاینکه به "توجهات ذات اقدس همایونی" کاخ آرامگاه فردوسی "همچون کاخ نظمش ساخته و پرداخته شد" سپاسگزاری می‌گردد(۲۱).

مجله اشعاری هم چاپ می‌کند. اماقسمت اعظم مطالب هرشماره‌ازمقالات چند صفحه‌ای ترکیب شده‌است. که بیشترهم تالیف این یاآن همکاراست. برخی مقالات ونوشته‌هاهم‌از مطبوعات عرب مانند العرفان و المقتطف ترجمه شده است.

دراین یاآن مقاله، مجله، به مظاهرپرخطروزیانبارتمدن غرب اشاره می‌شود. حکمی زاده، درسلسله مقالات رنج بیهوده ازرمان، سینماوگرامافون وآثارناشایست‌آنهادرافراد بشرصحبت می‌کند: رمان وسینمافرد را افسانه‌پردازوافسانه دوست می‌کندو "بیشتراین رمانهاکه امروزدردست است جزدرس شهوترانی وبی عفتی وعشقبازی ودزدی‌وجنایت‌چیزی نمی‌آموزد" (۲۲). تکلیف سینماوگرامافون هم که معلوم است. ولی خطرگرامافون ازهمه بیشتراست: "این کمپانیهای متعددگرامافون... صفحات مفسداخلاق وزیان آور خود را می‌دهندونه‌تنهاثروت مارامی‌گیرندبلکه درس بی پردگی وبیدینی ونفاق به جوانان مامی‌آموزند" (۲۳).

ازمضامینی که همایون برآن تکیه می‌کندیکی بیهودگی اختلافات مذهبی استودیگری مبارزه باخرافات و "عادات ناپسندیده." این مضامین است که شاه بیت کار همایون را تشکیل می‌دهد.

باید چندگانگی رابه کناری زدودعوای شیعه‌وسنی‌راپشت سرگذاشت: مسلمان، مسلمان است(۲۴). رفع اختلافات ازمایه‌های اصلی سخنان همایون است.

درشماره ۵، مجله متن فتوایی راچاپ می‌کند. "ازمحضربندگان حضرت آیت الله حائری مدظله‌العالی" پرسیده‌اند "راجع‌به موضوع رجعت جسمانی مذکوردرطریقه شریفه امامیه ومذهب مقدس جعفری آنچه معتقدحضرت مستطاب...است ومستحصل ازکتاب و سنت‌می‌دانندمرقوم فرمایندکه موردحاجت است."

معادجسمانی ومعادروحانی یعنی اینکه درروزمعاد، ودرصحرای محشرمردمان به‌هیکل جسمی خودحضورمی‌یابندویابه هیئت روحانی. بدنهابازمی‌گردندویافقط روحها؟

این پرسش سرآغازدعواهای داغ محافل دینی است. ملاصدرابه علت اعتقاد به معاد تکفیرشدوازآن پس نیزاین چماق تکفیرهمچنان وهرزمان برسراین وآن وخاصه برفرق پیروان ملاصدراکوفته می‌شد. پاسخ پرمعناست: "احقربواسطه کثرت اخبار، اعتقادبه رجعت دارم بنحواجمال." ["به نحواجمال" یعنی چه؟ بطورکلی؟ درمجموع؟] وبعد می‌افزاید: "ولی این مطلب نه ازاصول دین ونه مذهب است که اگرفرضاً کسی معتقد به آن نباشدخارج ازدین یا مذهب شمرده شود. ونه ازمسائل علمیه‌است‌که‌برافراد مکلفین لازم

باشداجتهاداً یاتقلیداً به دست آورند." وبالاخره می‌نویسد: "این حرفها امروزفایده‌ای که ندارد هیچ، ضررهم دارد: " ودرمثل این زمان باید به نحودیگرحفظ دیانت مردم نمود و گفتگوی این نحوازمطالب بجزتفرقه، کلمه، مسلمین وایجادیک عداوت مضره بین آنها فایده ندارد."

این فتوای حاج شیخ عبدالکریم است. مجله هم اضافه می‌کند: "چونکه ماامروز بیش ازهرچیزمحتاج به اتحادیم بهتراین است که مسلمین عموماً ازین جزئیات صرفنظرکنندوبه اصلاح امورمهمتری بپردازند"(۲۵). "اصلاح این امورمهمتر"است که وجهه، همت گردانندگان همایون قرارگرفته است:

" این حرف وسخنها اعتراضات وانتقاداتی برمی‌انگیزد. درشماره،۶۰، نامه‌های دو تن ازخوانندگان چاپ شده‌است درباره، علل اختلافات مسلمانان. موضوع سرمقاله، شماره ۷، اختلافات دینی است وپاسخی است به پرسشهای بحثهای شماره‌های پیشین. سخن از اختلاف شیعه وسنی است. مجله می‌نویسدمانمی‌گوئیم‌حق باکدام‌یک‌ازاین"طوایف‌مختلفه" است. بلکه معتقدیم که" باهمه، اختلافات که دراصول وفروع دارند"...."می‌توانندراهی بپیمایندکه درمرحله، عمل بایکدیگرمخالفت نداشته باشد"(۲۶). " ازجنگ واختلاف چه نتیجه‌ای به مامی‌رسد؟ جزاینکه بیگانگان ازاین بازارآشفته استفاده کنند"(۲۷).

مضمون دیگرمقالات همایون خرافه‌ستیزی است: درشماره، دوم می‌نویسد: " اساس این مجله... برای نبردباعادات ناپسندیده وکارهای بیفایده، هرقومی است"(۲۸). اگر روح وجن مبنای قرآنی دارد احضارارواح وجنگیری جزحقه بازی چیزی نیست. اگر روزه گرفتن کاری است پسندیده و لازم، شب زنده‌داریهای ماه رمضان وتاظهرخوابیدنها و بسی - کاره‌گریها همه مفسداست وفاسدونامنطبق بادین ودستوراتش. صرع وغش وحمله بیماری است ومداوا می‌خواهدونه دعاوجنبل وجادو(شماره، ۵). روشن کردن شمع ونذرکردن ونیاز خواستن همه کاربیهوده است وخرافه وبی پایه(شماره،۹).

همایون هرشماره لطیفه‌هایی راهم چاپ می‌کندکه بیشتراعتقادات خرافی مردمان و تعصب ونادانی ملایان رابه ریشخندوسخره می‌گیرد(۲۹). اماکارزارباخرافه کارزاری‌دشوار است. درپنجم خرداد۱۳۱۳، درقم سیل می‌آیدوچه‌خرابیهاکه حاصل نمی‌شود. حکمی‌زاده دریکی ازمقالات خودبه این واقعه اشاره می‌کندکه چگونه‌مردمان هشدار واعلام‌خطرمطلعان رابه پشیزی نگرفتندوخودرادر "دارا لامان قم" درامان دانستند: "هرچه‌به‌این مردم کوتاه‌بین گفتندکه سیل روبه شهرشماجاری است که به‌هرآبادی رسیده‌آن راویران کرده و با خود همراه آورده کسی به این حرفهاگوش ندادو همگی رفتندودرخانه، خود آسوده و راحت خوابیدندتااینکه .ناگهان صدای غرش رعدآسای سیل چنان درشهرپیچید که‌درآن دل شب همه راازخواب برانگیخت... سیل رادیدندکه ازهرطرف احاطه وآنهارابادهان کف آلود خودبه مرگ تهدیدمی‌کند ناچار... سربه بیابانهاگذاشتند"(۳۰).

درهمان شماره بازمی‌نویسد: "مکررگفته‌ایم وبازهم می‌گوئیم که... اساس این مجله برای نبردباعادات وعقایدناپسنداست..."(۳۱). وبالاخره جای دیگرهشدارمی‌دهد: برای

رضای خدا وخدمت به دیانت وانسانیت، این آلودگیها را از اسلام پاک کنید تا حقیقت آن به خودی وبیگانه آشکار شود " واگر چنین نکنیم "دیری نخواهد گذشت" همین "چندنفر اطرافی" هم "ازمیان می‌روند ویا پیرو دیگران می‌شوند "(۳۲).

ازهمان آغاز، دست اندرکاران ازبازتاب اعتراضی نوشته‌های خودسخن می‌گویند وهربار به تکرار تاکید می‌کنند که همهٔ پرسشها را پاسخ می‌دهند وهمهٔ اعتراضها را می‌شنوند. حکمی زاده درشمارهٔ دوم می‌نویسد می‌دانیم که "درهرقسمت" از "نبردباعادات ناپسندیده وبی - فایده" "بایك دسته طرف خواهیم بود. این است که مکررگفته‌ایم وبازهم می‌گوئیم که‌هر- کس به مطالب این مجله... اعتراضی دارد بنویسدوبرای مابفرستد. اگرهیئت تحریریهٔ آن را سزاوار درج دانست درج خواهیم کرد واگرنه جواب خصوصی داده خواهدشد. پس اگر کسی درگوشه وکناربنشیند ریزه‌خوانی کند آن را دلیل نامردی باید دانست"(۳۳).

اما این سخنان معترضان را آرام نمی‌کند وازهمین روگردانندگان همایون هردم می‌نویسند "هرکس هرگونه اعتراضی داردکتباً تذکردهدزیرا ازگفتگوی شفاهی هیچ مطلبی روشن نخواهد شد"(۳۴).

حکمی زاده درشمارهٔ ۸ سرمقاله را با عنوان مقصودمن می‌نویسدوباز هم پس ازاشاره به ضرورت زدودن اسم اسلام ازخرافات وتعصبات تاکیدمی‌کند: "نگارندهٔ این سطورکسی است که ازین بدرفتاریها باك ندارد وخودرا برای هرگونه سختی آماده کرده که تااندازه‌ای که بتواند اسلام را ازاین آلودگیها پاك کند"(۳۵).

درآن زمان درجامعهٔ علمیه قم شمارهٔ مدرسین عالی چهارده تن است که ازآنجمله میرزا عبدالحسین ابن الدین همانطورکه اشاره شدمقالاتی درهمایون می‌نویسد. شمارهٔ محصلان حوزه درجمع ۷۰۰ نفراست که دویست تن ایشان درمنازل سکونت دارند و بقیه در حجرات مدارس، مدرسهٔ فیضیه با ۹۱ حجره ودویست محصل بزرگترین مدارس جامعهٔ علمیه قم است، مدرسهٔ رضویه ۲۴حجره و۴۳ محصل ودارالشفاء ۲۸حجره و۴۲ محصل دارد. مدرسه ناصریه (۲۳حجره)، مدرسه حاجی سیدصادق(۱۰ حجره)، مدرسه‌حاجی ملاصادق(۲۵ حجره) ومدرسهٔ مهدیقلیخان (۱۴حجره)، دیگرمدارس قم هستندکه هرکدام‌بین ۱۸ تا ۴۵ محصل دارد (۳۶). شهرقم می‌باید جمعیتی بیش از ۲۰ هزارتن داشته باشدودراین شهراست که آخرین شمارهٔ همایون، شمارهٔ ۱۰، درتیرماه ۱۳۱۴ انتشار می‌یابدودیگر سکوت.

آغازوپایان انتشار همایون مصادف با اوجگیری "اصلاحات تجددخواهانه" رضاخان است. اکنون استبدادرضاخانی به نیکویی جاافتاده است وکسی رادیگر یارای سخنی نمانده است.

در ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ مخبرالسلطنه پس ازشش سال وسه ماه ودوازده‌روز ازنخست وزیری برکنارمی‌شود. در دوران مشروطیت تنهاهویدابیش ازاونخست وزیری کرده است. حاجی آقاچندان دل خوشی ازهمهٔ کارهای رضاخان نداشت امانقش لولوی سرخرمن یا عروسك خیمه شب بازی رابازی می‌کردوهمین هم موجب طول عمرصدارت عظمای اوشده بود. وقتی که‌رفت منزل به محمدعلی فروغی پرداخت که درآن زمان ازوجهه‌ای چندانی درانظار وافکاربرخوردارنبود(۱۳۱۲/۶/۲۱). دردوازدهم خردادسال بعداست که‌رضاخان به سفرترکیه‌وبه‌ملاقات

آتاتورک می‌رود. می‌دانیم که این سفرواین دیدار، فرنگی گرایی رضاخانی را شدت دیگری می‌بخشد. دربازگشت به مرزترکیه می‌رسدودرماکوا علام می‌کند(۱۳۱۳/۴/۱۵): "مارفته بودیم بایک مردبسیاربزرگ ملاقات کنیم. مابایدملت خودمان راهمانطور به درجات رشد و ترقی برسانیم که اوملت خودش رارسانده است."

درمهراین سال هزاره‌ء فردوسی درتهران برگزارمی‌شود. مجله‌ء همایون هم نخستین شماره‌ء خودرادرمهرماه همین سال منتشرمی‌کند. درشماره‌ء دوم هم مقاله‌ای درباره‌ء هزاره‌ء فردوسی به چاپ می‌رساند(۳۷).

دردی ماه دولت به همه‌ء کشورهای جهان اعلام می‌کندکه ازآغازفروردین۱۳۱۴، نام کشور ایران خواهدبود ونه "پرس". در۱۵ بهمن، سنگ بنای دانشگاه‌تهران رامی‌نهندو درخرداد ۱۳۱۴، کلاه پهلوی رامنوع می‌کنندوکلاه شاپورابه‌جایش اجباری می‌کنند. درنهم‌مرداد به الغای عناوین حکم می‌کنندودر۳۱ تیر ساعتهارادرسراسرکشوریکی می‌کنند. "مسئله‌ء زنان وآزادی زنان کم کم مطرح شده است. امادیگرمسئله‌ء وحدت لباس‌ودرنتیجه‌ترک لباس اهل علم وکنارگذاشتن عباوعمامه وردا، موضوع آمرانه‌ء روزاست. روحانیان‌نارضایتی و خشم خودرابیان می‌کنند. مراجع‌نجف علیه کلاه لگنی وصلیب[کراوات] فتوامی‌دهند. درمشهداعتراضات بالامی‌گیرد. ۲۰ تیر۱۳۱۴ واقعه‌ء مسجدگوهرشاداست: به‌توپ‌بستن کسانی که به فراخوان اهل‌دین به اعتراض علیه این نوآوریهای پوشاکی گردآمده بودند. اعتراض به تغییرلباس به تغییرکابینه می‌انجامد(۱۱ آذر۱۳۱۴). ۱۷ دی جشن کشف حجاب است وماه شمسی هم جانشین ماه قمری می‌شود.

پس بی معنانیست که همایون که رسالت نوخواهی مذهبی داشت و درقم منتشرمی‌شد، آخرین شماره‌ء خودرا در تیرماه ۱۳۱۴منتشرکرده است. دیگرسخنی برای گفتن نمانده‌بود. آنهم برای کسانی که هم علی اصغرحکمت را "حضرت اشرف"(شماره‌ء ۵، ص۸۰) خطاب می‌کردندوهم رضاخان را "شاهنشاه گیتی شکوه اعلیحضرت پهلوی ارواحنافداه"(شماره‌ء۲، ص. ۲۲) وبرای آن یك آرزومی‌کردندکه "خدایش یارونگهدارباد"(شماره‌ء ۵، ص۸۰) و برای این یك می‌نوشتندکه " برای خوی بلندودلیری ورادمردی و وطن پرستی نامی فرخنده‌ازخویش به یادگارگذارد"(شماره‌ء ۷، ص۱۴). وبعدهم به روابط نیك خودباحوزه‌ء آیت‌اللهی فخر می‌فروختندوهم می‌خواستندمردم متدین بمانندوهم خرافاتی نباشند.

اسرار هزار ساله

درفردای شهریور ۱۳۲۰، حکمی زاده به سخن می‌آید. اودرتهران اسرارهزارساله را منتشرمی‌کند. پرسشهایی ازروحانیت شیعه. کتاب اسرارهزارساله پس ازشکست موسولینی نوشته شده چراکه نویسنده به شکست موسولینی درجنگ‌جهانی دوم‌اشاره‌می‌کند. موسولینی در۱۳۲۲/۶/۱۶ معادل با۱۹۴۳/۹/۸ و۷ رمضان ۱۳۶۲ شکست خورد. پس‌کتاب با یددرنیمه‌ء دوم سال ۱۳۲۲ تدوین وطبع شده باشد. تاریخ انتشارآن ۱۳۲۲ است. مشاردر "فهرست کتابهای چاپی فارسی"، محل نشرآن راتهران می‌نویسدوشماره‌ء صفحات آن را،

۳۸. خمینی درکشف اسرار، ازکتابچه، سی وشش صفحه‌ای سخن می‌گوید(۳۸). البته‌که‌این اختلاف جزیی، ازاختلاف درنحوه شمردن صفحات کتاب سرچشمه‌می‌گیردوبیش ازاین‌معنایی ندارد.

بایدگفت که‌اسرارهزارساله‌درنوع خودبینظیرنیست. درآن سالها، دیگرانی هم‌اعتقادات ورسوم مذهبی رابه نقد کشیدند. ازآنجمله می‌توان ازجزوه، کوچکی نام بردکه‌درسال ۱۳۲۳ به عنوان عزاداریهای نامشروع درتهران به چاپ رسیده‌است. این جزوه ترجمه، قسمتی ازکتاب المجالس السنیه تالیف آیت الله آقاسیدمحسن عاملی است وی در این کتاب روایات کذب‌را ازروایات صحیح بازمی‌شناساندو تاازجمله نشان‌دهدکه قمه‌زنی، سینه زنی وعزاداریهایی ازاین قبیل راعلمای شیعه تحریم کرده‌اند (۳۹). اماآنکس که‌دراین‌راه پیشترآغازکردوبیشترهم رفت زنده‌یاد احمدکسروی بود. پس ازشهریوربیست، فعالیتهای اودیگرازحیطه، ادب وتاریخ وانتقادآداب ورسوم واعتقادات گذشت ودرمسیرآنچه نخست درسالهای پیشین جنگ جهانی دوم، در آئین بیان‌کرده بود گام نهاد یعنی درمسیر نقد اعتقادات مذهبی وتدوین آنچه پاکدینی نام می‌نهد. نخستین نوشته‌های انتقادی‌به‌صوفیان وبهائیان پرداخته‌بود. "بهائیگری" و "صوفیگری" بااقبال فراوان روبروشد. سومین نوشته شیعیگری بود که خشم اهل تشیع رابرانگیخت.

در برابراین اعتراضات، کسروی کتاب خودراتغییرنام داد وهمگان رابه داوری خواند: بخوانید وداوری کنید. درسال ۱۳۲۲ این‌کتاب هم دست به دست می‌گشت. بیشك قرنها بودکه ارکان اسلام خودرابا چنین انتقاداتی صریح وقاطع رو برونديده بود. "اسرارهزار ساله" دراین ایام به بازارمی‌آید. این یك ازاهل دین‌خواسته‌است تاپرسشهایش را بی‌پاسخ نگذارند. درآن ایام جنگ جهانی دوم واشغال ایران وهزیمت رضاخان، وباآن گرمی روزافزون بازاربحث وسیاست، اسرارهزارساله درحوزه، علمیه، قم واکنشی بزرگ‌یافت. ازطلاب آن زمان کسی می‌گفت که طلبه پاسخگویی به این متن راضرورمی‌دانستندوبه این و آن نامه نوشتندوخواستندکه همتی کنندوگامی دراین‌راه نهند. ازجمله به خالصی‌زاده‌که درعراق بودوبه داشتن عقاید سیاسی ـ مذهبی معروف بود هم‌نامه‌ای فرستادند و از او هم خواستند. ازخالصی زاده پاسخی نیامد. دراین ایام است که خمینی گام به میدان می‌نهد تابه‌این" کتابچه‌پوسیده" پاسخ دهد. دراین باره اوخودبه احمدآقا گفته است: "مرحوم حاج شیخ مهدی قمی یکی از علماء قم بود. پسری داشت که منحرف ومعوج ازکاردر آمد و اسرارهزارساله رانوشت که تقریباًبه اسلام توهین‌کرده بودکه درست یادم نیست در چه زمینه بود ولی من رد آن‌کتاب رانوشتم ونام‌آنراکشف اسرارگذاشتم که‌کشف اسرارهزارساله آن مردبود." وبعداضافه می‌کند: " درس می‌دادم وقتی کتاب اسرارهزراساله رادیدم‌تصمیم گرفتم برآن رد بنویسم وجواب بدهم. درسم رایکی دوماه تعطیل کردم واین‌کتاب را نوشتم" (۴۰).

پسرش می‌پرسد" دراین‌کتاب عصبانی هستید؟" پاسخ می‌شنود: " درآن موقع نبودی که چه توهینهایی به اسلام می‌شد"(۴۱).

نخستین عکس العمل خمینی درباره‌ء "اسرارهزارساله" ونوشته‌هایی ازاین نوع رابابد درمتنی جستجوکردکه باعنوان"بخوانیدوبه‌کاربیندید" نوشته‌است. تاریخ تحریر ۱۱ج.۱. ۱۳۶۳هـ. ق. مطابق ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی است. خواهیم دیدکه دفاع از دین ، حمله به بیدینان، انتقاد مواخذه‌آمیزازروحانیت ودعوت همگان به برخاستن به‌دفاع‌ازاسلام مضامین اصلی این نوشته است. لحن خصمانه‌ومبارزه جویانه‌ء متن کاملا به‌چشم می‌خورد. صحیفه‌ء نور ، مجموعه‌ء پیامها‌ورهنمودهای"امام"بااین متن آغازمی‌شود(۴۲).

به‌نوشته‌ء آیت الله صدوقی علت تدوین وتحریر " بخوانیدوبه‌کاربیندید "این‌چنین است: " یکی ازآقایان اهل علم یزد، مرحوم وزیری، دفتریادداشتی داشتند و به هریك از روحانیون که برمی‌خوردند می‌خواستند که شرحی درآن بنویسند. درآن دفترکه‌حالادرکتا- بخانه‌ء وزیری در مسجدجامع‌یزدموجودمی‌باشد شاید متجاوزازهزارنفریادداشت دارند ... امام [هم] چهل سال پیش درآن دفترشرحی نوشته‌اندکه درست همان حرفهایی بود که بعدازدرگیری باشاه ودولت می‌گفتندومی‌نوشتند "(۴۳).

خمینی پس ازآغازکردن بانام خداوندبخشنده‌ء مهربان، بین‌المللین اضافه می‌کند : "بخوانیدوبه کاربیندید." آنگاه متن خودرابانقل آیه‌ای ازقرآن آغازمی‌کند(آیه‌ء ۴۶ از سوره‌ء سبا، ۳۶) که ترجمه‌ء فارسی آن چنین است: " [ای رسول] بگوبه امت که من به یك سخن شمارا پندمی‌دهم: دوبه دو یا به تنهایی برای خداقیام کنید." خمینی می‌نویسد که این بهترین موعظه‌های ممکن برای بشراست: قیام برای خدا. "این‌کلمه‌تنهاراه‌اصلاح درجهان است." باید به پاخاست. " ترك قیام برای خدا و"خودخواهی" مارابه این‌روزگار سیاه رسانده وهمه‌ء جهانیان رابرماچیره کرده وکشورهای اسلامی رازیرنفوذدیگران‌درآورده" خمینی آنچه می‌بیندقیام برای نفس است وقیام برای نفع‌شخصی وقیام برای نفس اماره . وبه همین علت است که "یك نفرمازندارنی بی‌سواد... بریك گروه چندمیلیونی چیره " می‌شودتا "حرث ونسل آنهارادستخوش شهوات خودکند"، "الان هم‌چندنفرکودك خیابانگرد درتمام کشوربراموال ونفوس واعراض مسلمانان حکومت" می‌کنند، "مراکزعلم‌قرآن، مرکز فحشاء" و "موقوفات مدارس ومحافل دینی... به رایگان تسلیم مشتی هرزه‌گرد بی شرف " شده‌است، "چادرعفت راازسرزنهای عفیف مسلمان" برداشته‌است، روزنامه‌ها ،این"کالای پخش فساد اخلاق" "امروزهم همان نقشه‌هاراکه ازمغزخشك رضاخان بی‌شرف تراوش کرد تعقیب می‌کنندودرمیان توده پخش می‌کنند" "بعضی ازاین وکلای قاچاق درپارلمان برعلیه دین وروحانیت هرچه می‌خواهند " می‌گویند. "ونفس ازهیچ کسی درنمی‌آید."

خمینی سپس خوانندگان خودرامخاطب قرارمی‌دهد: "هان، ای روحانیین اسلامی ! ای علماء ربانی ! ای دانشمندان دیندار ! ای گویندگان آئین دوست !... ای شرافتمندان وطنخواه ! ای وطنخواهان با ناموس ! موعظت خدای جهان رابخوانید"...چراکه "امروز روزی است که نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته وبرای قیام اصلاحی بهترین روزاست. اگر مجال راازدست بدهیدوقیام برای خدانکنیدومراسم راعودت ندهیدفرداست که مشتی هرزه-

گردشهوتران برشماچیره شوند... امروزشماهادرپیشگاه خدای عالم چه عذری دارید ؟ "
سپس به انتشارکتابهای کسروی وسکوت روحانیون اشاره میکنند: " همه دیدید کتابهای یك نفرتبریزی بی سروپاراکه تمام آئین شماهارادستخوش ناسزاکردودرمرکزتشیع به امام صادق وامام غایب روحی لهالفداء آنهمه جسارتهاکردوهیچ کلمه ازشماهاصادرنشد ... این چه ضعف وبیچارگی است که شماهارافراگرفته؟ سپس خطاب به سیدعلی‌محمدوزیری که این چنین ازاهل علم ودانش میخواست تادردفترش چندسطری به یادگاربنویسد و اهل زمانه رارهنمودی دهند می‌نویسد "ای آقای محترم که این صفحات راجمع آوری نمودید و به نظرعلماء بلاد وگویندگان رساندید، خوب است یك کتابی فراهم آوریدکه جمع‌تفرقه‌آنان راکند وهمه‌آنان رادرمقاصد اسلامی همراه کرده ازهمه امضامی‌گرفتیدکه اگردریك‌گوشهٔ مملکت به دین جسارتی می‌شد همه یك دل ویك جهت ازتمام کشورقیام می‌کردند. خوب است دینداری رادست کم ازبهائیان یادبگیریدکه اگریك نفرآنهادریك دیه زندگی کند از مراکزحساس بااورابطه دارندواگرجزیی تعدی به‌اوشود برای اوقیام کنند..." سپس ، اما شمادرتفرقه هستید. اگرهمچنان درتفرقه بمانید "خیره‌سران بیدین" که‌ازجای برخاسته‌اند و "درهرگوشه زمزمهٔ بیدینی راآغازکرده اند" به همین زودی برشماتفرقه‌زده‌ها چنان چیره شوندکه‌اززمان رضاخان روزگارتان سختترشود."

پس باید قیام لله کرد. همچنانکه حق تعالی فرموده است. متن باآیه‌ای ازکلام‌الله آغازشده است وباآیه‌ای دیگر (النساء، ۱۰۰ و۴) پایان می‌یابد: "آنکس که ازخانهٔ خود برای هجرت به سوی خداورسول اوبیرون آیدوآنگاه مرگ اورافرارسد پاداش وی نزدخداوند است."

کلام خمینی روشن است. دین در مخاطره‌ای سهمگین دچارآمده است. روحانیون "تفرقه‌زده"، "نفع‌پرست" ومقهورنفس اماره‌اندوضعیف وبیچاره. امازمان مساعداست. باید به‌پاخاست همچنانکه خداوندتبارك وتعالی خواسته است: قیام‌علیه‌نیروهای ارتداد ومفسدودرراه خدا. "امروزبرای قیام اصلاحی بهترین روزاست." این سطوردر پانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۳ نوشته شده است. خشم خمینی حدوحصرنمی‌شناسدوقیام اصلاحی باتالیف وانتشار کشف اسرار صورت می‌گیرد ■

۱ـ آیةالله صدوقی [مصاحبه‌درباره‌ٔ خمینی]، سرگذشتهای ویژه... یادشده،ج ۴، ص ۱۲۱.
۲ـ پیشین، ص ۱۱۷. ۳ـ همانجا. ۴ـ همانجا. ۵ـ روح‌الله خمینی: کشف اسرار، قم، انتشارات آزادی، بی تاریخ، [؟ ۱۳۵۹]، ۳۳۴ص (این طبع ازکتاب است که در این نوشته مورداررجاع واستناد قرارگرفته‌است. ۶ـ علی دوانی: [درباره‌ٔ خمینی]، سرگذشتهای ویژه...، یادشده، ج ۶، صفحات ۴۸ ـ ۴۷. همین نویسنده همین مطالب را در کتاب خود نهضت روحانیون ایران ج ۲، ص ۱۷۵ به بعد نیزآورده‌است. ۷ـ سیدعلیرضا

www.iran-archive.com

یزدی حسینی: آئینه‌ء دانشوران، ج اول، یادشده، ص ۱۴۶. ۸ـ سید محمدمقدس زاده: رجال قم... یاد شده. ۹ـ محمدعلیجان رازی: آثا رالحجه، ج اول، یاد شده، ص ۱۱۷. ۱۰ـ همانجا. ۱۱ـ ازگفتگوبا یکی ازشاگردان خمینی. تابستان ۱۳۶۷. ۱۲ـ آیه‌الله اراکی [مصاحبه دربارهء خمینی]، مجلهء حوزه، شماره‌ء ۱۳، به نقل ازسرگذشتهای ویژه... یادشده، ج ۶، ص ۱۵. ۱۳ـ تهران: چاپ سربی، قطع جیبی، ۱۳۱۲، ۵۶ص. ۱۴ـ همایون، شماره‌اول، ص ۱۰. ۱۵ـ همانجا، ص ۲. ۱۶ـ همانجا، ص۱۵ـ۱۳. ۱۷ـ همانجا، ص ۱۵. ۱۸ـ صدرهاشمی: تاریخ روزنامه‌هاومجلات ایران، ص ۳۴۰. ۱۹ـ همایون، شماره ۵، بهمن ۱۳۱۳، ص ۸. ۲۰ـ همایون، شماره ۷، فروردین ۱۳۱۴، ص ۱۴ـ۱۳. ۲۱ـ همایون، شماره ۲، آبان ۱۳۱۳، ص ۲۲. ۲۲ـ همان، شماره‌ء ۶، اسفند ۱۳۱۳، ص ۳۰. ۲۳ـ پیشین، ص ۳۱. ۲۴ـ همان، شماره ۳، بهمن۱۳۱۳. ۲۵ـ همان، شماره ۵، بهمن ۱۳۱۳، ص ۱. ۲۶ـ اختلافات دینی، همایون، فروردین۱۴، ص ۱. ۲۸ـ همانجا، شماره ۲، ص ۲۹. ۲۹ـ برای نمونه نگاه کنیدبه: همانجا، شماره‌ء ۱، ص ۳۲ـ ۳۱، شماره‌ء ۲، ص۳۲، شماره‌ء ۳، ص ۳۲ و و و... ۳۰ـ ع. حکمی زاده مقصود من، همانجا، شماره‌ء ۸، اردیبهشت ۱۳۱۴، ص ۱۰. بازسازی قم ازجمله باجمع‌آوری اعانات صورت می‌گیرد. کل مبلغ اعانات به ۶۶۳۰۰ تومان بالغ می‌شود. "اعلیحضرت اقدس شهریاری" هم ده هزارتومان "فوری جهت‌حضرت آیت الله فرستادند" (همانجا، شماره‌ء ۳، آذر ۱۳۱۳، ص ۸). ۳۱ـ همانجا، ص ۳۳. ۳۲ـ همانجا، ص ۱۱. ۳۳ـ همانجا، شماره‌ء ۲، ص ۲۹. ۳۴ـ همایون، شماره‌ء ۸، اردیبهشت ۱۳۱۴، ص۳۳. ۳۵ـ پیشین، ص ۸. ۳۶ـ همایون، شماره‌ء ۳، آذر ۱۳۱۳، ص ۸. ۳۷ـ همایون، شماره ۲ ص ۲۲. ۳۸ـ روح الله خمینی: کشف اسرار، یادشده، ص ۱۹۹. ۳۹ـ درمعرفی‌این رساله‌ء کوچك نگاه کنیدبه سخن، شماره‌ء ۴، دوره‌ء ۲، فروردین ۱۳۲۴، ص ۱۳۵. برخی ترجمه‌ء این رساله رابه آل احمد نسبت می‌دهند. ۴۰ـ احمد خمینی: [مصاحبه‌دربارهء خمینی] درسرگذشتهای ویژه... یادشده، ج اول، ص ۱۴۵ـ ۱۴۴. ۴۱ـ پیشین. ۴۲ـ نگاه کنید به: خمینی، روح الله: صحیفهء نور، یادشده، ج اول، ۱۳۶۱، ص ۴ـ ۳. ۴۳ـ آیه‌الله صدوقی: [مصاحبه دربارهء خمینی] درسرگذشتهای ویژه اززندگی امام خمینی، یادشده، ج ۴، ص ۱۲۱. دوانی نیزمتذکرهمین امرمی‌گرددومتن راهم نقل می‌کند. نگاه‌کنید به‌دوانی، یادشده، ج ۲، ص ۱۸۷ـ ۱۸۴. سیدعلی وزیری ازاهل علم بودوکتابخانه‌ای فراهم آورده بودکه درجنب مسجد جامع یزدقرارداشت. مجموعهء کتابهای او نسخ خطی نفیسی‌راهم شامل می‌شد. اوهمهء کتب خودراوقف آستانقدس رضوی کرد. فهرست نسخ خطی کتابخانه ء اوتدوین شده است وبه‌یاداین مردوارستهء کتابدوست، یادنامه‌ای نیزانتشاریافته‌است. کتاب ـ خانه‌ء وی همچنان دریزد محل تجمع وتدقیق ومطالعه کتابدوستان است.

www.iranarchive.com

زندانها و اعدامها

مجموعه‌ای از یادداشتها، اسناد و نامه‌ها

اعداد و شماره‌ها، آمار و ارقام، نمودارها، لیستها و آرشیوها، پراکندگی وانبوهی چیزهاوآدمهارابه نظم درمی‌آورند و شکل می‌دهند ومتمایزمی‌کنند وبرای فهم ومشخص کردن مقدارها، اندازه‌ها و ابعاد به کارمی‌آیندوپس مفیدند • آنها، اما، به گونه‌ای دیگردرکار عادی کردن اند چراکه نمی‌توانند درخطها، دندانه‌ها وزاویه‌ها، درصورتهای ریاضی / هندسی خود، چهره‌ها، حسهاوزندگیهارامفهوم کنند و به ناگزیرازهمه، اینهادرمی‌گذرند، تجریدمی‌کنند • هم بدین سان همه چیزرایک شکل وبی شکل می‌کنند •

شماروآماراعدام شده‌ها، لیست ترورشدگان، ستونها و صفحاتی از روزنامه، مجله ویا کتاب راپرمی‌کنند: اعدام دهها، صدها یاهزاران نفردرایران• گاه ارقام مشخص‌ترند: ۳۵۳ نفر• گاه‌فهرست اسامی هم ضمیمه است ودرکنارهرشماره‌نامی• خوانندهورق‌می‌زند • نگاهش روی ستونها، شماره‌هاونامهامی‌خزد • تکانی دردل، لرزشی درپشت، اشکی درچشم‌شاید وحیرت: صدهانفر؟ هزارها؟ عددها، اما خشك وخاموش وبیحرکت کنارهم ردیف شده‌اند: نه حرف می‌زنند، نه درد دل می‌کنند، نه اشك می‌ریزند ونه فریادمی‌زنند •

لیستهاوارقام درباره، اعدام شدگان گاه با هم تفاوت دارند • دستیابی به شماره، درست ودقیق اعدام شدگان میسرنیست• سازمانهای بین المللی مربوط به حقوق بشربا احتیاطی که ضروری کارشان است عددهاوفهرستهارابا هم مقایسه می‌کنند • معمولاً کمترین را مطمئنترین می‌دانندومنتشرمی‌کنند • آنجاکه مطمئن نیستند جملات شرطی به‌کارمی‌برند • اماواگرمی‌گذارند • دراین میا نه‌اماهیچ ترازویی نمی‌تواندزندگیهای نابودشده، زیرپاله شده، با بیرحمی ریشه‌کن شده راباندازه بگیرد • داغ مادران، یاران، همسران وپدران، غصه،

بچه‌ها، اشکها، غمها، دیوانگیها، حسرتها، عشقها و دوستیها که اندازه برنمی‌دارد.

تصویری ازین همه، اینجاوآنجا، در لابلای خطوط نامه‌ها، یادداشتهاو گفت‌وگویی که دهان به دهان نقل می‌شودنقش بسته است. وقتی اینهارامی‌خوانیم آن رقمهاجان می‌گیردو، دهان می‌گشاید و به فریاد می‌آید.

آنچه دراینجافراهم آمده است مجموعه‌ای است ازنامه‌ها ونوشته‌ها درباره، زندانها و اعدامها.

درآغازبخشهایی ازیادداشتهای پدری است که درجستجوی فرزند خودبه "دادگاههای انقلاب اسلامی" وصفهای ملاقاتیهای جلوی زندان می‌رودوآنچه رادیده است بیان می‌کند. تاریخ یادداشتهابه سه سال پیش برمی‌گردد.

۱ـ ازدیده‌ها وشنیده‌های پدری درجستجوی پسر

روی یکی ازنیمکتهای دادگاه انقلاب اسلامی درشهرستان... نشسته‌ام. ردیف‌درردیف تابلوهای دادیاری باشماره‌های مختلف روی دراتاقهاآویزان است. دراتاق که بازمی‌شود در گوشه، آن دویا سه میزدیده می‌شودوپشت هریك ازاین میزهاجوانان ریشونشسته‌اندکه همان دادیاران ودراصل بازجویان هستند. آخوندجوانی به اتفاق یك مردجوان‌ازجلومن ردمی‌شوند و وارداتاق حاکم شرع می‌شوند. لای درکمی بازاست. می‌شنوم که آخوندجوان آمده تا از حاکم شرع بخواهدکه آخرین ملاقات رابه کسان مردجوان (زندانی) که‌بایداعدام‌شود، بدهد. دربیرون سالن درداخل حیاط که پنج پله پائینترازاین سالن است تعدادی نزدیك به سی نفر ازپیرزن وپیرمردتابچه، شیرخواره جمع شده‌اند. آخوندبه اتفاق مردجوان‌ازاتاق‌خارج‌شدند. ده دقیقه بعدازرفتن آنها ناگهان صدای شیون حیاط راپرمی‌کند. به همراه چند نفر که در راهروهستندبه صدای این شیون به بیرون کشیده می‌شویم. چندپاسدارمی‌دوند واز رفتن ما جلوگیری می‌کنند. من برمی‌گردم ولی درراهروطبقه، وسط پنجره‌ای مشرف به حیاط وجود دارد. تابستان است وپنجره باز. به حیاط چشم می‌دوزم: زنی تقریباً ۴۰ ساله‌که بچه‌ای به پشت بسته دودستش‌رابه‌گردن جوان بلند بالا ولاغری که لبخندغمناکی به لبانش دارد انداخته وبه شدت می‌گرید. درکناراومردی درحدود۴۵ ساله یك دست این جوان‌رادر دو دست گرفته ومی‌بوسد وآرام آرام اشك می‌ریزد. ازفرصت آرامش استفاده‌می‌کنم‌وبه‌پائین می‌روم. سه نفرپاسداربه طورمتفرق ایستاده بودندواین‌منظره رامی‌نگریستند. پیرمرد و پیرزنی شصت هفتادساله دست دیگرجوان زندانی راکه حدوداًبیست ودوساله به‌نظرمی‌رسید می‌بوسیدندوبه صورت خودمی‌مالیدندومی‌گریستند. چندزن جوان بابچه‌های شیرخواره که با

چادربه پشت بسته بودند ازاطراف به محض پیداکردن فرصتی جوان را غرق بوسه می‌کردند. سه نفرجوان ۱۲ تا۱۷ ساله هم بودندکه زندانی آنهارا درهرفرصتی پیدا می‌کردوازدست افراد فوق الذکرخلاص می‌شد به‌طرف خودمی‌کشیدوبشدت می‌بوسید. بالاخره جوان زندانی خود را ازاین‌وضع نجات دادوسراغ بقیه، افرادرفت وبا یك یك آنهادست می‌دادوروبوسی می‌کرد. آنهاهم مرتباًبا دستمال در دست می‌گریستند. زنی که به گردن اوآویزان شده بودباهایهای بلندمی‌گریست وفریادوالتماس می‌کرد. یکدفعه جلوآمدوبه من گفت: "ای آقارحم کن‌ترا به امام رضارحم کن." با لهجه، مازندرانی غلیظ می‌گفت: "این‌جوان را با زحمتکشی‌و مزدوری‌درمزارع مردم وشالیکاری بزرگ کرده‌ام. ای آقا این جوان حیف است. پدرش پیر شده، چشمش خوب نمی‌بیند. عینك دارد. نگاه کن. دیگرنمی‌تواند کارکند. این‌نان آور بچه‌های قدونیمقداست. این بایدبه برادرانش خرج بدهد. خواهرکوچیکش راخرج بدهد. ببخشیدش اشتباه کرده، اجازه بده اورابیریم..." دلم می‌ترکید. دیگرطاقت نداشتم. بیچاره‌فکرمی‌کردهرکس لباس نویی برتن داردوکیفی دردست دارد مثلاً رئیس دادگاه است‌یا کاره‌ای است. رویش رابه آسمان کردودودستش‌را به طرف آسمان گرفته وفریاد می‌کرد. آن چنان محکم دوکف دستش رابه صورت می‌کوبیدکه صورتش مثل لبوقرمزشده بود. زنهای دیگر دستهای اوراگرفتندودرحالی که خودمی‌گریستنداورادربغل نگه می‌داشتند. اما او سرش رابیقراربه اینطرف وآنطرف حرکت می‌دادوحقیقتاًلحظه‌ای آرام نداشت. بلند می‌گریست ومی‌گفت" باباجان رحیم رابده. به این بچه‌ها رحم کن. رحیم رابده." دست پاسدارهارامحکم می‌گرفت ومی‌بوسیدوفریادمی‌کرد. پدرزندانی که عینکی وکوتاه قد بود مرتباًاورا ازاین اعمال باز می‌داشت ولی زن اورابه کناری می‌زدومی‌گفت: "توچکار داری. توکه بچه بزرگ‌نکرده‌ای. رحیم رامی‌خواهم ببرم خانه. خدایا رحیم. امام رضا رحیم. امام حسین رحیم. فاطمه، زهرارحیم. نوجوانم." بی هدف، مکرر، مداوم وبدون‌خستگی تکرارمی‌کرد. جوان محکوم به اعدام عذرمی‌خواست وچشمش به اطراف می‌گشت. با تك تك افراددوباره دست دادوکودکان ونوجوانان راغرق بوسه می‌کرد. ازآخوندجوان هم تشکر کردومی‌گفت: "قسمت چنین بود. بالاخره روزی آدم باید بمیرد. بالاخره‌بعداز۴۰ سال دیگرکه بایدبمیرم. بگذارحالا بمیرم وباهدف." باراننده، مینیبوسی هم که این عده را آورده بود دست دادوتشکرکرد. به پدرکه رسیداورابغل کردوگفت: "مرابببخش، آرزو می کنم برادرانم نبودن مرابرای توجبران کنند." درمیان هایهای گریه، زنان ونوجوانان، پدرناگهان به زمین افتاد. جوان اورادربغل کردودرگوشه، دیوارنشاند. و مادر را بغل گرفت. مادر دست اورامی‌لیسید. صورتش راازصورت اوبرنمی‌داشت ومی‌گریست. جوان مغموم سعی می‌کردازتاثرخودجلوگیری کند. پاسدارهاباقیافه، مبهوت این صحنه رامی‌نگریستند. مادرفرزندرارهانمی‌کرد. دست اورامی‌کشیدکه بیابرویم خانه. به آخوند می‌گفت: "من خودم ضامن هستم. ازخانه نمی‌گذارم بیرون برود." آنچنان این‌مادرضجه می‌زدکه همه می‌گریستند. منهم درگوشه، دیواری می‌گریستم. پاسداران به همه تکلیف می‌کردند که بس کنندولی فایده نداشت. بالاخره به جوان گفتندکه خداحافظی را تمام

www.iran-archive.com

کند . مادردامن جوان راول نمی‌کرد. پدرسعی می‌کردمادر راازاوجداکند. جوان مادر را منع می‌کردولی با لاخره طاقت نیاوردواشکش جاری شد. خودرابه زحمت ازمادرجدا کرد . عقب عقب گام برمی‌داشت. نگاههایش سراسروجودمرامرتعش می‌کرد. تالحظه‌ای که به پله‌های زیرزمین رسیدنگاهش راازمادروپدروعزیزانش برنداشت.

درمحوطه‌ لوناپارك، محلیکه دوسه کیلومترازاوین فاصله دارد ومکانیست که صفها ی طویل اشباح انسانی درجستجوی عزیزان وگمشدگان خوداجازه‌ ایستادن دارند، ایستاده‌ایم. زنان ومردان دردوصف مختلف درمحلی که برای زندانیان لباس می‌دهندجمع شده‌اند .زنی در حدود۲۵ ساله دروسط صف زنان بلندبلندتکرارمی‌کند: " زندگی - زندگی - زندگی - بازی باجان انسان - انتقام، انتقام." خانمی گشاده روبه اومی‌گوید: " خانم خواهش می‌کنم ساکت باشید. بازالان حمله می‌کنندودر رامی‌بندندومامنتظرمی‌شویم." آهسته اززن بی- قرارسوال‌می‌کنم: " شما که لباس نداری برای چه درصف هستی؟" اوبی محابا و با صدا ی بلندمی‌گوید: "برادرم رااعدام کرده‌اند. آمده‌ام لباسهایش رابگیرم. برادرم مهندس و مسئول کارخانه بود . یکسال است اوراگرفته‌اند. دوشب قبل خبردادندکه اوراعدام‌کرده- ایم. بیائید لباسهاو وسایلش رابگیرید. برادردیگرم راهم سال گذشته اعدام کردند. ما سه خواهرمانده‌ایم ویك بچه‌ کوچك ازاین برادرویك مادرپیر. گفتم: "جرمش چه بود ؟" گفت " به جرم کمونیست بودن." باالتهاب وبلندمی‌گفت: "آرزوی‌انتقام داریم. لباسش رامی‌برم وبه سردرخانه آویزان می‌کنم تاانتقام ازیادمان نرود." از زن گشاده روی بغل دستی‌اش که اورابه صبروسکوت دعوت می‌کردپرسیدم: " خانم شماروحیه‌تان خوب است ، انشاءالله جرم بچه‌تان سنگین نیست". می‌گوید: " الحمدالله دخترم زنده است. هنوز۲۰ سالش نشده است. دوسال است اوراگرفته‌اند وبه ده - بیست سال حبس محکوم کرده‌اند . انشاءالله پیش ازچهل سالگی می‌آیدبیرون. خداراشکرکه اوراعدام نکرده‌اند. ما به همین راضی هستیم."

جلوگیشه‌ لوناپارك درردیف پنجم ایستاده‌ام. یکی‌یکی باسجل‌خودمان رامعرفی‌می‌کنیم. آنطرفترمردی روی زمین نشسته وگریه می‌کند ومی‌گوید: خدایامادرش داخل ماشین است . نمی‌دانم‌چه‌جوربه اوبگویم. سیگاری آتش می‌زند. ازجابلندمی‌شود: بیچاره‌شدم. بدبخت شدم. بابا بچه‌ من سالم بود. چطوردرعرض دوماه مریض می‌شود ودربیمارستان می‌میرد . کدام بیمارستان؟ بچه‌ من فوق لیسانس حقوق بود. زمان شاه هم سه سال زندان بود. ازآن زندان نجات پیداکردوحالا دراین زندان دربیمارستان مرد. بارنگ پریده گریه می‌کند . مردی که کنارش است می‌گوید: برا دراینطورنکن، مادرش می‌فهمد. دست اورامی‌گیرد و می‌گوید: مراقب باش به مادرش چیزی نگویی وگرنه درجاسکته می‌کند.

نفرجلوی من مردی بود تقریباً ۵۵ ساله: یکماه قبل بچه‌ام راازخانه‌مان در شهرستا ن گرفته ویکسره آوردندتهران. بعدازیکماه تلفنی خبردادندکه اوراعدام کرده‌ایم بیائید تهران. تهران به اینجامراجعه کردم. اول گفتندکه اوراعدام کرده‌ایم جسدش درسرد

خانه است. فردا بیا تا جسدا و را بدهیم. فردای آنروز آمدم. پاسداری آمد و گفت چون بچه تو از محاربین با خدا و ملحد بوده ۳۰ گلوله به بدن او زده‌ایم باید شصت هزار تومان بدهی تا جسد را بدهیم. اصلاً اجازه‌بده خودمان با و را خودمان دفن کنیم و این پول را نده. گفتم باید با مادرش و با قوم و خویشها مشورت کنم. رفتم تلفنخانه و به شهرستان تلفن زدم. بسکه مادر بیچاره‌اش گریه وزاری کرده و نعش بچه‌اش را می‌خواست اقوام و آشنایان جمع شدند و ۶۰ هزار تومان جمع‌آوری کردند و به تهران حواله کردند. شصت هزار تومان را آوردم که جسد فرزندم را بگیرم. پاسداری آمد و وقتی چشمش به پولها افتاد گفت: عجب پولداری. گفتم: پسرجان اینها را قوم و خویشها برای ضجه و ناله‌ای که مادرش کرده از بین خودشان جمع کرده‌اند آخر مارسم داریم جوانها را که دامادمی‌کنیم هدیه و تبرکی و پول می‌بریم. آخر این جوان می‌بایست عروسی کند. این همان تبرکی عروسی‌اش است. پاسدار گفت: یکساعت بعد خبر می‌دهیم. رفت و یکساعت بعد آمد و گفت: مانعی نداشت ولی شرطش این است که بدنش را لخت نکنید و نشوئید. چون آش و لاش است و ممکن است ضدانقلاب در این میانه استفاده کند و عکس بگیرد. باید همانطوریکه ما پوشانده‌ایم دفن کنید. گفتم: برادر جان آخر ما مسلمانیم و باید حتماً جسد را طیب و طاهر کنیم و به خاك تحویل بدهیم. قبول نکرد. گفتم برو م مشورت کنم. رفتم و با زتلفنی با اقوام باشهرستان صحبت کردم. آنها بایکدیگر صحبت کردند و گفتند قبول کن و بردار نعش جوانمان را بیاور. حالا آمده‌ام که بگویم خوب پول را بگیرید و نعش را بدهید. آرام آرام می‌گریست و این را می‌گفت.

۲ـ در زندان زنان اوین

نجلا قاسملو (رزا)

رزا که به مرگی نابهنگام در بهار ۱۳۶۶ در پاریس درگذشت در یادداشتهای خود وضع و چگونگی زندانها و زندانیان سیاسی را تشریح می‌کند. یادش گرامی.

... بدین ترتیب سه هفته گذشت. پس از این مدت مرا به یك سلول چند نفره منتقل کردند. در این سلول بود که من با الف آشنا شدم. او از هواداران گروه "آ" بود. دختری بسیار مهربان و فوق العاده دقیق. از ابتدا از کتاب چهره عریان زن عرب که خوانده بود برایم صحبت کرد. من هم آن کتاب را خوانده بودم...

... من و "الف" صبحها و عصرها با یکدیگر ورزش می‌کردیم تا تحمل شرایط دشوار زندان را داشته باشیم. از همان ابتدا برایم دوران کودکی خود را تعریف کرد. گفت که شوهرش را بسیار شکنجه کرده‌اند. اما او کسی را لو نداده و حتی در سلول خود نیز دیالیز کلیه شده است...

... چند روزی از ورود من به اتاق نمی‌گذشت که "ب" را به اتاق ما آوردند. او و شوهرش طرفدار گروه "پ" بودند. "ب" را در اوین بشدت مضروبه زده بودند. پاهایش کاملاً کبود

ومتورم بودواورانا لان به سلول آوردند. می‌گفت دراوین اوراکه می‌زدند، بازجوها دنبال شوهرش بودند، جای شوهرش راازاومی‌خواستند. پاسدارهاازپریشانی ونگرانی اوفهمیده بودندکه جای شوهرش رامی‌داند واونیزپس ازصدضربه، تحملش به پایان رسیده بود، آدرس شوهرش‌را داده بودوبه همین جهت ازلحاظ روحی دروضعیت بسیاربدی به سرمی‌بردزیراخود رادرزمینه‌ء لودادن شوهرش مقصرمی‌دانست...

..."ت" راکه به اتاق ماآوردندمن ابتدااز حامله بودن اومتعجب شدم وسپس خوشحال‌شدم ازاینکه پس ازمدتهااورامی‌بینم. به "ت" گفتم که مایکدیگررا می‌شناسیم. "ت" نیز بلافاصله مراشناخت. یکدیگررابوسیدیم وسلام واحوالپرسی. ازدیدن بسیارمتعجب شد، زیراکه درآن دوران دانشگاه مراازنزدیک نمی‌شناخت وطبعاً ازدیدن من درزندان متعجب شده بود. او وهمسرش هردودرارتباط با گروه""ث" دستگیرشده بودند وبا زجوهردو آنها رابه اعدام تهدیدکرده بود. "ت" حامله بودوبا این حال اورابه پزشک نبرده بودند. نخستین پیشنهادمان به اواین بودکه برای رفتن به نزددکتراصرارکند. اوشبها را بسیار مضطرب بودواصلاً خوابش نمی‌برد. ازپاسخ دادن به من خودداری میکرد، البته بعدها، پس ازاعدام شوهرش، دراوین من واوروبروشدیم. درآن هنگام اودرطبقه‌ء بالا پشت شیشه‌ها ایستاده بودومن درحیاط زندان بودم وتوانستیم تنهاباهم یک سلام وعلیک ازراه دور داشته باشیم که بسیاربا ارزش بود. بعدها شنیدم که خودش نیزبه ابدمحکوم شده، وضع‌حمل‌کرده وفرزندش رابه "خارج" فرستاده (یعنی تحویل خانواده اش داده)...

...پس ازمدتی یک شب لاجوردی‌به اتاق ماآمدودرموردعلت دستگیری ماپرسید. هرکس علت دستگیری خودراگفت واونیزظاهراًبسیارخوشحال اتاق راترک کرد. پس ازیکی دو روز مرابه راهرومنتقل کردند. یکی دوروزرادرراهروبه سربردم. این یعنی وضعیت نامعلوم.

...پس ازگذشت سه ماه درمجموع، یعنی پس ازآنکه مدتی دراین سلول تنهابودم،... مرابه اوین منتقل کردند. دراوین دریک دادگاه پنج دقیقه‌ای شرکت داشتم. درآن دادگاه نه جرمی ازمن خوانده شد، نه مواردداتهام مطرح شدونه هیچ چیزدیگر. تنهاازمن درمورد اینکه عمویم درکجابه سرمی‌بردپرسیده شد. درموردپولی هم که همراهم بود پرسش شد، من راستش راگفتم. بااین حال آنهابرای فریب خانواده‌ام وبرای وانمودکردن اینکه این پول شخصی من است، چه دراوایل پاسخ من به آنهادرموردپول همین بود، پول رابه‌خانواده‌ام پس داده بودند...

... در دادگاه به من گفته شد که بسیار دیر ازدواج کرده‌ام و من متعجب بودم که این چه نوع دادگاهی است. من چشمبند نداشتم ورئیس دادگاه نیزیک آخوندبود. پس ازدادگاه مرابه عمومی اوین منتقل کردند. دراینجابرای اولین بار با "ج" روبروشدم. به من گفت که ازبچه‌های چاپخانه بوده است و لو رفته دستگیرشده. یعنی ابتدااوخودرایک زن خانه داربا سوادکلاس نهم وانمودکرده‌بود وهمه باورشان شده بودولی مسئول اوراکه احمدعطاءاللهی بود، به اونشان داده بودندواو گفته بودکه ... من درموردشماهمه‌چیزراگفته‌ام... "ج" ظهرکه‌شدبلندشدونماز خواند.

من پاك یکه خوردم اما اصلاً انگیزه‌ای برای نماز در خود نیافتم...

با "چ" دریك سلول به سر می‌بردیم. به همراه سایرین، پنج شش نفر می‌شدیم. یك شب که از فشار با زجویی بسیار به تنگ آمده بودم، تصمیم به خودکشی گرفتم. وسیله‌ای در دسترس نبود. شورت خودم را درآوردم و از آن برای خفه کردن خودم استفاده کردم. موثر بود ولی در لحظات آخر به خرخر افتادم. چاره‌ای نبود. باید دست می‌کشیدم. به آهستگی شورت را از ته حلقم بیرون آوردم و خوابیدم... یکروز قیچی به سلول ما آوردند. فرصت بزرگی محسوب می‌شد. قیچی را در لای شلوارم جا دادم. بدون آنکه کسی ملتفت شود و با آن به دستشویی رفتم. در آن جا سیم برق را بریدم و به دست گرفتم، متاسفانه به علت ناـ متناوب بودن برق، مرا نگرفت. ناراحت و مایوس به سلول بازگشتم... چند روز بعد به ما سوزن دادند. من یکی از سوزنها را در همان سلول پنهان از چشم سایرین بلعیدم. تنها "چ" می‌دانست. بسیا رنگران بود و مرتب احوال مرا می‌پرسید. دریغ از یك خونریزی ساده. هیچ واقعه‌ای رخ ندارد... چند روزی گذشت تا اینکه تصمیم گرفتم شب رگ دستم را بزنم. با این عزم شیشه‌ء خالی داروی یکی از بچه‌ها را خیلی عا دی از او قرض گرفتم. شیشه را به دستشویی بردم و با لاخره شکستم. تکه‌های شیشه متاسفانه بسیار قطور و بدبود. چاره نبود. شب ساعت هشت و نیم تا ساعت سه و ربع صبح که ساعت دستشویی بود مشغول بریدن رگ دست چپ خود بودم. اندك اندك راهش را یاد گرفته بودم که متاسفانه بر اثر خونریزی بسیار، بیهوش شدم... بعدها در عمومی دریافتم که بسیاری از بچه‌ها زیر فشار با زجویی، تقریباً همه راهها ـیی را که ســـن امتحان کرده بودم، رفته بودند که در مورد برخی نیز موفقیت آمیز بوده و به مرگ منجر شده است. مثلاً دانش آموزی از اقلیت خود را در راهرو به دار آویخته بود و خلاص شده بود... یکی دیگر در حین هواخوری پنهان شده بود و توانسته بود او هم با دار زدن از شر با زجویی و فشار بیحد آن خلاص شود. یکی دیگر در بیمارستان الکل سرکشیده بود (از بچه‌های اقلیت) و توانسته بود خودکشی کند، یکی دیگر از بچه‌ها رگ دستش را جویده بود. و پسری با قاشق غذایش آلت تناسلی‌اش را به منظور خودکشی بریده بود... و همه‌ء این خودکشیها نیز با یدبا مخفی کاری بسیار انجام می‌شد زیرا آنهایی را که با زجوها یشان می‌فهمیدند قصد خودکشی داشته‌اند، زیر فشار بیشتر قرار می‌دادند و برا یشان مسلم می‌شد که شخص اطلاعاتی دارد که مایل به سوزاندن آنهاست و نمی‌خواهد آنها را به با زجوی خود بدهد...

...تازه به عمومی اوین منتقل شده بودم. پائین بودم... بعد از مدتی مرا به بخش تنبیهیِ بخش ۳۱۱، منتقل کردند. مسئول این بخش، زنی تنومند و بسیار مسلمان به نام بختیاری بود. او مسئولیت "ح" را به عهده داشت... "ح" از اعضای فعال مجاهدین بود و یك دانش آموز بود. مثل کار مندیك اداره، صبح گشتیها به دنبال او می‌آمدند و او را می‌بردند و شب ساعت ۸ تا ۹ به زندان باز می‌گرداندند. علت زندگی کردن او در بخش تنبیهی، تحت مراقبت بودن او بود و دوری او از سایر زندانیا ن و نه تنبیه همانندما.

بختیاری مسلح به سر کار می‌آمد. روزی او نیز در اتاق پهلویی ایستاده بود و به صدای بلند

برای آنها ماجرای ترورنافرجام به خودرا حکایت می‌کرد. سرجمالزاده اوهرروزسوارمینی‌بوس معمولی می‌شدکه اورابه اوین می‌آورد. این بارازداخل یك ماشین به‌اوتیراندازی شده بودکه بدبختانه نافرجام مانده بود.

دراتاق مجاورما دودختر ۸ و ۱۰ ساله می‌زیستند. والدین آنهادریك درگیری کشته‌شده بودندوچون این دودختردیگرکسی رادرخانواده نداشتندبه‌این بخش منتقل شده بودند. حتی بچه‌هانیزازتنبیه بی نصیب نبودند. مقررات بندبه این قراربودکه مافقط ده دقیقه درروز وقت "دستشویی" داشتیم. دراین ده دقیقه تمام اعضای سلول که عبارت ازهشت نفربودیم باید به "دستشویی" می‌رفتیم، مسواك می‌زدیم، ظرفهایمان رامی‌شستیم واگررختی برای شستن داشتیم می‌شستیم. لگن "دستشویی" نوبتی بودوهرباریك نفرحق استفاده از آنرا داشت وبقیه دورا ومی‌نشستندوکارخودرا انجام می‌دادند. من طی دوماه نتوانستم حتی یك باربه "دستشویی" بروم. دکترهم نبود. آن دوکودك بغل دستی‌هم مداوماً تقاضای دستشویی" داشتندوچون به‌آنهاپاسخی داده نمی‌شد، غالباً دراتاق خودبه "دستشویی" می‌رفتند و این مسئله هرباراعث درگیری آنهابابختیاری می‌شد. ازماهشت تن در سلول یك نفرحامله بودوتعزیرشده بود. یك نفردانش آموزبودکه ازترس به "هیستری" مبتلا شده بود. یك نفر باوجودمشخص بودن وضع پرونده ودستگیریش خودراخانه دارمعرفی کرده بودوآشپز تیم گفته بودکه هیچکاره است و وقت خودرافقط به آشپزی می‌گذرانده، بسیارخوشحال بود که مطابق خط گروه خود، رژیم رافریب میدهد. اماسرانجام اعدام شد. نفردیگر ازاعضای فعال مجاهدین بودکه خودرابه احتمال قوی محکوم به اعدام می‌دانست...

...روزی یکی ازآخوندهای نماینده‌ء امام به سلول ماآمد. "خ" ودوستان ازاواستقبال کردند. قرارشدناهار رابامامصرف کنندودرضمن به شکایات بچه‌هارسیدگی کند. بااومسئله "دستشویی" رامطرح کردند. گفت" خداراشکرکنید، چون دربندتنبیهی مردان، وقت دستشویی فقط ۳۰ ثانیه است"!...

روزی دربازشد "د" خواهررفیق "ر" راکه سیانورخورده بودوخودکشی کرده بودبه‌سلول ماآوردند. بعدهادیگراوراندیدم وازسرنوشت‌او اطلاع دیگری دردست ندارم. "س" معتقد بودکه اگرمن خودرایك دیوانه معرفی کنم احتمال آزادیم بسیاراست، به علت آنکه درداد- گاه اول تنهابوده‌ام. امامن مطمئن نبودم که این یك راه حل‌مناسب باشد...

... او کمکهای مالی فراوانی به سازمان کرده بود. درنهایت آرامش درانتظاراعدام خودبه سرمی‌برد. حدود ۴۰۰ ضربه شلاق‌خورده بودوکسی رالونداده بود. پاهایش پس ازگذشت سه ماه هنوززخم بودوباندپیچی شده. اورانتهایکبارپانسمان کردند. اوایل برای رفتن به دستشویی روی باسن ودستهای خودمی‌خزید تاآنکه‌حالش کم‌کم بهترشد. روزی درحیاط بودیم، پس ازمدتها ده دقیقه هواخوری به ماداده بودندکه تنبیه شدیم وازآنهم محروم - ناگهان یك نفررابا صندلی چرخداربه حیاط آوردند. یك پایش از زانوفلج شده بودو "ش" نام داشت. همه کنجکاو شدیم ومتاثر. ازسایرین پرسیدیم،کسی نمی‌دانست. همکاربختیاری که نوچه‌ء اومحسوب میشدودرهمه‌ء کارهاتقلید او را می‌کرد

گفت که در اثر درگیری با نارنجک ، پای "ش" قطع شده . به سلول بازگشتیم. بعدها از طریق سایر زندانیان دریافتیم که از هواداران مجاهدین بوده است وپای او را زیر شکنجه با اره بریده‌اند.

۳- چگونگی محاکمات واعدامها براساس سه‌نامه‌ء حسینعلی منتظری

بسم‌الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک آیه‌الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

بعد از سلام وتحیت، به عرض می‌رساند: راجع به دستور حضرتعالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندانها ، اعدام بازداشت شدگان حادثه‌ء اخیر را ملت وجامعه پذیرا است و ظاهراً اثر سوئی ندارد ولی اعدام موجودین از سابق در زندانها : اولاً در شرایط فعلی، حمل بر کینه توزی وانتقامجویی می‌شود وثانیاً خانواده‌های بسیاری را که نوعاً متدین وانقلابی می - باشند ناراحت وداغدار می‌کند وآنان جداً زده می‌شوند. ثالثاً بسیاری از آنان سر موضع نیستند ولی بعضی از مسئولین تند، با آنان معامله‌ء سر موضع می‌کنند. ورابعاً در شرایط فعلی که با فشارها وحملات اخیر صدام ومنافقین، مادر دنیا چهره‌ء مظلوم به خود گرفته‌ایم و بسیاری از رسانه‌ها وشخصیتها از ما دفاع می‌کنند، صلاح نظام وحضرتعالی نیست که یکدفعه تبلیغات علیه ما شروع شود. وخامساً افرادی که به وسیله‌ء دادگاهها ، باموازینی، در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه وبدون فعالیت تازه‌ای بی اعتنایی به همه‌ء موازین قضایی واحکام قضات است... سادساً دادستانی وقضات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند واشتباهات وتاثیر از جو بسیار وفراوان است وباحکم خیر حضرتعالی بسا بی گناهانی ویا کم گناهانی هم اعدام می‌شوند ... در امور مهمه احتمال هم منجز است وسابعاً ما تا حال از کشتنها وخشونتها نتیجه‌ای نگرفته‌ایم جز اینکه تبلیغات را علیه خود زیاد کرده‌ایم وجاذبه‌ء منافقین وضدانقلاب را بیشتر نموده‌ایم. بجاست مدتی بارحمت وعطوفت برخورد شود که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت. وثامناً اگر فرضا بر دستور خودتان اصرار دارید، اقلاً دستور دهید ملاک اتفاق نظر قاضی ودادستان ومسئول اطلاعات باشد نه اکثریت و زنان هم استثناء شوند مخصوصاً زنان بچه دار. وبالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز، هم عکس العمل خوب ندارد وهم خالی از خطا نخواهد بود. وبعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند وبجاست این حدیث شریف مورد توجه واقع شود:
قال رسول الله(ص): ادرئوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم فان کان له مخرج فخلّوا سبیله فانّ الامام ان یخطئ فی العفو خیر من ان یخطئ فی العقوبه. والسلام علیکم وادام الله ظلّکم.
مفهوم قول پیامبر اینست: تا می‌توانید حدود را در حق مسلمین جاری نکنید واگر راهی برای اجرا نکردن بود، از آن استفاده کنید. پس امام بهتر است از راه خطا عفو کند تا از راه خطا مجازات نماید.

۱۶ ذی‌الحجه ۱۴۰۸ - ۶۷/۵/۹ حسینعلی منتظری

www.iran-archive.com

نامه‌ء دوم منتظری به خمینی:

"بسم‌الله الرحمن الرحیم - محضرمبارک آیه‌الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس ازسلام وتحیت، پیرونامه‌ء مورخه ۶۷/۵/۹ برای رفع مسئولیت شرعی ازخود، به عرض می‌رساند: سه روزقبل قاضی شرع یکی ازاستانهای کشورکه مردمورداعتمادی می‌باشد باناراحتی ازنحوه‌ء اجرای فرمان اخیرحضرتعالی به قم آمده بودومی‌گفت: مسئول‌اطلاعات یادادستان - تردیدازمن است - ازیکی‌اززندانیان‌برای تشخیص اینکه سرموضع است یانه، پرسید: توحاضری سازمان منافقین رامحکوم کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری روی مین بروی؟ گفت: مگرهمه‌ء مردم حاضرندروی مین بروند، وانگهی از من تازه مسلمان نبایدتااین حدانتظارداشت. گفت: معلوم می‌شودتوهنوزسرموضعی وبااومعامله‌ء سرموضع انجام داد. واین قاضی شرع می‌گفت: من هرچه اصرارکردم پس ملاک اتفاق آراء باشدنه اکثریت، پذیرفته نشدونقش اساسی راهمه جامسئول اطلاعات داردودیگران عملاً تحت تاثیرمی‌باشند. حضرتعالی ملاحظه فرمائیدچه کسانی باچه دیدی مسئول‌اجراء فرمان مهم حضرتعالی که به دماء هزاران نفرمربوط است، می‌باشند. والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته.

حسینعلی منتظری

نامه‌ء منتظری به قاضی شرع، دادستان، معاون‌دادستان ونماینده‌ء اطلاعات اوین:

"بسمه تعالی - ۶۷/۵/۲۴ - خطاب به آقای میری قاضی شرع - اشراقی دادستان - رئیسی معاون‌دادستان - پورمحمدی نماینده‌ء اطلاعات دراوین برای اجرای حکم امام:

۱- من بیش ازهمه‌ء شماازمنافقین ضربه خورده‌ام چه درزندان وچه در خارج زندان - فرزندمراآنان به شهادت رساندند - اگربنابرانتقامجوئی باشد. من بیشترباید‌دنبال کنم، ولی‌من‌مصلحت‌اسلام‌وانقلاب وکشوروحیثیت‌ولایت فقیه‌وحکومت اسلام رادرنظرمی‌گیرم من قضاوت آیندگان وتاریخ‌را درنظرمی‌گیرم. ۲. اینگونه قتل عام بدون محاکمه، آنهم‌نسبت به زندانی واسیر، قطعاً دردرازمدت به نفع‌آنهاست ودنیامارامحکوم می‌کندوآنان رابیشتر به مبارزه‌ء مسلحانه تشویق می‌کند. مبارزه بافکروایده ازطریق کشتن غلط است. ۳- روش پیغمبررابادشمنان خوددرفتح مکه وجنگ هوازان ببینیدبه چه نحوبوده است. پیغمبر با عفووگذشت برخوردکردوازخدالقب رحمه‌العالمین گرفت. روش امیرالمومنین بااهل جمل راپس ازشکست آنان ملاحظه کنید. ۴- بسیاری ازافرادسرموضع رارفتاربا زجوهاوزندان - بانها آنان رابه سرموضع کشانده واو لا قابل انعطاف بودند. ۵ - مجرد اینکه اگرآنان راآزاد کنیم به منافقین ملحق می‌شوند، موجب صدق عنوان محارب وباغی برآنان نمی‌شود. امیر المومنین نسبت به ابن ملجم هم قصاص قبل ازجنایت انجام نداد. بااینکه خودش فرمود

www.iran-archive.com

اوقاتل من است. ۶ـ مجرد اعتقاد فرد را داخل عنوان محارب وباغی نمی‌کند و ارتداد سران موجب حکم به ارتداد سمپات نمی‌شود. ۷ـ قضاوت وحکم باید در جو سالم وخالی از احساسات باشد (لایقضی القاضی وهوغضبان) الان با شعارها وتحریکات جو اجتماعی ما ناسالم است. ما از جنایت منافقین در غرب ناراحتیم به جان اسرا وزندانیان سابق افتاده‌ایم. وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید زیر سوال بردن همه‌ء قضات وهمه‌ء قضاوتهای سابق است. کسی را که به کمتر از اعدام محکوم کرده‌اید به چه ملاك اعدام می‌کنید؟ حالا ملاقاتها و تلفنها را قطع کرده‌اید، فردا جواب خانواده‌ها را چه خواهید گفت؟ ۸ـ من بیش از همه به فکر حیثیت امام وچهره‌ء ولایت فقیه می‌باشم ونمی‌دانم موضوع را به چه نحوی به ایشان رسانده‌اند. اینهمه ما در فقه بحث احتیاط در دماء واموال کردیم. همه غلط بود؟ ۹ـ من چندین نفر از قضات عاقل ومتدین را دیدم که ناراحت بودند وازنحوه‌ء اجرا شکایت داشتند ومی گفتند تند روی می‌شود ونمونه‌های زیادی را ذکر می‌کردند که بی جهت حکم اعدام اجرا شده است. ۱۰ـ درخاتمه، مجاهدین خلق اشخاص نیستند یك سنخ فکر وبرداشت هستند. یك نحو منطق است ومنطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد باکشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود. موفق باشید. ح ـ م."

۴ـ اعدامها نامه‌ای از تهران

... باقضیه‌ء انفجار اوین موضوع قتل عام زندانیان که در آغاز به صورت خبر تائید نشده بود شکل واقعی به خود گرفت. هنوز هم جزئیات دقیق این انفجار معلوم نشد. برخی گفتند در زندان بوده ودیگرانی مدعی بودند که در مجاورت زندان بوده ودفتر زندان وپرونده‌های سیاه‌ـ کاریشان را نابود کرده‌اند واز این قبیل. هیچ راهی برای دستیابی به حقیقت وجود ندارد. عوامل نفوذی واز این قبیل هم دیگر پیدا نمی‌شوند تا به توخبر بدهند. خبر از دهان به گوش می‌رسد وسیله‌ء دیگری نیست. آقای "ع" راکه می‌شناسی. پسر ۱۸ ساله‌شان که هفت سال پیش بازداشت شده ازشاگردان ممتاز دبیرستان البرز بود. در گوهردشت زندانی بود. محکومیت اوداشت به پایان می‌رسید. پدرش برایم تعریف می‌کرد که بعد از قطع ملاقات زندانیان، خانواده‌هایشان باهم در تماس بودند تا خبر از هم بگیرند. ازهمانها شنیده بود که هرکس راکه می‌کشند چندروز بعد یك تکه کاغذ به اندازه‌ء پاکت سیگار ازهم بازشده وچروکیده به منزلش می‌اندازند به این مضمون:

"برادر...

خواهشمند است درساعت ... روز ... درکمیته‌ء سلطنت آباد حضوربهم رسانید.

کمیته‌ء سلطنت آباد"

www.iran-archive.com

اولین کسانی که این کاغذها را دریافت کردند احتمال می‌دادند که چون مدت محکومیت زندانیشان نزدیک است وبرای آزادی اوست کسی مراجعه می‌کنند ویا احیاناً وباحد اکثربرای پاره‌ای شرایط درصورت آزادی او. اماخیلی خشک و خشن، تکه‌هایی از لوازم شخصی زندانی رابه خانواده‌ء دچارشوک شده تحویل می‌دهندورسیدمی‌گیرند ووقتی خانواده‌ء زندانی که مفهوم این حرکت رادرک می‌کند ولی بیان آن برایش سخت‌است سوال می‌کندپس جسدش؟ پاسخ می‌شنودکه مراسم دسته جمعی! انجام شده وشماکاری نباید بکنید! بیش ازاینهم خبری نداریم. محل؟ معلوم نیست! ماخبرنداریم!. آقای "ع" می‌گفت که‌وقتی این واقعه برای چندتا ازخانواده‌هاپیش آمد، احساس می‌کردم که خطرهرروزنزدیکترمی‌شود وهرروزموقع ورودبه منزل اول اطراف دررانگاه می‌کردم تاکاغذی نباشد. واگرنمی‌بودآنشب راباآرامش به سرمی‌کردم. تااینکه پریروزساعت ۱۱ که به منزل آمدم دیدم تکه‌کاغذی جلو درورودی داخل حیاط افتاده، تمام بدنم لرزید. باورنمی‌کردم. ازتکه‌ء کاغذمی‌ترسیدم. دلم می‌خواست که به منزل نمی‌آمدم. پس ازچنددقیقه، تصمیم گرفتم. برداشتم وخواندم. برای ساعت ۱۰ فردادعوت شده بودم. مسئله‌ء من دادن خبربه همسرم بود که اینکار با تمهیدات قبلی وباکمک خواهرم که درنزدیکی مامنزل داشت انجام شد. روزبعد ساعت ۱۰ مراجعه نکردم. ساعت ۱۱ تلفن مازنگ زد. صدای یکی ازهمان پاسداران شقاوت سوال می‌کرد که چرامراجعه نکرده‌ام. کنترل راازدست داده وآنچه به زبانم آمدگفتم و گوشی را گذاشتم. نیم ساعت بعددوباره تلفن کردکه "برادرچرااینقدرعصبانی هستی؟..." برای اوموجبی برای عصبانیت نبودوبرای من هفت سال هرشنبه بدون استثناء ۸۰ کیلومتررفت و برگشت به گوهردشت وهمه‌ء رنجهاواهانتهاازجلوی‌چشمم می‌گذشت. جمله‌ای نیافتم.گفت "می‌دانیدکه مراسم نباید بگیریدواطلاعیه هم حق ندارید‌بدهید." گفتم شنیده‌ام. می‌دانم.

الان هفته‌هاست که هرروزدهها کاغذکوچك به داخل دهامنزل می‌اندازند.وبه این‌ترتیب خبرمرگ فرزندان آنهارا اعلام می‌کنند. پری خانم که یادت هست، مدتهاست که پرستاری می‌کند. اخیراً که اورادیدم خیلی سرگشته بود. میدانستم که دخترش دربنداست. سراز پانمی‌شناخت. نگران وصول تکه کاغذکوچك بود.

... چندی پیش خانواده‌ء کسانی که به این ترتیب دسته جمعی شهیدشده‌بودنددرمقابل کمیته‌ء سلطنت آباداجتماع کردند به درخواست نشان گرفتن ازمحل دفن کسانشان.متفرق شان کردند. این داستان ادامه دارد. حتماًتااعدام آخرین زندانیان سیاسی ایران.اگرکاری ازدستت برمی‌آیدبکن. بهراندازه. الان اینهاسخت به معامله‌ء دلاروسکوت امیدوارند. تاحدی هم موفق شده‌اند. کوچکترین صدانیزمی‌تواندموثرباشد. اینجا همه پریشان و وحشت زده هستند. به ویژه پس ازمرگ فجیع سامی. جزئیات کشتن اودهان به دهان می‌گردد. "که‌قاتل مغزش رابابخجربیرون آورده" واز این‌قبیل. حتماًهم راست است چراکه پزشکان مرگ اوراقبل ازرسیدن به بیمارستان تشخیص‌دادند. اما دامن زدن به این وحشت هم چندان بی علت نیست. آنهم همزمان بااعدامهای دسته جمعی وهرروزه‌ء زندانیان سیاسی. روزهای تاریکی برمامی‌گذرد. ازهیچ اقدامی فروگذارنکن.

www.iran-archive.com

۵ ـ درباره ٔ همسرم فاطمه زارعی

شادروان فاطمه ٔ زارعی، کاندیدای سازمان مجاهدین خلق ازشیراز، جهت اولین دوره ٔ مجلس شورای ملی، درتظاهرات روز ۳۰ خردادسال ۱۳۶۰ دستگیروبه جرم انتشار و پخش اعلامیه‌های مخالف جمهوری اسلامی به پنج سال زندان محکوم شد. پس ازاوجگیری حرکات مسلحانه ٔ سازمان مجاهدین خلق، تجدیدمحاکمه واین باربه ده سال زندان محکوم گردید. به هنگام بازداشت او، دخترکوچکمان شش ماهه وپسرمان سه ساله بود. فاطمه دبیرفیزیك دبیرستانهای شیرازبودویکسال قبل ازدستگیری پاکسازی شده بود. ازنادرکارمندانی‌بود که حاضرنشده بودحتی به شکل صوری درحزب‌رستاخیزثبت نام کندوهمین امرباعث شد که چندماهی، عوامل ساواك مزاحمتهایی برایش فراهم کنند. در سالهای دانشجویی نیز درارتباط باحسینیه ٔ ارشادفعالیت مختصری داشت.

شکوفایی واقعی‌شخصیت مقاوم وپرتوان اودرطول بیش ازهفت سال زندان صورت گرفت. ازمجموعه ٔ گفتگوهای نزدیکان، همبندان آزادشده، ملاقاتهای فرزندان ونزدیکان اطلاعات مختصری دردست است که همگی حاکی ازدرایت وتوان مقابله وروحیه ٔ توانای اوست.

دوسال پس ازبازداشت، ظاهراًعوامل زندان شبکه‌ای ازطرفداران مجاهدین دربندزنان را کشف می‌کنندوبه دنبال آن بیش ازپنجاه نفررا به انفرادی می‌برند وپس‌ازچندین ماه‌بازجویی با لاخره چهارنفررابه عنوان رهبران شبکه‌محاکمه مجددکرده و دو سه نفر رابلافاصله اعدام می‌کنند. دراین موردنیزفاطمه(که ظاهراًنفرچهارم بوده) بارفتارمناسب و سنجیده ٔ خودجان سالم بدربرده وچون هیچ برگه‌ای علیه اوموجودنبودپس ازیکسال اقامت دراوین به زندان شیرازمنتقل می‌شود ودادگاه عالی قم نیزازتائیدحکم اعدام اوخودداری می‌کند. همان ده سال زندان رابرای اوکافی می‌داند. بااین تفاوت که محکومیت ده ساله ازتاریخ تجدید محاکمه حساب شده. یعنی پس ازچهارسال زندان. دوسال پس ازاین تاریخ، همراه با عفو گروهی از زندانیان، حکم آزادیش برای نوروز۱۳۶۸ صادرشده بودوازاین روتوانست از دو نوبت مرخصی دوروزه استفاده کندودراین فرصتهابودکه من وبچه‌هایمان توانستیم تلفنی با اوصحبت کنیم.

فاطمه درزندان ازبیماریهای ستون فقرات وکمبود ویتامین بشدت رنج میبرد و کلیه ٔ موهای سرش راازدست داده بود. پس‌ازپذیرش قطعنامه ٔ ۵۹۸ شورای امنیت ازطرف رژیم ایران، ممنوع الملاقات شدودرحالیکه درفرانسه مشغول فراهم آوردن مقدمات انتقال‌اوبه فرانسه پس ازآزادی وبستری کردنش بودیم، خبرآوردندکه اونیزاعدام شده است.

پدرش وقتی به ماتسلیت می‌دادگفت روزی که درجلوی ساختمان زندان قبراوراعلام کردنسد نام بیش ازسیصد اعدامی دیگرنیزهمزمان اعلام شدوتکرارکردکه "اوتنهانبود، اوتنهانبود."

شورادخترکوچکمان که روزی‌سه‌چهارتا نقاشی می‌کشد، پس ازشنیدن این خبریك ماهی

دست به قلم وکاغذنبرد. تاآن که یك روزعصرکه به خانه آمدم دیدم نقاشی تازه‌ای کشیده است. خورشیدی بودکه دراقیانوس غروب می‌کردودوپرنده که دورمی‌شدند. پسرمان‌نامه‌ای برای خمینی نوشته‌است به این مضمون که تونیزمانند خلبانی که برروی مردم ژاپن بمب انداخت وکشتاردسته جمعی کرد، عاقبت بااین آدمکشیهایت دیوانه خواهی شد.

درشیراز ما هنوزروستائیان اطراف با خرشان به دورشهرمی‌گردندودرخانه‌هارامی‌کوبند ومعامله، پایاپای نان خشك ونمك می‌کنند. سالهاپیش مادرفاطمه نقل می کردکه چندروز پس ازبازداشت او، پسربچه‌ای که باخرش دوره می‌گشت درخانه راکوبید و خانم خانه را خواست. گفتم مسافرت است. رفت. هفته‌ای یکبارمی‌آمدومی‌گفت باخانم کار دارم. بالاخره به اوگفتم که خانم مدتی است که بازداشت است. پسربچه گریه می‌کردو می‌گفت: خانم همیشه نان‌می‌دادونمك هم نمی‌خواست. ازروزی که خبر اعدام فاطمه را آورده‌اند، همه‌اش به چشمهای پسرك فکرمی‌کنم. آیازنی که به پسرك نمك فروش نان می‌دادونمك نمی‌خواست بازخواهدگشت؟

۶- نامه‌هایی از رضاعصمتی

رضاکه دررژیم شاه نیزبه جرم مبارزه علیه دیکتاتوری به زندان رفته‌بود، دررژیم جمهوری اسلامی به جرم مبارزه، کمونیستی (حزب کمونیست ایران) به ۲۰ سال حبس محکوم شدوپس‌از هفت سال زندان وشکنجه‌درجریان موج اخیراعدامهای وسیع زندانیان سیاسی به جوخه، تیرباران سپرده شد. همسرش می‌گوید: دراواخرمهر ماه دیگرزندانبانان برای رضاپول قبول نکردندوبه خانواده، اوگفتندکه اورا به بند آسایشگاه برده‌اندکه درحقیقت بنداعدامیهاست. مدتی پس ازآن درمقابل اصرار خانواده‌های زندانیانی که ازسرنوشت فرزندان خودبی اطلاع بودند. خواستند که یك نفرازاعضای هرخانواده درروزی مقرربه زندان مراجعه کند. پدررضارفته بود. درمقابل اعضای خانواده‌های زندانیان لیستی طولانی ازاعدامیهاخوانده بودندکه‌نام رضا هم جزو آن لیست بوده وبسته‌ای حاوی لباسهاو وسایل مختصرش رابه پدرش داده وازاوتعهدگرفته بودندکه مراسمی بابت عزاویادبودگرفته نشودودیگرهیچ. تاریخ اعدام رضارابه خانواده‌اش نگفته‌اند. اماعقربه‌های ساعت اوکه درمیان وسایلش بوده درتاریخ ۱۱ شهریورمتوقف شده است. رضاحلقه، ازدواجش راباخودنگه‌داشته‌است"

نامه‌های رضا کوتاه است. زندانیهای رژیم خمینی بیش ازچندخط اجازه، نوشتن ندارند. اواخرسال ۶۵، بعدازیك بازجویی درموردوضعیت همسرش، رضا دیگرنمی‌توانست برای اونامه‌ای بنویسد. نامه‌های کوتاهی که ازرضابه یادگارمانده پرازامیدبه زندگی وسرشاراز آرزوی بازگشتی سرفرازاست. یادبزرگش گرامی باد.

www.iran-archive.com

عزیزم میهن!

سلام. امیدوارم خوب وخوش باشی. می‌خواهم بعدازمدتهایك روز خوب ودوست‌داشتنی رابه خاطرت بیاورم وبه تو وبه خودم تبریك بگویم. مهربانم، فراموش نکرده‌ام که ۳۰ تیرروزتولدتوست. روزی است که تومیهن کوچك من پابه دنیاگذاشتی ودرکناردیگرعزیزانم جاگرفتی. یادآنروزها اکنون درکنارسعیدکوچولوبرای توماندنی است. عکس سعیدبه دستم رسید. زیباوصمیمی بود. ازطرف من بارهاوبارهابوسش. به همهٔ دوستان واقوام سلام می‌رسانم.

رضا عصمتی

پسرعزیزم سعید

نامهٔ توونامهٔ ... به دستم رسید. باورکن که وقتی آدم می‌بیندعزیزانش به یادش هستند وحتی برایش می‌نویسند: همیشه منتظرت هستیم. چه احساس خوبی پیدامی‌کند. من که مدتهابانامهٔ تو که بو ویادترابه همراه داشت سرکردم. من هم مثل توهمیشه منتظرهستم، منتظرروزی که باردیگردرکنارتوودیگرعزیزانم باشم واین امیدلحظه‌ای‌مراتنهانمی‌گذارد. مطمئنم که‌توهم هیچگاه دربرابرمشکلات امیدواریت را ازدست نخواهی داد. همهٔ دوستان وآشنایان مخصوصاً مامان بزرگ، دائیهاوخاله‌هایت راسلام برسان.

همیشه دوستت دارم وبه یادت هستم

پدرت رضا عصمتی

نازنینم

سال‌نورابی‌تودیگرعزیزانم فقط باامیدبهاری سرشاراززیبائیها سپری می‌کنم. خاطراتم ازشماعزیزانم چقدرغرورانگیزاست. بهار راغنچه‌هایی که درحال شکفتن‌اند نوید میدهند.

رضا عصمتی

پسر عزیزم سعید! سلام:

اینبار می‌توانم‌برایت بیشتربنویسم. گرچه آنقدربرای تو ومامان‌حرف دارم‌که‌روزهاو ماههاهم برای گفتن آنهاکم است. عزیزم بسیاری ازاوقات زندگی شماراتجسم می‌کنم ودلم ازآنهمه سختی ومشکلاتی که تاکنون داشته وداریدمی‌گیرد. اما چه می‌توانم بکنم؟ باین خاطروقتی می‌گویندکه تومثل مامان صبوروومهربانی‌خوب‌می‌توانم با ورکنم. هرگاه به تونگاه می‌کنم ریزترین نقشهای صورتت برای من یادآورعزیزی است که تمام لحظات زندگیم سرشارازیادمهربانیهاوازخودگذشتگیهای اوست. باوجوداینهمه‌دوری ازتو هم صدای بلندخنده‌هایت را می‌شنوم وهم چشمهای قشنگت رامی‌بینم که ازاشك پر می‌شود. برای بابا بیشترنامه بنویس. بنویس که چگونه روزهارامی‌گذرانی وبنویس که چقدرتاحالا بزرگ شده‌ای وچیزیادگرفته ای. برایم بگو.با همبازیهای کوچولویت

www.iran-archive.com

گلریزوبهار ونادر چقدرمهربانی. به آنهابگوکه بابا چقدردوستشان دارد.
می بوسمتان رضا عصمتی

پسرعزیزم سعید:

سلام. مدتهاست که میخواستم برایت نامه بنویسم. فرارسیدن سال نورا بهانه کردم تاپس ازچهارسال دورازتو اماهمیشه بایادتوودیگرعزیزان بودن کمی با تو حرف بزنم. فقط میگویم که دراین چهارسال یادتو، یادخنده‌ها و اشکهایت در هیچ حالتی تنهایم نمیگذاشت. فکرمیکردم که چقدربه تو وبه همه مدیونم. میتوانستم خیلی بهترازآنچه بودم برای تووديگرعزیزانم باشم، واکنون باقلبی سرشارازعشق به تو در آغازسال نو آرزوی بهاری رادارم که تودستم رادردستهای کوچکت بگیری وفریاد بزنی که بابا دوستت دارم وبعدهمه باهم به همه همبازیهای خوبت آمدن بهار و سال نو را تبریک بگوئیم، واماحالا توازطرف من به همه سال جدیدراتبریک بگو.
می‌بوسمت پدرت رضاعصمتی

میهن‌عزیزم سلام

امیدوارم خوب وخوش باشی. مثل همیشه چشم به راه نامه توهستم. روزها و لحظات زندگیمان هیچگاه مراتنهانمیگذارد. گاهی لحظاتی اززندگیمان‌را به خاطر می‌آورم که به قشنگی ودوست داشتنی بودن آن با همه کمبودهاوکوتاهیش افتخارمی‌کنم. پسرمان سعیدهرروز بزرگترمی‌شودوباسختیهاومشکلات زندگی‌بیشتردرگیرمی‌شود باید یادبگیردکه زندگی فقط سختیهاوناملایمات آن نیست. باید چیزهای قشنگ و خوب آن رابتواند ببیند. مطمئناً به اویادمی‌دهی که چگونه آدمهارادوست بدارد و چطوربه آدمهاواطرافش نگاه کند. یقین دارم که اودرکنار توبدون اینکه ضعفهای پدرش راداشته باشدوجودش سرشارازخوبیهای تومی‌گردد. نمی‌دانی چقدربرای‌واوآرزو دارم. میهن، خیلی چیزهامن وتورا به هم ربط می‌دهد وسعیدیکی ازقشنگترین این چیزهاست. یادگاری ازروزهای شیرین زندگیمان. برایم نامه‌بنویس. خیلی انتظار می‌کشم. برای مادرازطرف من سلام برسان. خیلی اورادوست دارم. به همه عزیزان سلام مرابرسان. هیچگاه یادتو ازدل من بیرون نمی‌رود.

رضا عصمتی

همسرعزیزم سلام. نامه سعیدچندروزپیش به دستم رسید. پسر کوچکمان دیگر مردی شده است. ماه پیش برایتان نامه‌ای نوشتم که بیشترگله وشکایت بود. برایت نوشتم که انتظارمن ازنامه توخیلی بیشترازارائه آماروارقام قد و وزن سعیداست. عزیزم، به شرایط زندگی توپسرمان خیلی فکرمی‌کنم. رنجهاومشکلات شمارا شاید خیلی بیشترازآنچه که هست هرروزه پیش خودمجسم می‌کنم. دلم‌میخواهد از نحوه زندگیت وکارت برایم بنویسی. برای مامان تاکنون دوبارنامه نوشته‌ام، گویا از من

خیلی دلخوراست. چه می‌شودکرد؟ ازلباسهایی که برایم فرستاده بودی خیلی خوشحال شدم. شاید حتی سعید، وقتی برایش لباس نومی‌خری، اینقدرشاد نشود. آنهارا همچون دیگریادگارهای توحفظ خواهم کرد. مدتی است که عکس سعیدرا برایم نفرستاد. راستی چقدرپسرمان شبیه به تواست. یادت می‌آیدآنروزهاهمه می‌گفتند که من وتوچقدرمثل هم هستیم! اما این درست نبود. درقبال همه، قشنگیهای تو من خیلی حقیربودم. سعیدباید حتماًمثل توباشد. مثل خوبیها، زیبائیهاوبردباریهای تو. برایم هرماه بنویس. به همه، عزیزانمان سلام برسان!

رضا عصمتی

پسرعزیزم سعید سلام.

امیدوارم که خوب وخوش باشی. چندروزدیگرواردششمین سال زندگیت می شوی. روزتولدت راتبریك می‌گویم. پسرم پنج سال گذشت. پنج سالی راکه من با خاطرات چندروزه‌ای‌که‌ازتوداشتم وتوهمراه‌باسختیهاوناملایمات ومادرت بافداکاری توام بارنج سپری‌کردیم. پسرم روزهای سختی برهمه، ماگذشت. روزهایی که فقط امیددرکنارهم بودن آن راشیرین‌می‌کرد. نامه، تو ومادر به دستم رسید. خوشحال شدم. پسرم تو دیگربزرگ شده ی وبایدخواندن ونوشتن راخوب یادبگیری. بدون اینکه مامان راآذیت کنی مثل‌یك شاگردخوب کنارش می‌نشینی ویادمی‌گیری تااینکه سال دیگرخودت برای بابانامه بنویسی وبگویی که چه چیزهایادگرفته‌ای وبنویسی که مامان راچقدر دوست می‌داری. پسرم برای بابا مرتب نامه بنویس وتازمانی که خودت یادنگرفته‌ای ازمامان بخواه تاحرفهایی‌را که برای بابادای بنویسد. بهاروگلریز وفواد را سلام برسان. فراموشتان‌نمی‌کنم وهمیشه دوستتان دارم.

پدرت رضا عصمتی

سعید پسرعزیزم سلام.

نامه، قشنگ‌وپرمهرت وعکس تو وفواد به دستم رسید. خیلی خوشحال شدم. خوشحال شدم ازاینکه پسرخوب وکوچولوی من دیگرمردی شده وبه مدرسه می‌رود ومی‌تواندتامدتی دیگربرای بابا باخط خودش نامه بنویسد. سعیدجان راستش رابخواهی منهم وقتی به سن توبودم ازمدرسه رفتن ومشق نوشتن چندان دل خوشی نداشتم اماهرچی هم بهانه می‌گرفتم فایده‌ای نداشت. توهم با بهانه گیری وبی حوصلگی‌ات فقط مامان مهربانت راآذیت می‌کنی. باید بدانی که هرچه زودترخواندن ونوشتن یادبگیری و برای بابا مرتب نامه بنویسی آنوقت دیگردل من خیلی تنگ‌نمی‌شود. من شمارا خیلی دوست دارم وبه یادشما هستم وفکرمی‌کنم روزی که دوباره پهلوی هم باشیم خیلی به ما خوش خواهد گذشت. به همه سلام برسان.

می‌بوسمت. پدرت رضا

عروسی برای مردگان

نسیم خاکسار

کابوس، این تنها واژه‌ای است که پس از اندیشیدن به وقایعی که در ایران می‌گذرد به ذهنم می‌آید. رویدادها چنان وحشتناک و با ورنکردنی‌اند که تنها می‌توانند در رؤیایی شوم بگذرند. رؤیایی بی نظم و پیچیده که در تصویری تکراری ـ هرچند در ظاهر متفاوت ـ خود را نشان می‌دهد. رویایی تاریک و روشن و با تصویرهایی گُه برجسته که به‌نظر می‌رسد آنها را از سنگ تراشیده و در دل آن جا داده‌اند، و آنچنان دور از تو که گویایکی از نقشهای بجامانده از گذشته‌های دور تاریخ ایران در دل کوههای فارس آن را خواب می‌بینند. و شاید هم ابوالهول مصریان. ابتدا و یا انتهای چنین رویایی را مشکل بتوان پیدا کرد. زیرا به جانوری مانند است که دمش را گاز گرفته و دور خودش می‌پیچد. دوسال پیش مسافری که از ایران آمده بود برایم از یک جشن عروسی حرف زد که تا مدتها ذهنم را به خود مشغول ساخت.

دو خانواده که یکی پسر و دیگری دخترشان را رژیم جمهوری اسلامی به جرم داشتن فعالیتهای سیاسی اعدام کرده بود تصمیم میگیرند برای مرده‌هاشان مراسم عروسی برپا کنند. به رسم خانواده‌های سنتی نخست خانواده، پسر به دیدار خانواده، دختر می‌رود و دختر آنها را برای پسرشان خواستگاری می‌کند. وقتی خانواده، دختر می‌پذیرد جشن عروسی برگزار می‌شود. آشنایان دور و نزدیک به مجلس عروسی دعوت می‌شوند، همه، مهمانان با دسته‌های گل و بسته‌های شیرینی به محل جشن می‌روند. عروسی با عروسیهای معمولی هیچ تفاوتی ندارد. همگی آواز می‌خوانند. شادی می‌کنند. وشاید هم می‌رقصند.

درذهن من این واقعه شکل اجرای نمایشنامه‌ای را پیدا کرده است. نمایشی برای تجسم مرگ یا سکوت یا بازیگرانی که گویی سالهای سال برای اجرای آن تمرین کرده بودند. باید آوری دسته‌های گل و بشقابهای شیرینی و پیچیدن صدای ساز یا آوازی غمگین ـ درگوشم ـ که ناگاهان سکوت را شکسته است ازخودم می‌پرسم آیا نوشتن درباره، این کابوس را از همین‌جا باید شروع کنم؟ مشکل است. رویای شوم فرصت نمی‌دهد. وجانوری که دور خودش تاب می‌خورد، این بار تصویر دیگری از خودنشانم میدهد.

درتاریخ هفتم ماه اوت ۱۹۸۸ یک مجله، ترکی به نام "بسوی ۲۰۰۰" ; IKBINI DOGRU خبری منتشرکرد: دولت ترکیه، پنجاه وهشت پناهنده، ایرانی را به پاسداران مرزی رژیم جمهوری اسلامی تحویل میدهد. این عده، بلافاصله بعدازتحویل بارگبارگلوله، پاسداران

www.iran-archive.com

تیرباران می‌شوند. حکم تحویل از سوی قائم مقام شهر "اوزالب"، فرماندهی ژاندارمری مرز ۱۲۰/۲ و ماموران امنیت شهر "وان" امضاشده بود. دراین گزارش آمده است مادری که پسرش یکی از آن پنجاه وهشت نفربود، درپشت مرزشاهدتیرباران شدن آنان بود. اوپس از اطلاع ازدستگیری پناهندگان ازترس آنکه‌مبادا آنها را به‌ایران برگردانند، ماشین حامل آنها را تادم مرزتعقیب کرده بود.

کابوس اکنون درذهن من شکل مادری را یافته است که برسرتپه‌ای یا پشت آن نشسته و دارد صدای گلوله‌ها را می‌شمارد: یك. دو. سه... راستی کدام گلوله پیشانی، و یا قلب فرزندش را سوراخ کرده است؟ اینکه درآن لحظه مادرتنهابوده یانه، گزارش چیزی نمی‌گوید. شایدبعدازسلطه‌ء خاموشی مطلق درمیان دره‌ها وکوهها، مادربرخاسته ـ غمگین و شکسته ـ به ایران نگاه کرده است. آیامثل "آندره مالرو" دروازه‌های کاشیکاری تهران راکه مانندروازه‌ء سن‌دنی (SAINT-DENIS) دردل شهرگم شده‌اند، به یادآورده‌یاکوچه‌هایی که درهرگوشه‌ء آن حجله‌ء مرده دامادی برپاست؟ نمی‌دانم! به خودم می‌گویم شاید بتوان کابوس یا واقعیت راآنطورکه درنگاه ویادرذهن اونشسته است دنبال کرد و به بی ارزشی جان انسان وپایمال شدن ارزشهای اوازسوی حکومتهایی که خودرانمایندگان خدا بر روی زمین می‌دانند پی برد. جان انسان؟ چه واژه‌ء عجیبی. آیامن ازحرمت جان انسان سخن گفته‌ام؟ پس آیاانسانهادرمرگ شامل این بی حرمتی نمی‌شوند؟

رژیم جمهوری اسلامی درتابستان ۱۹۸۱ همزمان باموج کشتاری که ازمبارزین به راه انداخت گورستان جدیدی هم برای دفن اجساد اعدام شدگان سیاسی غیرمذهبی افتتاح‌کرد. محل قبرستان دردامنه‌ء تپه‌ای است که به‌هررگبار ی سیل آنجارامی‌پوشاند. نخست این گورستان را "لعنت آباد" نام گذاشت. بعدنام آنرا به "کافرستان" تغییرداد. رژیم‌جمهوری اسلامی حتی اجساداعدام شدگان پیش ازآن تاریخ ویاآن زمان راکه به اشتباه درقبرستان عمومی دفن شده بودند، ازگوربیرون کشیدوبه آنجاانتقال داد. آنهابا این کارمی‌خواستند خانواده‌ها را ازرفتن به گورستان بازدارند. "کافرستان" درکشوری که‌بیشترمردمانش‌مسلمان هستندجزاعلام جنگ علیه مردگان وخانواده‌های آنان معنای دیگری نداشت. اعلام جنگ‌اما، خانواده‌ها رانترسانید، وآنهابا زسرخاك عزیزانشان رفتند. رژیم جمهوری اسلامی هوادارانش رابسیج کرد. وآنهاباچوب وچماق واسلحه‌ء گرم به جان مردم افتادند. دریکی‌ازاین یورشها ـ به نقل ازشاهدان عینی ـ پیرمردی کشته شدوپسربچه‌ای یك دستش را ازدست داد. بعدازآن، جنگ با مرده‌هاگسترش بیشتری یافت. ماموران کفن ودفن حکومت، اجساداعدام شدگان رادرچاله‌هایی نه چندان گودمی‌انداختند ـ بامقداری خاك روی آنها ـ تااجساد در مجاورت هوابگنددوبوی آن ازیك سومانع رفتن خانواده هابه گورستان شودوازسوی دیگر این شایعه‌ء خرافی دامن بگیردکه اجسادافرادغیرمذهبی چون نجس هستند بوی گند و تعفن می‌دهند.

بااین گزارش انگارماقرنهابه عقب برگشته‌ایم. به چهارصدسال پیش ازمیلاد مسیح. و شاهداولین اجرای نمایشی از "سوفوکلس" به‌نام "آنتیگونه" درصحنه‌ء زندگی هستیم. در

آن نمایش نیزبه دستور "کرئون" ازدفن شدن جسدبرادرانتیگونه جلوگیری شده بود. اگر گاهی به نظرمی‌آیدتاریخ تکرارفاجعه است. بایدگفت هم اکنون درایران تمام فجایع بشری که درطی قرون ازسوی حکومتهابرانسان اعمال شده‌است، داردتکرارمی‌شود. و تو نمی‌دانی درکجای تاریخ ایستاده‌ای.

درزمان حکومت شاه، درطول چندسالی که درزندان بودم، یکباراتفاق افتادکه‌باطلبه‌ای همسلول شدم. سال ۱۹۷۴ بود. درآن سال شکنجهٔ زندانیان سیاسی ابعادوحشتناکی پیدا کرده بود. دریکی ازآن روزهاکه صدای ضربه‌های شلاق لحظه‌ای دررا هروهاقطع نمی‌شد، طلبهٔ هم سلولی ام بعدازیك قدم زدن طولانی درسلول باچهره‌ای ترسان ورنگی پریده پهلویم نشست وگفت فکری به کله‌اش رسیده‌است که می‌ترسدآن رابه زبان بیاورد. گفتم چیست ؟ گفت درفکرم چه بلایی سرمان می‌آمداگربه ذهن بازجوهامی‌رسیدکه نجاروآهنگربیاورند و سلولهارا به کشوهای متعددتقسیم کنندوهرکدام ازمارادروں یکی ازآنهابگذارند. درش‌را قفل کنندوفقط روزی یکباربرای غذاخوردن ودستشویی‌رفتن کشوهارابیرون بکشند. در آن شرایط هردوی ماذره‌ای تردیدنداشتیم که اگراین فکربه کلهٔ بازجوهابرسد، آنها بیدرنگ دست به انجام آن خواهندزد. چون هیچ مانع حقوقی دربرابرشان نبود. بعدازگفتن این حرف گوشه ای رفت وساکت دوزانویش رادربغل گرفت. من درچهرهٔ اوترس‌ازرویای شومی راکه درکله‌اش پیچیده بودمی‌دیدم. درطول یك ماهی که باهم همسلول بودیم هرچند روزی یکباریکی ازاین رویاهای شوم ذهنش رادربرمی‌گرفت. روزی درتصورش مارامثل هاروت و ماروت ـ همانطورکه درقرآن آمده است ـ درچاهی به گودی چاه بابل با پلك آویزان شده می‌دیدوروزی دیگرپاهامان راازمچ می‌بریدوآزادمان می‌کرد.

بعدازانقلاب من آن طلبه راندیدم. ولی شنیدم که پست مهمی دریکی ازادارات دولتی گرفت. بعدازمدتی باحوادثی که برای مردم مابخصوص درزندانهارخ داد، به نظرم رسیدمو به مورباویاهای شوم وترسناکی که به مغزآن طلبه درآن موقع‌رسیده بود، داشت جامهٔ عمل می‌پوشید. گویی این اوبودکه داشت رویاهای چندسال پیشش را ـ بی ترس ودلهره ـ درمیان می‌گذاشت.

درسرزمین من اکنون کشوهای بی‌شماری ساخته شده که دردرون آنهادهها هزار زندانی سیاسی بابدترین وضع ممکن شکنجه می‌شوند. وتاکنون به هیچ کدام ازسازمانهای بین‌المللی مدافع حقوق بشراجازهٔ بازدیدازاین زندانهاداده نشده است. یکی اززندانیان زن به نام "پروانه علیزاده" درخاطراتش اززندان می‌نویسدکه یکروزبعدازبازداشت، او وعده‌ای‌دیگر راچشم بسته ازراهرویی گذراندندوبعدکه چشمبندهارا ازروی‌چشمهایشان برداشتند، این صحنه رادرمقابل خوددیدند: "پیکرجوانی درانتهای‌طنابی که ازدرخت بلندی آویخته‌بود تاب می‌خورد. دستهای جوان تاآرنج باندپیچی شده بود. وپاهایش تازانو از ضربات وحشیانهٔ کابل دریده بود. به زحمت بیست ساله می‌نمود. موهای کوتاه‌وسبیلهای نازکی داشت. چهرهٔ لاغرش ازفشاردردکبودشده وسرش آرام به پهلوخمیده بود. درکنار جسد، مردی درلباس پاسداری بالای میزی رفته وچوبی به دست گرفته بود. پاسدارکه بیست‌وپنج

تاسی سال داشت، باقامتی متوسط واندکی چاق ونگاهی که هیچ چیزدرآن خوانده نمی‌شد ، نه غرور، نه شرمندگی، نه شیطنت، نه ترحم، وباچهره ای بی‌حالت که انگارچهره‌ء آدمی نیست ، چنان‌که لاشه‌ء گوسفندی‌را برای فروش عرضه‌می‌کند، باچوب خودجسدرا می‌چرخاند وباصدایی خشك وبی تفاوت تکرارمی‌کرد: "خوب نگاه کنیدراستکی است."

روزی درزندان طلبه‌ء همسلولی‌ام ادای پرده‌داری رادرآورد. وبا اشاره به دیوارخالی سلول شروع به بازی کرد. دریك سوی پرده‌ء خیالی او، امامان بودند- با صورتهای نورانی - وسوی دیگر، اشقیا ء که تاکمردردیگهایی پرازآب جوش فرورفته بودند. تجسم عقوبتی که خداوندبرای شان درنظرگرفته بود. اکنون باخواندن این گزارش به نظرم می‌آید بین بازی و واقعیت فاصله‌ای وجودندارد. هردویکی‌اند. شاید پرده‌هایی که ما در کودکی پای آنهامی‌نشستیم وبه آنهاخیره می‌شدیم زندگی خودمان رانشان‌می‌داد. وشایداصلاًپرده‌دارها داشتندمارابه ریشخندمی‌گرفتندومانمی‌فهمیدیم. وشاید همه‌ء آنهاکابوسهایی قدیمی و باستانی بودندکه بدانگونه داشتندتجدیدحیات می‌کردند.

دررژیم جمهوری اسلامی، مادران راهمراه بچه‌های کوچکشان زندانی می‌کنند. البته این هم ازتوجهات اسلامی به مادران است - راستی کدام واژه وباکدام‌تصویرتوان بازگویی زندگی کودکان ونوزادانی رادارد‌که درزندانهای "اوین" و "گوهردشت" وبیشمارزندانهای دیگربه‌سرمی‌برند. چگونه می‌توان درروياهای کودکانی نفوذکردکه ماهادرسلولهای‌تنگ و تاریك ، گرداگردخودتنهاآدمهای زخمی وچشم بسته ودیوارهای لکه دارازخون رامی‌بینند. درذهن آنان‌که بجای آموختن الفبادرکودکستان ویاازبرکردن سرودهای‌شاد، نفرت می‌آموزند وتصویری زشت ازانسان می‌بینندچه‌میگذرد. مادری درزندان نه‌ماه‌تمام هم منتظرتولدفرزندش بودوهم اعدام خودش. زیراقراربودبعدازتولدنوزاد، مادر راتیرباران کنند. بیائیدهمین چندسطراکلمه‌به کلمه با هم بخوانیم. ثانیه‌های نُه ماه شکفتن وبازشدن استخوانهای‌مادر برای زاییدن طفل، باصدای شلاق وفریادوصدای چندش آورطبل مرگ‌همراه است. راستی جنین درون زهدان ازتنِ هرلحظه روبه مرگ مادرچه تغذیه می‌کرد؟ دریادداشتهای یکی از زندانیان سیاسی آمده است که درسالن بازجویی پسربچه‌ء پنج ساله‌ای راآورده بودندو یکی یکی‌چشمبندهارا ازروی صورت زندانیهابرمی‌داشتندوازاومی‌پرسیدندآیااین شخص را می‌شناسد. اودرجواب به این پرسش تکراری فقط یك جمله می‌گفت:

- "بابا گفته نگو!"

چگونه این جمله درجان کودك نفوذکرده است؟ جهان بایدبرخیزدوهم شانه‌ء این کودك در راهروهای اوین قدم بزند تادریافت اورااز این جمله معناکند. چه کسی می‌توانددرّه‌ای در این میان تردیدکندکه کودك پنجساله به واقع می‌داندگرجمله ای غیرازاین بگوید مردان زندانی به عقوبتی سنگین دچارخواهندشد. وتلختراز آن، آیااین گفته بیان این واقعیت نیست که اومی‌داندشناختن آنهایعنی افشای ارتباط آنهاباپدر ومادرش‌وبازآیااین‌به‌معنای آن نیست که‌کودك به‌تیرباران شدن پدریامادرش یادرزیرشکنجه بودن آنهاآگاه است؟

دررژیم جمهوری اسلامی ایران، شکنجه‌ء زندانیان سیاسی به اجرای یك آئین مذهبی

بدل شده است. ماموری درزندان اوین می‌گفت آنها با کشتن "آشغال"هایی که مخالف هستند راه را برای ظهور امام دوازدهم هموار می‌کنند. آیت الله خمینی خوددریکی ازسخنرانی‌هایش باتکیه برخواندن "آیات قتال" شکنجه را امری واجب شمرد. درزندان اوین حوضچه‌ای خالی است که زندانیان سیاسی محکوم به اعدام را درآن می‌اندازندوازبالا به دست و پای آنها شلیک می‌کنند بعدماموران زندان درکنارهمان حوضچه می‌نشینند. غذامی‌خورند. و نمازمی‌خوانند. اشتباه نکن! این یکی ازکابوسهای بورخس نویسنده آرژانتینی‌نیست ؟

دستگاه شکنجه، توصیف شده‌ازسوی کافکادریکی ازکتابهایش، درزمان‌شاه‌نام مشخص‌اش راپیداکرد: آپولو. آپولوتختی بودکه زندانیهارا روی آن می‌بستند. این تخت یك کلاه گنده‌ٔ فلزی داشت که سروصورت زندانی رابه هنگام شکنجه‌شدن می‌پوشاند. چند بازوی آهنی هم دربالا وپائین‌تخت‌بودکه دوردست وپای زندانی قفل‌می‌شد. زندانیان سیاسی روی آپولوتاسرحدمرگ شلاق می‌خوردند. ویاباشوك الکتریکی شکنجه می‌شدند. بعدازانقلاب جمهوری اسلامی، آپولوی جدیدی رااختراع کرد: تجاوزبه زنان، اعدام دربرابرزندانیان سیاسی واستفاده ازشلاق به وحشیانه‌ترین شکل. اگردرزمان شاه‌فقط به کف پای زندانی شلاق می‌زدند، درزندانهای رژیم جمهوری اسلامی تمام بدن زندانی بایددرزیرشلاق "تطهیر" شود. شلاق وحشیانه‌ترین شکنجه‌ای است که تاکنون توسط رژیمهای ضدبشری اختراع شده است. درزیرشلاق نه تنهاجسم پاره‌پاره‌می‌شود، بلکه انسان تامرزبی نهایت تحقیرمی‌شود. صداهایی‌که درزیر ضربات شلاق ازحنجره‌ٔ آدمی درمی‌آیدبه‌صدای هیچ انسانی شبیه نیست. فریادی است حزین. وبااحساس عمیق تنهایی. یکنوع تنهایی کهنه وهزاران ساله‌که‌گویا هیچگاه، هیچگاه واژه‌هایی چون یاری، همدلی، شفقت درفرهنگ انسانی وجودنداشته‌است. زمین یکباره سردمی‌شود. ویخبندانی قطبی تمام بسترخاك رابایخ می‌پوشاند. انسان با غریبانه‌ترین وضع به زهدان مادرش بازمی‌گرددوبه پوسته‌های دور وبرش می‌چسبدوباچشمانی کور ودهانی بسته وواژه‌هایی نامفهوم تنهامادرش راصدامی‌زند.

یکی اززندانیان سیاسی که برای مدتی دریکی اززندانهای تبریز زندانی بود برایم تعریف کردکه گربه‌های زندان ازبس خون خورده بودند، وحشی شده بودند. ودرشبهایی‌که کسی تیرباران نمی‌شد، آنها تاصبح جیغ می‌کشیدند. نه! روی برنگردان! باید هنوزبه کابوس خیره شد. شکنجه گران، پیش ازاعدام دختران باکره باآنهاازدواج می‌کنند و در فردای روزبعد، ماموری که بادخترخوابیده است به خانه‌ٔ خانواده‌ٔ دختر می‌رود و مهریه‌ٔ دختررا طبق سنت شرع به آنهامی‌پردازدوبه آنهاتبریك می‌گویدکه دختردرآخرین روزهای زندگیش پاك شده است چراکه با مسلمانی ازدواج کرده است. بی قانونی وهرج ومرج در زندانهاتابدانجاست که حتی زندانیان سیاسی بعدازمدت محکومیتشان، آزادنمی‌شوند. ـ دردوره‌ٔ شاه این رسم گذاشته شد ـ درچندسال پیش تعدادزیادی اززندانیان سیاسی را که ممکن بودمورد عفوقراربگیرند، لاجوردی رئیس زندان اوین خودسرانه برای تشخیص اینکه خطرناك هستندیانه باایجادیك نمایش کاذب وغیرمترقبه اعدام کرد. یعنی یکباره از تلویزیون مداربسته ٔ زندان اعلام شدکه رژیم خمینی سقوط کرده است. رئیس زندان بعد

از اعلام چنین خبری، از طریق ماموران خود واکنشهای زندانیان را زیر نظر گرفت. شادی ـ کنندگان خطرناک تشخیص داده شده و به جوخه‌ء اعدام سپرده شدند.

در رژیم جمهوری اسلامی تجاوز به حقوق انسانها تنها در زندان محدود نمی‌شود. اکنون درست مثل همان پرده‌ای که در سلول، آن طلبه برای اشقیاء ترسیم کرده بود، در سراسر ایران برای شکنجه‌ء مردم دیگهایی پر از آب جوش روی آتش گذاشته شده است. بی‌قانونی و تجاوز به حقوق انسانها آنچنان زیاد است که گاه ابعاد مضحکی به خود می‌گیرد. با صدور فرمانی تشریح بدن مرده در دانشکده‌های پزشکی ممنوع می‌شود. اما این، یعنی تعطیل شدن دانشکده‌های پزشکی، ناچار اقدام به خریدن مرده از هندوستان می‌کنند. وقتی هزینه‌ء حمل و نقل و خرید مرده برایشان گران تمام میشود دوباره خمینی فتوا می‌دهد که تشریح بدن مرده اشکال شرعی ندارد اما باید مقدم بر جسد فرد مسلمان از اجساد غیر مسلمان یعنی یهودی، مسیحی، زرتشتی و ... استفاده شود. بعد از انقلاب پخش آواز زن از رادیو و تلویزیون ممنوع می‌شود. بعد از مدتی اما چون نمی‌دانند با سرودهای دستجمعی که از سوی زنان هوادار رژیم در ستایش رهبر خوانده شده است چگونه برخورد کنند دوباره دست به دامان خمینی می‌شوند و او هم بلافاصله فتوا می‌دهد چون در آواز دستجمعی تشخیص صدای زن مشکل است و بهم و مردانه می‌شود، پخش آواز دستجمعی زنان اشکال ندارد.

زن در جمهوری اسلامی تنها وسیله‌ای برای بهجت است. این به مفهومی یعنی باید سخت مواظب زن بود. چون در کوچکترین فرصت می‌تواند مرد را فریب دهد. اکنون در کوچه و خیابان موتورسیکلت سواران رژیم در به در دنبال زنی می‌گردند که گوشه‌ء چارقدش کنار رفته باشد یا کمی از موهای سرش پیدا باشد تا او را به جرم فحشاء دستگیر کنند. شیوه‌ء قرون وسطایی سنگسار کردن زنان و مردانی که اتهام زنا به آنها رفته است اکنون به صورت یک مجازات عمومی در ایران اعمال می‌شود. رژیم جمهوری اسلامی به خشونت پاداش می‌دهد. معلولین جنگ و خانواده‌ء شهدا بدون امتحان حق ورود به دانشگاهها را دارند. و این یعنی فرهنگ و دانش پژوهی عملاً در خدمت مرگ و مردن در آمده است. هنر و ادبیات در جامعه‌ء ما در زیر سلطه‌ء مذهب نیمه جان شده و به زور نفس می‌کشد. بیشتر امکانات نشر در اختیار کسانی قرار میگیرد که تنها به ترویج ایدئولوژی رژیم حاکم بپردازند. داستانهایی که برای کودکان نوشته می‌شود، پر از خرافات است. در "قم" دانش آموزان مدارس را هر چند هفته‌ای یکبار به گورستان می‌برند و جسد مرده به آنها نشان می‌دهند تا کودکان از مرگ نهراسند!

در جامعه‌ای که حافظ و مولوی ـ شاعران چندقرن پیش آن ـ با استفاده از سمبلهایی چون شراب، زن، عشق، به ستایش زندگی پرداخته‌اند، محبوس کردن زندگی در دل گورهای پوسیده، تهی کردن آن جامعه از فرهنگ واقعی آن است. تصویری که صادق هدایت در چند دهه پیش در رمان معروفش "بوف کور" از جامعه‌ء آن روزمادا داد، سیمای واقعی جامعه‌ء کنونی مانیزهست. زندگی بین دخمه یا تاقکی تاریک و گورستان در حال حرکت است. در

www.iran-archive.com

این میان تنها صدایی که شنیده میشود لق لق چرخهای گاری شکسته‌ای است که جسدی تکه تکه شده را از دخمه به گورستان منتقل می‌کند. این چنین است که زندگی در جامعه مارنگ باخته و رنگ خاکستری مرگ گرفته است.

با تعقیب چنین وقایعی اکنون می‌توان به کابوس نخستین بازگشت: عروسی برای مردگان.

این تصویری واقعی از زندگی مردم مازیر سلطه‌ء حکومتی مذهبی است. و قتی زندگی مجال شکفتن پیدا نکند، آدمها به اشباح تبدیل می‌شوند، با مردگان سخن می‌گویند. برای آنها جشن می‌گیرند. زیرا بین خود و آنها فرق نمی‌بینند. حالا می‌توان فهمید چرا در جوامعی که سلطه‌ء بی عدالتی در تاریخ آنها ریشه‌یی قدیمی دارد بخشی از داستانهای عامیانه‌ء مردم به زندگی و حرکات اشباح و مردگان پرداخته است. اگر در این داستانها، اشباح فقط در شب های تاریک زندگی آغاز می‌کنند. سروقت یکدیگر می‌روند. ساز و دهل می‌زنند. می‌رقصند. و در ایران اکنون زندگی اشباح، روزها را هم اشغال کرده است. کابوس گذرای عروسی برای مردگان این بار نمی‌تواند از زیر نگاهم بگریزد. حالا می‌توانم صحنه را با تمام جزئیاتش ببینم: مادر عروس برمی‌خیزد. و به سوی صندلی خالی پیش می‌رود. آیا واقعاً صندلی خالی است؟ نه، عروس آنجا نشسته است. عروس را می‌بیند. تاج سفید روی سرش را. پیراهن بلندش را. مادر خم می‌شود. شبح را می‌بوسد. شبح هم او را می‌بوسد. پدر دامادخیره به پسرش، نشسته کنار عروس، جوانی خودش را در او می‌بیند. کسی می‌گوید بیا ئید بالای سر شان سکه بیفشانیم. همه برمی‌خیزند. آویزه‌های نورانی تکان می‌خورند. سکه‌ها زیر نور می‌درخشند دخترک خردسالی دامن بلند عروس را در دست می‌گیرد و آرام آرام پشت سرش راه می‌افتد. عروس و داماد نرم و خرامان از جلوی مهمانان می‌گذرند. از آنها خداحافظی می‌کنند.

مادر می‌گوید: کجا می‌روید؟

عروس می‌گوید: خسته‌ایم. بسیار خسته، میخواهیم برویم بخوابیم.

مادر می‌گوید: هنوز اول شب است.

آری هنوز اول شب است. در تاریکی عده‌ای دارند سنگ قبرهای لعنت آباد را خرد می‌کنند و مرده‌ها را از گور بیرون می‌کشند. مادری در پشت مرز صدای گلوله‌ها را می‌شمارد. گربه‌ها در تاریکی انتظار تیرباران را می‌کشند. خمینی در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۸ همزمان با اعتراض سازمان عفو بین الملل مبنی بر اعدام بدون محاکمه‌ء تعداد زیادی از زندانیان سیاسی در ایران، خرید و فروش آلات موسیقی و بازی شطرنج را آزاد می‌کند. چه موهبتی؟ آیا این یک دهن کجی به تاریخ و مردم جهان نیست؟ آری هنوز اول شب است ■

اوترخت. نوامبر ۱۹۸۸

www.iran-archive.com

از

دفترطرحهای روزانه

اردشیر محصص

www.iran-archive.com

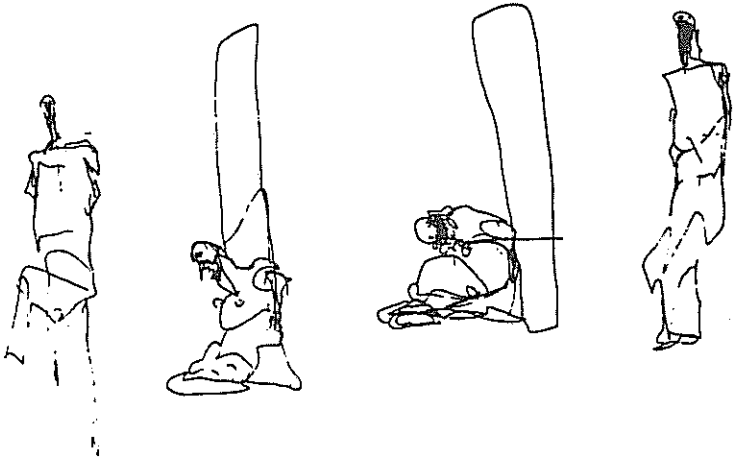

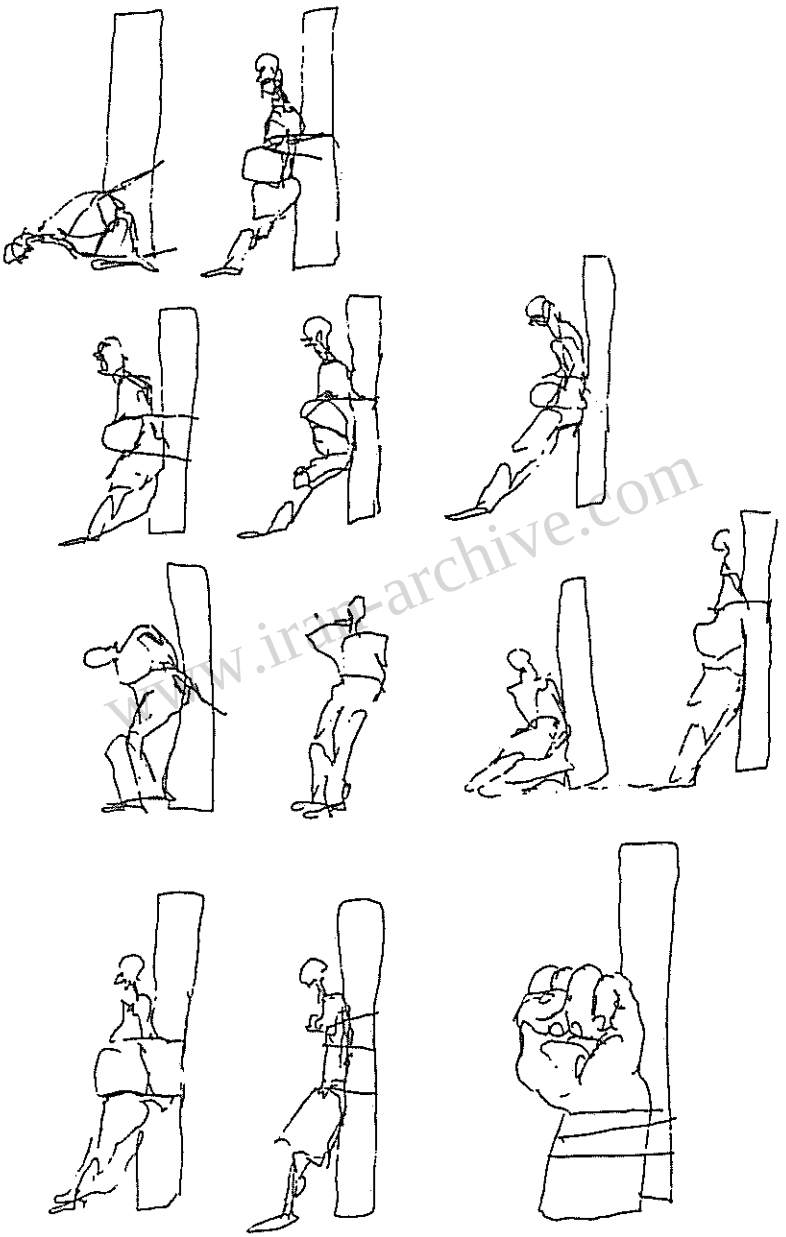

www.iran-archive.com

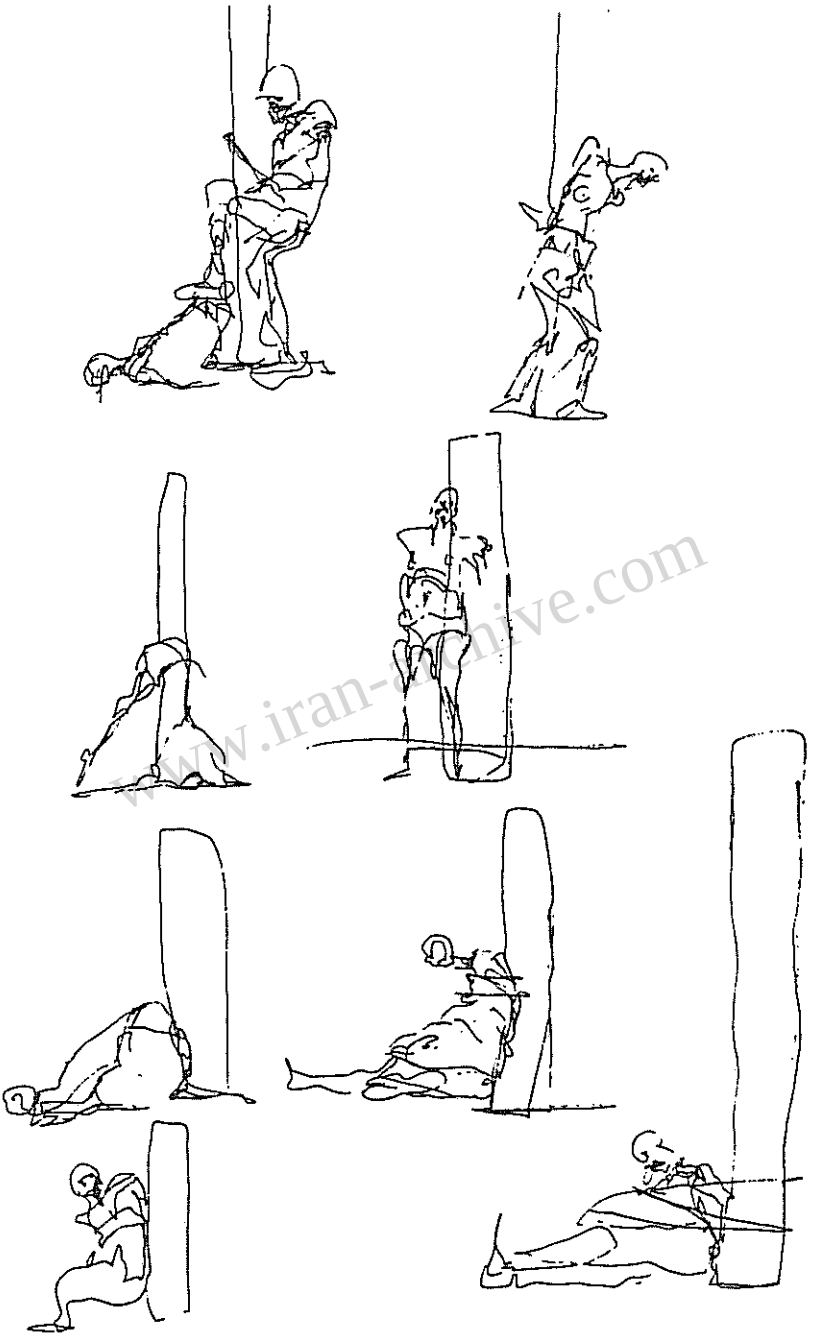

www.iran-archive.com

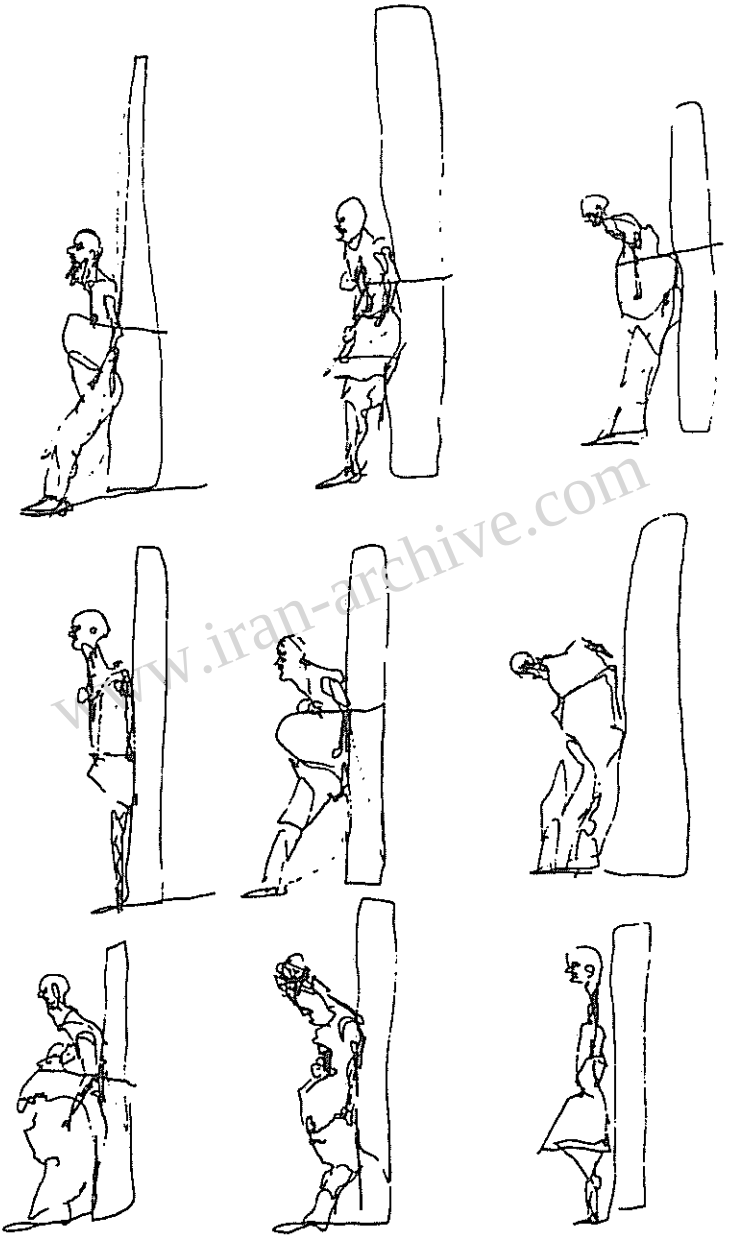

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

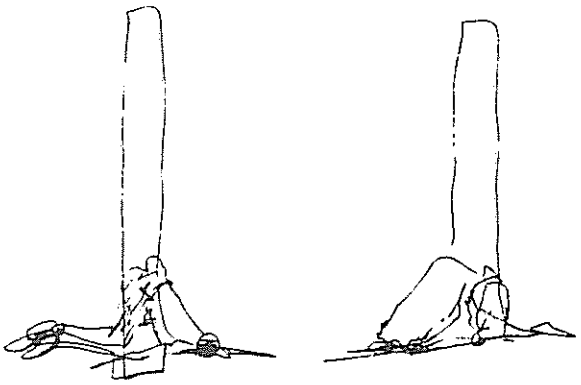

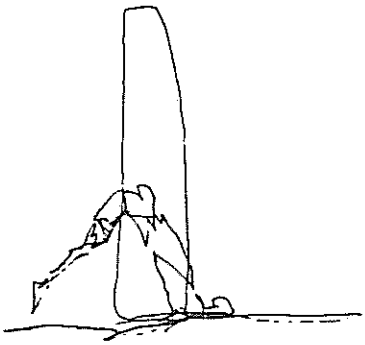

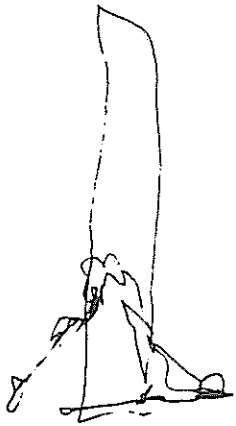

www.iran-archive.com

زن ایرانی

دهسال پس از انقلاب

شهلا شفیق

" نفرینتان نمی‌کنم که بمیرید
نفرینتان می‌کنم که برای ابد زنده بمانید
نفرینتان می‌کنم که زن باشید و بفهمید."

" نه زیباترین زینتها
نه خوشبوترین گلها
ونه حتی بوسه‌های تو
هیچ
مراازاندوه زن بودن رهانخواهدکرد"

"وقتی این اندوه گریبانم رامی‌گیرد
احساس می‌کنم
تنها شاهدیك جنایتم
وزبانم رانسل درنسل بریده‌اند."

"هیچ کس به نبیره‌های گوژپشت من نخواهد خندید
که این بار
بیش ازشانه‌های من بود."

دراولین شعرازمجموعهٔ شعری که "اندوه زن بودن" نام گرفته است(۱)، خاطره‌حجازی شاعرایرانی جنسیت خودرا اینگونه تلخ وبیزارشکوه می‌کند: مثل نفرینی‌سیاه وهزارساله مثل باری آنقدرسنگین وکمرشکن که جزنسلهایی‌گوژپشت ثمره‌ای‌ندارد. زن بودن برای این شاعرایرانی دردهه‌های آخرقرن بیستم، چونان مصیبتی‌ست محتوم، اندوهی‌ست تیره‌و عزاوار. این تصاویرحزن آلود رنگ وبوی حرفهای تاج السلطنه راداردآنجاکه شصت وهفت سال پیش درخاطراتش با حسرت دردآلود می‌نویسد: " زندگانی زنهای ایرانی از دو چیز ترکیب شده: یکی سیاه ودیگری سفید. درموقع بیرون آمدن وگردش کردن، هیاکل موحش سیاه عزا، ودرموقع مرگ کفنهای سفید. ومن که یکی ازهمین زنهای بدبخت هستم آن کفن

www.iran-archive.com

سفیدراترجیح به آن هیکل موحش عزاداده وهمیشه‌پوشش آن ملبوس راانکاردارم. زیرا که درمقابل این زندگانی تاریك، روزسفیدماست"(۲). تاج السلطنه ،شاهزاده، روشنفکرایرانی، این حرفهارادرآن زمان ـ خطاب به زنهای "حقوق طلب دراروپا "می‌نویسدکه"غرق‌درسعادت وشرف ازحقوق خوددفاع می‌کنند" وازآنهامی‌خواهدکه به زندگانی ناگواروغیرانسانی زن ایرانی نظرکنندوببینندکه زنان "قطعه، آسیا" درزیریك زنجیراسارت" چگونه زندگی‌می‌کنند.

امروزپس ازگذشت چندین ده سال ازتاریخ این یادداشتها ـ وباتوجه به تحولات تعیین کننده‌ای که طی این سالهادرزندگی زن غربی صورت پذیرفته، این زن هرگز نمی‌تواند تصویرخودرابه عنوان زن نه تنهادراین خاطرات بل درشعر" اندوه زن بودن" بازشناسد و ودرحافظه، تاریخی‌اش تنهاقرابتی خوا هدیافت میان حسهاودریافتهای شاعرامروزایرانی ازجنسیت خویش وفریادزنانی چون دوشس نیوکاسل که دراواخرقرن هفدهم مینوشت : "زنها چون سوسك یا جغدزندگی می‌کنندومثل کرم می‌میرند" وخوداونیزبا تمامی‌استعداد ونیروهای خلاقه‌اش جزبه خلق آثاری متوسط دست نیافت ودرنیمه دیوانگی مرد(۳).

چنین دریافتی اززن بودن برا ی زن غربی امروزبیگانه است. بخشهایی‌ازجنبش‌زنان‌در غرب، به تازگی، درادامه، تفکرپیرامون موقعیت خویش، به نقد نظر معروف و همه گیر سیمون دوبووارپرداخته‌اند ـ آنجاکه میگوید : "زن به دنیانمی‌آئیم، زن می‌شویم." آنان باتاکیدبرحق" تفاوت داشتن" اعلام می‌کنند : زن هستیم ، بامردان متفاوتیم و شایسته، همه گونه حقوق. وبدین گونه ازدیدگاه‌وروش و نگرش‌زنانه درامورزندگی ، سیاست‌وجامعه سخن می‌گویندوازضرورت مبارزه علیه "انحصارمردانه" درتمامی این حیطه‌ها. پدیداری نظراتی ازاین دست ـ که ارزیابی ونقدآن درمحدوده، این نوشته نیست ـ خودنشانگرتحولات جـــدی درموقعیت زنان این جوامع است. اگرچه هنوزپایان مردسالاری وتحقق برابری زن ومرددراین جوامع نیزچشم اندازی دورمی‌نماید(۴) ـ اماواقعیتی است که‌زن غربی‌امروزی حتی ازتجسم حقارتی که یك صحنه، روزمره، کنترل حجاب وبزك به زن ایرانی تحمیل می‌کند برخودمی‌لرزد. کافی است درکنارحجاب اجباری وانواع توهین وتحقیر ، صیغه ،چند زنی، سنگسار، محدودیتهای شغلی‌و... رابه یادآوریم تاتلخی نفرت زای شعر" اندوه زن بودن" درکامممان جاگیرشود.

دربحثهاوگفت وگوهاونوشته‌هایی پیرامون زن ایرانی، گاهی تنهاباتکیه برچنین‌مشاهداتی ، به سادگی وباشتاب نتیجه‌گیریهایی می‌شود :

ـ گفته می‌شود : زن ایرانی چنددهه به عقب بازگشته است. دگرگونیهایی که جامعه ایزان‌دراین‌ده ساله، پرتپش به خوددیده ـ برای زنان حاصلی جزخفت وخواری‌وبازگشت‌به زیرچادرنداشته است. چنین نگرشی، صرف نظرازنیـــات مشاهده کننده، زنان را مانند موجوداتی منفعل درنظرمیگیردکه حوادث ورویدادهابرآنان می‌گذردودرهرمرحله به جایی که فاعلان وحاکمان میخواهندمی‌کشاندومی‌نشاند. چنین دیدگاهی ازارزیابی نقش و تاثیرخودزنان‌دراین رویدادهاونیزتاثیرات ودگرگونیهایشان غافل است ومی‌تواند با یـــك

چرخش قلم زن "بی حجاب" (۵) دوره، شاه را همچون عروسکی دست ساخته اصلاحات شاهنشاهی تصویر نمایدوزن چادری معتقدرا آلت دست خمینی - زن کمونیست یازن مجاهد را دست ساخته، رهبری سازمان وقس علیهذا.

این تصاویرثابت وایستا، اما، نه تنهاقادرنیستندزندگی وپیچیدگی واقعیتی را که می‌خواهندترسیم نمایند منعکس کنندبلکه بابزرگ نمائی یك جزء ویك جنبه از آن و چشم بستن بردیگرجنبه‌ها، به تحریف آن میپردازند. نتایج زیانبارچنین روش ونگرشی آنگاه خودرابیشترمی‌نمایاندکه پایه، برخوردبه مسائل زنان قرارگیرد. به این مطلب بازخواهیم گشت.

- گفته می‌شود: این سیرقهقرایی وخامه حمایت فعال بخش قابل توجهی اززنان ایرانی ازرژیم خمینی، نشان دادکه موقعیت زن ایرانی دراساس تغییرات جدی نکرده بوده است. انقلاب ۵۷ زرق وبرقهارابه کناری زدوواقعیت راعریان به نمایش گذاشت. زن ایرانی در حقیقت ازصحنه، نمایش به جایگاه واقعی خودبازگشت. زن بی حجاب ایرانی بخش‌متمایزی از زنان ایرانی راتشکیل می‌دادکه به کل جامعه "مونتاژ" شده بود، بی حجابی درایران پدیده‌ای سطحی بودوازاین قبیل استدلالها.

حرف وسخنهایی ازاین دست، به‌سادگی تمامی تحولات عینی وقابل مشاهده درموقعیت زنان ایرانی دردوران معاصررابه توهم وفریب تقلیل می‌دهد. صدهاهزارزن بی‌حجاب، معلم ودانشجو ودانش آموز، پزشك وپرستار، کارمندوکارگروخانه‌دارو...به‌عروسکهای‌نمایشی مانندمی‌شوندکه شاه برصحنه آورده بود. اگردرست است که اعطای حق رای به زنان، در مملکتی که دیکتاتوری‌عریان‌شاهنشاهی نهادهایی مثل مجلس رابه‌خیمه‌شب بازی مسخره‌ای مبدل کرده‌بود، جنبه، نمایشی به خودمی‌گرفت. اگردرست است که "کشف حجاب" به‌ضرب چوب وچماق ودرفضای سرکوب جنبشهای اجتماعی نمی‌توانست به‌اهداف یك اصلاح اجتماعی عمیق دراین زمینه دست یابد، اماغلط است که حضورصدهاهزارزن درعرصه جامعه راکه پی‌آمدتغییرات اقتصادی واجتماعی حاصله دراین دوران بود، به یك خیمه شب بازی تقلیل داده وثمره، آن راتنهاکالایی کردن زنان قلمدادکنیم(چه‌به‌معنای بهره کشی ازآنان همچون همچون نیروی کارارزان وچه به‌معنای تبدیل زنان به "عروسکهای فرنگی"). چراکه بدین گونه تنهابرواقعیتهایی چشم می‌بندیم که ازبدوبه قدرت رسیدن رژیم اسلامی، مسئله، حجاب و "بدحجابی" رابه عنوان یکی ازمسائل درجه اول سیاسی واجتماعی درایران امروز مطرح کرده است. براستی این زنان "بدحجاب" کیستند؟ مجله، زن روزدرفروردین ۱۳۶۶ آمارزیر راارائه می‌کند: طی یك هفته از ۲۹ فروردین تا ۵ اردیبهشت - درتهران ۱۶۵ زن "بدحجاب" به مجازات شلاق وزندان (تادوسال) محکوم شدند. هشت سال پس ازاستقرار حکومت "خدا"، علیرغم تمامی تهدیدات، فشارهاومجازاتهاچنین رقمی قابل تعمق نیست؟

وامروزدردهمین سالگرداستقرارجمهوری اسلامی، خانم مرضیه دباغ نماینده، مجلس شورای اسلامی اعلام می‌کند: "پس ازگذشت ۱۰ سال ازانقلاب درموردمبارزه بابدحجابی چاره‌ای جزاعمال فشارنداریم" (۶) ومی‌خوانیم که "درپی تصمیم شورای امنیت کشورمبنی

www.iran-archive.com

برلزوم قاطعیت دربرخوردنیروهای اجرایی وانتظامی باپدیده، بدحجابی درجامعه، اسلامی، ازسوی شورای اجتماعی استان تهران، آئین نامه، اجرایی مبارزه با بدحجابی ولباسهای مبتذل موردتصویب قرارگرفت وازاول اردیبهشت ماه به مورداجراگذاشته شد"(۷). طبق این آئین نامه مجازات" بدحجابی می‌تواندازتوبیخ، سرزنش، گرفتن تعهدکتبی، جریمه، نقدی، تا ۷۴ ضربه شلاق واخراج وانفصال ازکار (درصورتی که توبیخ شونده از "خواهران" کارمندباشد) را دربرگیرد.

گذشته ازاین مثالهاونشانه‌ها، که کم نیستندواهمیت بسیارهم دارند، بررسی تحول نظرات خودآیت اللهخمینی درباره، زنان ایران ازسال ۴۱ تاکنون، واقعیت تغییرات با- اهمیت رویداده دروضعیت زن ایرانی معاصررانشان میدهد: درسال۴۱ خمینی"دخالت‌زنان در انتخابات"، "اعطای‌حق‌زنها" و"واردنمودن نیمی ازجمعیت ایران رادرجامعهٔ"تعبیرات فریبنده‌ای" قلمدادمی‌کردکه "جزبدبختی وفسادوفحشاچیزدیگری همراه ندارد"(۸) وعلناً مردم رادعوت می‌نمودکه "ازتساوی حقوق اظهارتنفرکنیدوازدخالت زنهادراجتماع که‌مستلزم مفاسدبی شماراست‌ابرازانزجارودین خدارایاری کنید"(۹). امادرسال۵۷ خمینی درمصاحبه‌ها وسخنرانیهایش بارهاتاکید می‌کند:"زنان درانتخاب فعالیت وسرنوشت وهمچنین پوشش خود بارعایت موازین آزادند"(۱۰). "زنهادرمحفظه بمانند؟ چه کسی چنین چیزی رابه شما گفته استکه بایداینطورباشد. آنهاآزادندمثل مردها"(۱۱). "زنان درجامعه، اسلامی آزادندوازرفتن آنهابه دانشگاه وادارات ومجلسین به هیچوجه جلوگیری نمی‌شود. ازچیزی که‌جلوگیری می‌شود فساداخلاقی است که زن ومردنسبت به آنهامساوی هستندوبرای هردو حرام است.(۱۲).

پس ازبه قدرت رسیدن، آیت الله خمینی درپیامی به مناسبت روززن درسال ۵۹ خطاب به زنان می‌گوید: "درمسایل سیاسی خودتان، درمسائل اجتماعی خودتان دخالت کنید."

اگربه شیوه، سهل ورایج ـ این تغییرات جدی درلحن وگفتارخمینی را با یک کلمه، "عوامفریبی" توضیح ندهیم ـ این تغیرات دونکته، مهم واساسی رابه مانشان میدهند:

ـ اول آنکه اگردرگذشته ـ خمینی خطاب به مردان ـ درباره، زنان سخن می‌گفت، در آستانه، انقلاب بهمن وپس ازآن، زنان رامورخطاب قرارمی‌دادومی‌دهد. به این ترتیب زنان ازجایگاه موضوع موردبحث او، به مخاطب او، ارتقاء می‌یابند.

ـ دوم آنکه اگردرگذشته خمینی ورودزنان رادرعرصه، اجتماع سرچشمه، فساد قلمداد می‌کرد، درسال ۵۷ وپس ازآن فساد رامانع ازحضورفعال ودرست زن مسلمان درعرصه، جامعه قلمدادمی‌کند. این بارفسادنه از "اختلاط" زن ومرددرمحیط کاروفعالیت اجتماعی بلکه ازورودو تحمیل فرهنگ طاغوتی (شاهی وامپریالیستی) به زن مسلمان ناشی می‌گردد.

خلاصه آنکه خمینی ناگزیرازتوجه به واقعیات جامعه وبادرك تغییرات موجود، استر- اتژی خویش رادرقبال زنان تنظیم می‌کند. اوحضورودخالت زنان رادرعرصه، اجتماع می‌پذیردونمی‌تواندنپذیرد. امامی‌خواهدومی‌کوشدکه‌آن راهدایت کند، تحت نظامات حکومت اسلامی درآوردوبه نفع آن به کارگیرد. ازاین روست که ازسال ۵۷ به بعد، مفهوم

www.iran-archive.com

فسادبه گونه‌ای کاملاً متفاوت باسال ۴۱ درنظریات خمینی مطرح میشود. واضح است که حضورگسترده‌ء زنان درانقلاب ، به خمینی وخمینی گرایان اهمیت به حساب‌آوردن و سمت دادن به نیروی عظیم زنان رابیش ازپیش فهمانید. امامگرخودهمین حضور، بدون در نظر گرفتن تغییرات روی داده دروضعیت زنان ایران دردوره‌ء معاصر، قابل فهم وتعریف است ؟

زنان ایران درانقلاب ۵۷، فعالانه شرکت جستند. صفهای سیاه هزاران زن چادری رهبری بلامنازع خمینی رادرانقلاب به رخ می‌کشید. زنان پذیرفتندکه حجاب رابه مظهرانقلاب علیه رژیم شاه بدل سازند. صدهاهزارزن بی‌حجاب ، بدون اعتـــــراض جدی، این نماد را پذیرفتند. قطعاًاین مسئله که افکارعمومی مردانه، مستقیم وغیرمستقیم زن بی‌حجاب را "شاه پرورده" ومحصول فرهنگ استعماری قلمدادمی‌نمودوبه هزارویك شکل آن رانشان می‌داد، درایجاد احساس گناه درزنان وپذیرش حجاب بی تاثیرنبوده‌است(۱۳). اما حوادث بعدی نشان دادکه بسیاری ازاین زنان یقین داشته‌اندکه این انتخاب کاملاً موقتی است وبنا به تاکیدخمینی برای حفظ وحدت درصفوف انقلاب. درآنچه که به‌زنان دست چپ برمی‌گردد، بسیاری ازآنان براساس تحلیلهای سازمانی و گروهی یافردی خود حجاب رادرصفوف‌تظاهرات پذیرفتند: برای آنان مبارزه باامپریالیسم ورژیم دست نشانده‌ء شاه درصدر وظایف انقلابی‌ومسئله‌ء مبارزه برای آزادی ودموکراسی دردرجه‌ء پائینتری‌ازاهمیت قرارمی‌گرفت. به علاوه به‌گمان آنان مسئله‌ء حجاب، امرزن بورژوا و نه زن کارگربودودرنتیجه‌نمی‌توانست مسئله‌ای جدی به شمارود. بدین گونه آنان نیزعلیرغم بنیادهای عقیدتی خود، با حجاب به صف زنان معترض پیوستند: همه به یك شکل. می‌توان احساس رضایت زن محرومیت کشیده، فقردیده وتحقیرشده‌ء متعلق به طبقات فرودست، به حاشیه نشینان، به سلب حق شدگان‌را، ازاین "یکسانی" و "برابری" تجسم نمود ودرك کرد. میتوان احساس رضایت زنی راکه چادررابه زورازسرمادربزرگش کشیده وباکتك وتحقیربی حجابش کرده بودند، از بازگشت حجاب درك کردوفهمید. توده‌ء سیاهپوشی که مصممانه درجلوصفوف تظاهرات قدم برمی‌داشت، ازنزدیك چهره‌ای بسیارمتفاوت داشت. یکسان ویکشکل نبود ویکسان و یکشکل هم نماند. مهمترآنکه، هریك ازاین چهره‌هادرطول سالهای پرتنش پس ازانقلاب دستخوش دگرگونی وتحول بودوهست.

پس ازانقلاب وبه قدرت رسیدن رژیم خمینی، اعلام حجاب اجباری درحقیقت اولین‌اقدام رژیم جدیدبرای اعلام پایان دوران وحدتو "همه باهم" وبیان آشکاراین مقصودبودکه‌ازاین پس‌همه‌ء قدرت بایددرانحصارحکومت اسلامی باشد. زنان بی حجاب ایرانی اولیـن گروه اجتماعی بودندکه به تظاهرات علیه رژیم نورسیده برخاستند(۱۴). آنان‌که با شمّ حساس خودعمق ودامنه‌ء خطررا حس کرده بودندبه اعتراض برخاستند، امادرمقابل خویش نه فقـط مردان حزب الله، بلکه زنان حزب الله رانیزچون خصمی جدی یافتند. خیابانهای تهران ازاواسط اسفند ۵۷ تااوایل فروردین ۵۸، درروزهای متوالی شاهدتظاهرات اعتراضی زنان بی حجاب وضدتظاهرات زنان حزب الله بود. مقاومتهای زنان معترض درمقابل قوانین‌ضد

www.iran-archive.com

زن حکومت اسلامی، که یکی پس ازدیگری درهمان اولین ماههای استقرار رژیم خمینی به منصه ظهور رسید، ازجمله لغو قانون حمایت خانواده، تقلیل سن ازدواج، محرومیت زنان از قضاوت و... سرکوب شد. وزنان حزب الله برای حمایت از رژیم و شرکت فعالانه در این سرکوب، همواره درصحنه حاضر بودند.

هنگامی که ازسرکوب سخن می‌گوئیم نباید فراموش کنیم که پدیده گسترده‌ای چون "بدحجابی" درواقع ترجمان نوعی مقاومت منفی زنان درمقابل رژیم اسلامی است(۱۵).

نکته دیگری که یادآوری آن اهمیت بسیاردارد شرکت گسترده زنان درمبارزات سازمان یافته سیاسی علیه رژیم اسلامی است. این شرکت وسیع اگرچه نمی‌باید باجنبش زنان در راه برابری اشتباه گردد، اما خودنشانگردخالت زنان درامورسیاسی است. یک مقایسه ساده دامنه واهمیت این دخالت را به روشنی نشان می‌دهد: خانم ماریاآنتونیتاماکیوکی‌در کتاب خودپیرامون تحلیل فاشیسم، تعدادمبارزان زن تیرباران شده درحکومت فاشیستی موسولینی را ۶۲۳ نفرذکرمی‌کند(۶). درفهرستی که ازسوی سازمان مجاهدین خلق انتشار یافته ونام ومشخصات مبارزان اعدام شده توسط رژیم خمینی راطی سالهای ۶۴ - ۶۰ در بر می‌گیرد نام ۱۵۴۴ زن مبارزنقش بسته است. این فهرست طبعاً کامل نیست و جان باختگان درمبارزات مسلحانه کردستان وسایرشهرهارانیزدربرنمی‌گیرد. با اینهمه این رقم می‌تواندگستردگی شرکت زنان درمبارزات سیاسی رانشان دهد.

حضورزن حزب الله، اما، به عنوان یکی ازپایه‌های موثررژیمی که درتحکیم مردسالاری سنگ تمام گذاشته، واقعیتی است غیرقابل انکار. این حضورفعال ازجانب برخی به عنوان "بازگشت به‌اصل خویشتن، و "دستیابی به "هویت" "ربوده‌شده" تلقی شده ومی‌شود(۱۷). ازسوی دیگرزن حزب الله، پدیده‌ای صرفاً ایرانی نیست وحضورفعال زنان درجنبشهای بنیادگرای اسلامی مسئله‌ای است قابل توجه وتامل. درعین حال، زن حزب الله ایرانی عرضه کننده نوعی الگو وسرمشق برای زنان دیگرجنبشهای اسلامی درجهان است. خوداو، اما، درطول زندگی پرماجرای دهساله اش تغییروتحول پذیرفته ومهمتراین که این زندگی بن بستهایی را که آن دسته اززنان مسلمان بنیادگرا- که می‌کوشنددرچهارچوب ایدئولوژی اسلامی حقوق خودرا مطالبه کنند- درآن گرفتارمی‌شوند- به وضوح به نمایش میگذارد.

تعجب آورنیست اگردرمیان زنان حزب اللهی که به‌ماموریتهایی چون کنترل حجاب در خیابانها واماکن عمومی، بازجویی وشکنجه‌درزندانها وامثال آن می‌پردازند، گهگاهی هم به فواحش سابق برمی‌خوریم. این امرخودمی‌تواند یادآوراین واقعیت باشدکه فعالیت حزب اللهی درمواردی جنبه مزدوری صرف پیدامی‌کند. اماواقعیت آن است که پدیده حزب الله رانمی‌توان با فقط اینگونه مثالها توضیح داد. ازسوی دیگر باید اشاره کردکه برخلاف تصوررایج، زن حزب الله لزوماً متعلق به طبقات فرودست وبی سوادنیست. زن حزب الله ازتمامی اقشاراجتماعی می‌آیدومی‌توان اورادادارات مدارس ودانشگاهها نیزملاقات نمود. امانبایدفراموش کردکه توده‌های وسیع زنان حزب الله را زنانی تشکیل می‌دهندکه درگذشته به دلایل مختلف اجتماعی واقتصادی ومذهبی درعرصه

جامعه حضورنداشته‌اند. این زنان اکنون ازخانه به درآمده ودرفعالیتهایی‌شرکت می‌جویند که کمابیش باتصویرسنتی زن مسلمان قرابتی ندارد: به نمازجمعه وتظاهرات می‌روند،در فعالیتهایی نظیرجیره بندی که ازطریق مساجدمحل سازماندهی می‌شودحضوردارنـد، در فعالیتهای پشت جبهه شرکت می‌جویندو... برای اینان، حجاب درواقع چراغ سبزورود به این زندگی جدیداست. رژیم خمینی خواهان سودبردن ازاین انرژی عظیم است وتاکنون نیزبه بهترین شیوه ازآن بهره گرفته است. اما زن حزب الله نیزدرجریان زندگی تازه، خودبه تدریج خواستهاونیازهای خودرابیشترمی‌شناسدورفته رفته نیازهای تازه‌ای پیدا می‌کند. اوبه عنوان همسر، فرزندومادرشهیددرزندگی روزبه روزخودفرصت آن رادارد که واقعیت شعارهای رژیم حاکم رالمس کند. اونیزتلخی زهری راکه خمینی باقبول قطعنامه ۵۹۸ چشیددرکام خودحس می‌کند. پایان ابلهانه، سراب کربلا، پوچی مرگ عزیزازدست رفته رابه‌اومی‌نمایاند. هیچ زن حزب اللهی باطیب خاطرتن به هوو نمی‌دهد و یا حضانت فرزندخویش رابه خانواده، پدری نمی‌سپارد. دخترانشجوی حزب اللهی نیز با میل محدودیت درانتخاب رشته، تحصیلی رانمی‌پذیرد(۱۸)وزن کارمندحزب اللهی بیکاری ازکار ومحدودیتهای شغلی(۱۹) رابا شادی پذیرانمی‌شود. استراتژی حاکمان دولت اسلامی جهت سازمان دادن وبهره جستن ازنیروی زنان لزوماً منطبق برخواستهای همه، زنان حزب‌اللهی نمی‌تواندباشد. فراموش نکنیم که حضوردیگرزنانی که‌الگوی تحمیلی "زن مسلمان" رانفی می‌کنندوعیناًوعملاً این استراتژی رابه زیرسوال می‌برند، دردامن زدن بـه ایـن تضادهانمی‌تواندبی‌تاثیرباشد [ماجرای نظرخواهی درراديوتهران درموردالگـــوی زن مسلمان(بهمن ۶۷) وپاسخ یکی ازمخاطبان که حضرت فاطمه راالگوی قدیمی زن مسلمان و اوشین قهرمان یك سریال تلویزیونی ژاپنی راالگوی مناسبتری دانسته بودودستوراخراج و تعزیرگردانندگان برنامه ازجانب امام، قابل توجه است].

تمامی این واقعیتهابه شکل روشنی دردعوای پایان ناپذیرنمایندگان آگاه زن حزب الله بادیگرحزب اللهیان مسئول برسرتفسیردلخواه ازقرآن واحکام شـرع جلوه‌گر می‌شود. صفحات مجله، زن روزپراست ازبحث وجدلهایی ازاین‌دست: چندزنی حکم قرآن است اما شرایط آن چنین وچنان است واین شرایط امروزفراهم نیست. فلان محدودیت برای زنان با دیدگاه قرآنی اززن درتضاداستو... پیداست که درمقابل حق طلبانه‌ترین‌تفسیرهای مدافع زن ازاحکام شرع دهها‌تفسیردیگرنیزموجوداست ومیسرومگرنه آنکـه زن هرگـز نخواهد توانست براساس قانون قرآن، به امامت وفقاهت وطبعابه ولایت فقیه برسد؟ بنابرایـن تفسیرحاکم دررژیم اسلامی همواره ازآن آیت اللههای مردخواهدبود.

درنظرخواهی پیرامون دستاوردهای زنان دراولین دهه، انقلاب" درمجله، زن روز(۲۰)، پاسخهای زنان ومردان به‌سوالات طرح شده بسیـــــارقابل توجه است. اکثریت زنان در پاسخ به‌سوالاتی نظیر "به نظرشماآیازنان مسلمان جایگاه واقعی خودرادرجامعه، انقلابی ایران‌یافته‌اند؟ چرا" پاسخ منفی داده‌اندیا ازسردرگمی ارزشها وروشن نبودن جایگاه زنـان گله کرده‌اند:

ما اصلاً نمی‌دانیم جایگاه زن کجاست." "بازهم شاهدآن هستیم که برای زنان تصمیم می‌گیرندکه کی به میدان بیایندوکی نیایند. درکجاحضورداشته باشند ودرکجاحضورنداشته‌باشند." " امکاناتی که لازم است تازنان با استفاده از آنهاموقعیتهای مختلفی رادراجتماع ویاخانواده به دست بیاورند روز به روز محدودترمیشود." "بایداذعان کردکه ازآن سرعت سریع وشتاب انقلابی که [زنان] دراوان انقلاب داشته‌اندانددکی کاسته شده است." "ضعف اساسی کار، نبودن یك برنامه‌ریزی مشخص برای ازمیان برداشتن عقب ماندگیهای زنان درمسائل سواد، شناخت اسلام، حقوق ومقام زن دراسلام، وظایف کلی سیاسی، اجتماعی وتربیتی زن مسلمان دراداره، خانواده به بهترین وجه است...هنوز درجمهوری اسلامی جایگاه زن مشخص نیست وبه عنوان نیروی ذخیره به آنها نگاه میشود... اسفبارترین مسئله سوء استفاده، بسیارغم انگیز، زشت وغیر اسلامی است که ازتعالیم مقدس اسلامی برای ازهم پاشیدن خانواده‌ها شده‌است. این طلاقهای بیموردوازدواجهای متعددمردان تحت عنوان اینکه مردحق دارد چندزن بگیردوکلاً به هم ریختن خانواده‌هاودرگیرکردن بچه‌هابانابسامانیهای غم انگیزبه نظرمن گناه است... ازجنبه‌های اسفباردیگرازدواج دختران خرد-سال است." " درست است که زنان ازآن صورت نمایشی گذشته درآمده‌اند ولی حالا هم به نحودیگری باآنهابرخورد میشود. حالا دیگران برای زنها تصمیم میگیرندوبه آنهادیکته می‌کنند... زنان نسبت به گذشته چیزخاصی‌به دست نیاورده‌اند." "زنهارا باجنسیتشان می‌شناسندونه بامغزوقدرت‌خلاقیتشان" " اگرمتون اسلامی راکناربگذاریم، درقوانین ومقررات وآئین نامه‌های ما چه چیزی آمده که نشان دهدزن جایگاهش بایدکجاباشد؟ هروزارتخانه‌یادانش-گاه یاسازمانی برای خودش جداگانه تصمیم می‌گیرد." "آن قدرمحدودیت برای زنهاوجوددارد‌که مفری برایشان متصورنیست فقط یك مشت تعارف به‌اوپیش-کش می‌کنند. بهشت زیرپایشان است وموجودمقدسی هستند." " قبل از انقلاب خانمهاخیلی ازمسائل رابه پای اسلام نمی‌گذاشتندولی الان تاسف از این است که خیلی ازمحدودیتهایی که پیش می‌آیدبه اسم اسلام ثبت میشود ... خانمهامیخواستندپیشرفت کنند، مانندیك سد جلوی آنهاراگرفتند و نگذاشتند." " آیاتوانسته‌ایم به شعارهای اساسی انقلاب تحقق‌شعوری بدهیم؟ نظام ماتاسفانه به دلیل مشکلاتی که داشته نتوانسته درجهت شعوری کردن شعارهاکارکندولذاتحقق این شعارهادرموردزنان وسایراقشارانجام نشده است. ... علت افت زنان دراین عرصه‌هااین بوده که ماارزشهای جاهلی والهه‌هایی راکه باعث ایجادشرك درجامعه بودند نفی کردیم، امانتوانستیم ارزشهایی راجایگزین آنهاکنیم."

هنگامی که پاسخگوئیهای مردان رابررسی می‌کنیم دراکثریت مواردباپاسخهایی کاملاً

متفاوت باآنچه درموردزنان مشاهده کـردیم روبرومی‌شویم:

" الحمدالله‌زنهامی‌توانندازنظرتامین حقوق خوددرهمه‌ء جهات، ادعاکنندکه واقعاًشخصیت مستقلی پیداکرده‌اند ... دررابطه باکارهای انقلاب ازجنبـه ء سیاسی ونظامی خانمهافعالتربودندونقش مهمی دراین رابطه ایفامی‌کردند . مسئله‌ء اسفبارهم وجودخانمهایی‌است که اصراروپافشاری دارنـد بر اینکـه حجاب راکاملاً رعایت نکنندوبه مصالح انقلاب بی تفاوت باشند." " جایگـاه زن درانقلاب محفوظ است. امااین خودزن است که باید درجای خودقرار بگیرد. ... درهابه روی کسی بسته نشده بلکه درهای جدیدی هم بازشده است." "زن ازنظرهویت وشخصیت مستقل شده وبه این معناکه بازگشت به خویشتن پیـدا کرده وواقعاًبه خوداسلامی وملی‌اش برگشته‌است... درحدمعقول و انسانی زنان دراجتماع حضوردارندوازاین نظرجایگاه واقعی‌شان رایافته‌اند." " پس ازپیروزی انقلاب به رغم تضمین نسبی حقوق زنان درقانون اساسی، پاره‌ای حرکات غیرمنطقی توسط بخش کوچکی اززنان وابسته به اقشارورشکسته‌وفرو ریخته ء سابق وعکس العملهای ذهنی شدیدوتندگروهی ناگاه‌تحت قوالـب و عناوین گوناگون که بعضا ازپاره‌ای حمایتهای نامعقول نیزبرخوردار بودنـد کـه سبب شدرویهمرفته چونا سالمی بربخش بزرگی ازبانوان جامعه حاکم شـد کـه تدریجاًبه لجاجت ونوعی مقابله انجامیدوکم وبیش هنوزهم ادامه دارد "(تاکید ازماست). " شخصیت مستقل وهویت اسلامی‌برای زنان تاحدودزیادی تحقـق پیداکرده است " " زنان درجمهوری اسلامی به یك شخصیت مستقـل سیاسی دست یافته‌اند. اصولاً مشارکت فعالانه‌ء زنان درمقاومت هشت ساله‌ء ملـت ایران درابعادمختلف چشمگیربوده است." "زنان آنجاکه‌خواسته‌اندجایگاه خودشان رادرجهت سازندگی درجامعه‌ء انقلابی ماپیداکرده‌اند اما آنجا که نخواسته‌اندمتاسفانه این جایگاه رابه دست نیاورده‌اند."

بدین ترتیب تفاوتهای تفکربرانگیزمیان پاسخهای مردان وزنان وتجربه‌ء زنان درده سال حاکمیت رژیم اسلامی، نشان می‌دهدکه جنبش زن حزب الله، آنجاکه‌ازتحقق حقوق زن‌تحت حکومت الله سخن می‌گوید، به محض آنکه بخواهدبرای عملی کردن شعارهای خودبرخیزد در گرداب تفسیرهای هزارگونه وهزارگانه می‌چرخدوفرومی‌رود. درحقیقت دوراه بیشتـر در مقابل چنین زنانی وجودندارد:

راه نخست‌آنکه ازشعارهای حق‌طلبانه‌ء خوددست برداشته وهمچون زنان"جمعیت زنان حزب جمهوری اسلامی" جایگاه اسلامی خودرابپذیرند: " چه بسیارزنانی که‌دراین‌انقلاب عظیم بابازگشت به خویشتن تحولی اساسی یافتندوارزشهای اسلامی راجایگزین ارزشهـای استکباری وغیراسلامی کردند... دیروزاوراسوق دادندبه سوی فساد وبی بندوباری ولـی امروزبه اوج تقوی وعفت می‌رسد دیروزتشویق به رهایی فرزندان می‌شدوامروزترغیـب بـه تربیت نسلی صالح وسالم می‌شود... بحمدالله درجامعه‌ء اسلامی مامنـع قانونی و شرعی

برسرراه فعالیت زنان مسلمان وجودندارد مگردرعدم رعایت ضوابط اسلامی. اگردربعضی مواردزنان به کارگرفته نمی‌شوند، نه به دلیل زن بودنشان است، بلکه‌به‌دلیل کارآیی کمتر آنهادرآن کاربخصوص است"(۲۱)(تاکیدازماست).

راه دیگر، درپیش گرفتن مبارزه برای استقرارنظام وقوانینی است که بدون ابهام وبه طورمشخص وصریح برابری زنان ومردان رادرخانواده ودرجامعه اعلام وتضمین نماید. تنها بدین طریق است که می‌توان ازگرداب تفسیرهاوتعبیرهای ملهم ازانواع‌واقسام اسلام‌نجات یافت. امری که جزباتلقی مذهب به عنوان امرخصوصی وفردی وجداسازی قوانین شرعی و عرفی ممکن نیست.

درجامعهٔ‌مردسالار، زن مرزمیان خصوصی وعمومی است. هم ازاین روست که مسئلهٔ زنان مثل آینه‌ای تمامی پیچیدگیهای روابط موجوددرجامعه را در خود منعکس می‌کند. تجربیات پرازفرازونشیب زنان ایرانی دردورهٔ معاصر، درهم آمیختگی تنگاتنگ مسئلهٔ آزادی زنان راباچگونگی استقرارقدرت درجامعه، تحقق جامعهٔ مدنی و امر شهروندی و دمکراسی نشان می‌دهد. اگرمبارزه بامردسالاری نمی‌تواندازپیکاربرای آزادی ودمکراسی جداباشد، تحقق آزادی نیزبدون مبارزه باحاکمیت مردسالاری ممکن نیست ■

۱ـ مجلهٔ زن روز درشمارهٔ ۱۲۰۲ بهمن ماه ۶۷ این کتاب رامعرفی کرده است. ۲ـ تاج السلطنه: خاطرات [به کوشش منصورهٔ اتحادیه (نظام مافی) وسیروس سعدوندیان. تهران نشرتاریخ ایران، ۱۳۶۱] به نقل از نیمهٔ دیگر، سال اول، شمارهٔ دوم، پائیز ۱۳۶۳، ص ۱۲۰.

۳ـ نقل شده در: Beauvoir (S. de). Deuxième Sex. vol.1. Paris. Gallimard.1976.p.181.

۴ـ دراین زمینه کافی است به برتری چشمگیرمردان درپستهای سیاسی واجتماعی دراین کشورها اشاره کنیم که یکی ازموارد مورداعتراض زنان است. ازسوی دیگر فراموش نکنیم که حق سقط جنین که به دنبال مبارزات زنان دردههٔ هفتاد دراکثریت کشورهای غربی به رسمیت شناخته‌شد امروزه درآمریکاموضوع مبارزات متعصبین مسیحی مذهب‌است که قادربه بسیج بخشهایی از زنان ومردان هستند. این مثال به بهترین نحوی ارتباط پیچیدهٔ مسئلهٔ آزادی زنان رابه سنن و مذاهب ومنش وخوی رایج درجامعه نشان می‌دهدونیزیادآوری می‌کندکه هیچ حقی به‌صرف به‌دست آمدن، ابدی نمی‌شود. ۵ـ دراین مقاله، "زن بی حجاب" رابه معنای زنی که کم وبیش از قالبهای رفتاری زن سنتی به درآمده وبه نوع دیگری کار و زندگی می‌کرده، به کاربرده‌ایم.

۶ـ زن روز، شمارهٔ ۱۲۱۲، ۱۳۶۸/۲/۲. ۷ـ زن روز، شمارهٔ ۱۲۱۲، ۱۳۶۸/۲/۲. ۸ـ ازاعلامیهٔ خمینی درسال ۴۱ نقل شده درکتاب "درجستجوی راه ازکلام امام". دفترسوم: زن" تهران. امیرکبیر، ۱۳۶۱. ۹ـ سخنرانی به مناسبت طرح کاپیتولاسیون ۴۳/۸/۴، به‌نقل‌ازپیشین. ۱۰ـ مصاحبه با یك مجلهٔ هلندی ۵۷/۸/۱۸، به نقل ازپیشین. ۱۱ـ مصاحبه بانمایندهٔ

www.iran-archive.com

سازمان عفو بین الملل ۵۷/۸/۱۹، به نقل از پیشین. ۱۲- مصاحبه با روزنامه آلمانی دنیای سوم. ۵۷/۸/۲۴، به نقل از پیشین. ۱۳- آقای ف. صنعتکار در مقاله «خویش پیرامون "ازدواجهای سیاسی مجاهدین" در نیمه دیگر شماره ۳ و ۴ زمستان ۱۳۶۴ به این مسئله اشاره می‌کند، اما آن را به گونه‌ای مطلق می‌کند که قابل پذیرش نیست. ۱۴- چگونگی برخورد نیروهای متفاوت سیاسی و اجتماعی به این تظاهرات خود می‌باید موضوع یک بررسی جدی قرار گیرد. ۱۵- در این باره مراجعه کنید به کرونولوژی مندرج در نیمه دیگر، شماره‌های ۱ تا ۶. ۱۷- نگاه کنید به: Macciocchi(M.A.). Eléments pour une analyse du fascisme. vol.1. Paris. U.G.D.,1978.

۱۸- نگاه کنید به: Nadjmabadi(Ch.), Un regard différent sur l'Iran-d'aujour d'hui. Le Monde diplomatique. Janvier1987.

۱۹- سرمقاله مجله زن روز، شماره ۱۱۲۴، در تیرماه ۱۳۶۴ در اعتراض پیرامون محدودیت تحصیل زنان در رشته‌های هنری می‌نویسد: " تحصیل هنر آخرین مسیر رشد نیست که بر زنان ما بسته می‌شود." ۲۰- مدیرکل دفتر بررسیهای تشکیلات سازمان امور اداری و استخدامی کشور در نشستی با مصاحبه‌گران زن روز (۲۴ دی ماه ۱۳۶۷)، پیرامون جایگاه زنان در نظام امور اداری می‌گوید: " متاسفانه قبل از انقلاب دیده می‌شد که بسیاری از مشاغل را که در تشکیلات دولت به زنان واگذار می‌کردند به هیچ نحو با حفظ شئون اجتماعی که در اسلام برآن تاکید شده سازگار نبود. بعضاً می‌دیدیم که خانمها به مشاغل منشیگری مدیران گمارده می‌شدند. پس از انقلاب اسلامی سازمان امور اداری و استخدامی کشور تصمیم گرفت تا با حذف شغل منشیگری از تشکیلات اداری و ایجاد شغل "مسئول دفتر" و سپردن آن به برادران سعی در پالایش تشکیلات اداری و آرایش آن به ارزشهای اسلامی بنماید. در بُعد دیگر این مهم سعی شد که با اختصاص فضای مناسب اداری و جداسازی محیط کار خواهران و برادران در مناسبات و روابط اداری به این ارزشها توجه بشود... از دیگر اقدامات انجام شده در این رابطه، مختص نمودن مشاغل رشته‌های کشاورزی و فنی و مهندسی به مردان و فراهم نمودن شرایط لازم جهت اشتغال بانوان در مشاغل آموزشی، بهداشتی و درمانی بوده است. در کنار این فعالیتها با ایجاد تسهیلات قانونی از جمله اصلاحیه تبصره ماده ۷۴ قانون استخدام کشوری امکانات لازم جهت خروج از خدمت آن دسته از بانوانی که مایل به اشتغال در بخش دولتی نمی‌باشند فراهم گردید. ۲۱- این نظرخواهی طی چند شماره زن روز در بهمن ماه ۶۷ به چاپ رسید. ۲۲- زن روز، شماره ۱۱۹۸، دی ماه ۱۳۶۷.

www.iran-archive.com